

جلد سوم  
سیاسی

## از انتشارات ژِن پاریس

آدرس :

37, Rue Brunel  
75019 Paris  
FRANCE

Tel: (331) 40.55.08.69

FAX: (331) 742238

چاپ اول : پانیز ۱۲۷۱ - سپتامبر ۱۹۹۲

تعداد : هزار دوره چهار جلدی

چاپ و صحافی صبا

SABA  
164, Rue de Belleville  
75020 Paris  
FRANCE

Tel: (331) 42.39.94.16

## از انتشارات ژِن پاریس

آدرس :

37, Rue Brunel  
75019 Paris  
FRANCE

Tel: (331) 40.55.08.69

FAX: (331) 742238

چاپ اول : پانیز ۱۲۷۱ - سپتامبر ۱۹۹۲

تعداد : هزار دوره چهار جلدی

چاپ و صحافی صبا

SABA  
164, Rue de Belleville  
75020 Paris  
FRANCE

Tel: (331) 42.39.94.16

## فصل پنجم

### وضع سیاسی

- بخش اول: از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی اول
- الف: سابقه تاریخی و وضع اکراد در اوائل قرن نوزدهم
- ب: جنبش های اکراد در قرن نوزدهم
- ۱ - حرکات طایفه بابان
- ۲ - نهضت میرمحمد رواندوزی
- ۲ - قیام استقلال طلبی امیردرخان
- ۴ - جنبش پسران بدرخان
- ۵ - عزالدین شیر ( یزدان شیر)
- ۶ - قیام شیخ عبیداله نهری ( شمذینانی)
- ۷ - قیام بدلیس
- ج: جنگ جهانی اول
- ۱ - وضع کردها در اوایل قرن بیستم
- ۲ - تحولات سیاسی در امپراتوری عثمانی و موقعیت کردها در اوایل قرن بیستم
- ۲ - وضع کردها در سالهای جنگ جهانی اول
- ۴ - وضع کردها در نخستین سال
- پس از جنگ اول جهانی



- ۵ - پیمان سور و تصمیمات مهم در وضع  
 جغرافی - سیاسی کردستان ۸۲
- ۶- پیمان لوزان. تحولات مهم در ترکیه جدید  
 و کردستان جدا شده از ایران ۸۹

- بخش دوم: در فاصله بین دو جنگ جهانی
- ۱ - وضع اکراد در ایران و اسمعیل آقا سمیتقو ( سمکو) ۹۷
- ۲ - موقعیت و وضع کردها در جمهوری جدید ترکیه ۱۲۲
- ۲ - تأسیس کشور جدید عراق و تغییرات  
 جغرافی - سیاسی کردستان ۱۷۷
- ۴ - سوریه ۲۰۲
- ۵ - وضع کردها در شوروی ۲۰۴

- بخش سوم: از جنگ جهانی دوم تا بستن قرارداد  
 ۱۹۷۵ الجزیره بین ایران و عراق ۲۱۵

سرکار سرهنگ عیسیٰ بیژمان، دوست گرامی

کرمانشاهان کردنشین ایران دوست ، ایرانی نژاد ، مبارز و باشخصیت است. سلام  
شما را به خانواده خود ابلاغ و آنها هم سلام مشفقانه دارند.

ارادتمند

فریدون جم

لندن ۲۰ ژانویه ۱۹۹۲

برگِ کاهم پیش تو، ای تندباد!

من چه دانم که کجا خواهم فتاد؟

«مثنوی شریف»

در ندای برگِ کاهِ این گفتارِ حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی،

یک جهان راستی نهفته است که در زندگی ما، هزاران بار روی فرا می نماید.

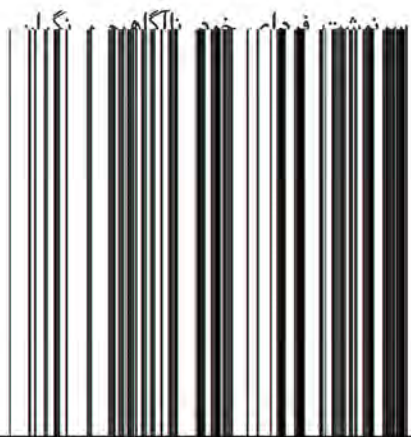
این تندباد دوران پیوسته ما را همچون برگِ کاه از این سو به آن سو

فرا می برد. گاهی در گلستانی مینونشان ما را رها می کند که لذت بخش

است. گاه دیگر ما را در خارستانی سنگناک فرو می گذارد که بسی دهشتناک

است. در اینجا به هر سو که بنگریم، جز راهی دور و دراز فرا نمی بینیم. فرا

کدام سو بچرخاند و کجا دربیفکند. و چنین است که، بسان آن برگِ کاه، از



پایدار است و پابرجا. هرچه که کُرد است یا به گونه ای با کُرد پیوند دارد مرا بی اختیار به سوی خود می کشاند. تنها بس است که از کُرد نامی برده شود تا سراپایم فرا آن سو کشیده شود.

خوش به یاد دارم یازده ساله بودم. يك سال، شب های زمستان در بخش بیرونی خانه ما، در اطاق لله اسد، زیر کرسی هر شب به داستان شیرین و فرهاد به کردی گوش فرا می دادیم. دایه ام رعنا در گوشه اطاق پای سماور می نشست و چای می داد. لله ام سواد نداشت ولی یکی از دوستان کردش، که در يك کاروانسرا ائباردار بود و سواد داشت کتاب داستان شیرین و فرهاد را به شعر کردی می آورد و با آهنگ نرم برای ما می خواند. نوای گرمش مرا در آسمان ها سیر می داد.

داستان شیرین و فرهاد از آن رو به دل ما کرمانشاهی ها می نشیند که می گفتند نقش غارهای طاق بستان که در کوه کنده شده، کار فرهاد کوهکن است که به انگیزه عشق شیرین به این کار شگرف دست یازیده است. دانشگاه تبریز بخشی ویژه زبان کردی داشت که کتاب های کردی را مرتباً چاپ می کرد. استاد رشته کردی دانشگاه تبریز این کتاب ها را مرتباً برایم می فرستاد که اکنون در دسترس نیست.

سالیان دراز است که آهنگ های کردی را روی نوار ضبط کرده اند و در رادیو می نوازند. تا آنجا که واژه های آواز به کردی است، شنیدن این آهنگ های اصیل دلنشین و دلنواز است، ولی همین که با واژه های غیرکردی خوانده می شود، برای ما که با زبان اصلی کردی آشنا هستیم، دلخراش و دل آزارند.

در این شهر لوس آنجلس تنها يك تن کرد آشنا و دوست دارم؛ بانوئی است از خاندان پایه يك سنندج و همسر یکی از دوستان دیرین. هرگاه

دیداری دست می دهد، گفت و گوی او با کسانش به کردی گوش جانم را نوازش می دهد. واژه هائی که از دهانش برمی آید گویی آهنگ مینوی دارند و مرا به سوی همان مینو فرا می کشاند.

چندی پیش در مجله "ره آورد" که رویدادی از زندگی خودم را می نوشتم، بحث به کردهای ساکن کرمانشاه کشیده و در آنجا نوشتم که: دویکی از پاک ترین نژادها کردها هستند که در خوبی و پاکدلی و مردمی و دلیری یکتااند. با دریغ بسیار، از آنچه در این روزها بر سر آن ها می آورند و آن ها را از خانه و کاشانه خود می رانند، رنج میبرم. این جهان مداران چرا این ملت نجیب را می خواهند از میان بردارند؟ اینان تا کجا ملت های کوچک را دستخوش خودخواهی و کم خردی خود قرار می دهند؟ "هرگاه نجات و پاکی و دلیری معیار آدمی بودن باشد، يك تن کرد به پنجاه تن از این دغل بازان و ریاکاران که مدار جهان را در دست دارند می ارزد".

تندباد زندگی چنین می چرخید که این نوشتار مرا، که اشاره ای به ملت کرد داشت، جناب عیسی پڑمان، که یکی از فرزندان پاک کرد است، در آن ور دریاها بخواند و از پاریس به این "روله کرمانشانی" با پیامی گرم، کتاب های نوشته خود را بفرستد و بین دو "روله کرمانشانی" ( فرزند کرمانشاهی) مراتب دوستی و صفا فرا بسته شود. و فرمایش حضرت مولانا درآمد که:

ذره ذره آنچه در ارض و سماست

جنس خود را همچو گاه و کهرباست

از شنیدن اینکه این دوستان عزیز ما در این روزها در این روزها در این روزها

ذره ذره آنچه در ارض و سماست

جنس خود را همچو گاه و کهرباست

از شنیدن اینکه این دوستان عزیز ما در این روزها در این روزها در این روزها

ذره ذره آنچه در ارض و سماست

جنس خود را همچو گاه و کهرباست

پاك كرد شادروان "رشيد ياسمى"، اينك كتابى ديگر به جاى آن خواهد آمد و  
موجب دلخوشى خواهد شد.

كاميابى اين دوست پاكدل را از درگاه ايزد توانا خواستارم.

ادوارد ژوزف

گلندل، كاليفرنيا

تيرماه ۱۳۷۱

## کرد و کردستان ...

از دکتر پرویز عدل

۱۴ ژوئیه ۱۹۹۲

می گویند برای تهیه یک سالاد خوشمزه همکاری چهار نفر لازم است. یک سخاوتمند برای روغن زیتون، یک خسیس برای سرکه، یک عاقل خوددار که نمک و فلفل بپاشد و یک دیوانه که سالاد را بهم بزند. در مورد نوشتن یک کتاب تحقیقی خصوصا" در مورد یک کشور و یا یک ملت نیز حداقل به تشریک مساعی چهار شخص دانا نیاز هست ... یک تازه وارد که برداشت و احساس خود را از برخورد اول بروی کاغذ بیاورد. یک اهل محل که آگاهی از درون مسائل و پشت پرده دیدنی ها و شنیدنی ها داشته باشد و دو نفر دیگر که به ترتیب آرشیو و مدارک محلی و اسناد و کتابهای موجود در کتابخانه های بزرگ دنیا را مورد بررسی قرار بدهند.

فکر می کنم عزیز ما، با علاقمندی که به پژوهش دارد و با همت و پشتکار به تنهایی کار همه این گروه را انجام داده و خوب هم از عهده برخواهد آمد.

آنچه من از کرد و کردستان میدانم همان احساس و برداشت یک تازه وارد است. این احساس در سفرهای کوتاه به مناطق کردنشین و یا شنیدن و خواندن احوال آنان از کتب و نشریات که در ذهنم نقش بسته است.

همیشه شنیده ام کرد در کوهستان و عرب در دشت و صحرا زندگی می کنند، اینستکه هر وقت نام کرد میشنوم بیاد کوههای زاگرس با ارتفاعاتی



بین ۱۸۰۰ تا ۲۲۰۰ متر زادگاه و جولانگاه این قوم اصیل است. در دره های این کوهها رودهای قزل اوزن، سیروان، زاب کوچک و بزرگ، قره سو خروشان و جوشان به سوی شمال و جنوب روان هستند. رودخانه های عظیم دجله و فرات از کوهستانهای سرفلك کشیده توروس و آرارات و زاگرس که در جنوب شرقی ترکیه و منطقه کردنشین سرچشمه میگیرند، که پس از عبور از عراق و سوریه به خلیج فارس بستر آبهای ایرانزمین و میهن اصلی کردها میریزند.

این مردم سلحشور و تسلیم ناپذیر از زمان باستان تا باامروز برای حفظ هویت و فرهنگ ملی با همسایگان سلطه جو و زورگو در جنگ و ستیز بوده اند. کتیبه های زمان بابل و سومر و آشور حاکی از اینست که این ملت ها در مرزهای شرقی و شمالی خود با مردانی سلحشور با نامی شبیه به "کرد" اغلب در جنگ و نبرد بوده اند.

از زمان مادها تا پارسها و بعد اسکندر و سلوکیدا و اشکانیان و ساسانیان و عربها و مغولها و امپراتوری عثمانی، کردها ناچار بوده اند برای حفظ موجودیت و هویت خود با همسایگان و امپراتوریهای قدرتمند در زد و خورد باشند. در تمام این مدت، کرد همیشه برای اینکه بتواند مانند يك "کرد" زندگانی بکند مبارزه کرده است. آنچه کرد میخواهد اینست که بتواند به زبان خودش حرف بزند، فرهنگ و هنر خودش را گسترش بدهد و به زبان خودش مدرسه داشته باشد و در زمان معاصر رسانه های گروهی به زبان کردی در دسترسش داشته باشد. در کتاب "کرد دروغ ندیده" تالیف عیسی پژمان صفحه ۹ میخوانیم: " معلمین فارس زبان و شیعه مذهب که در مدارس کردستان مشغول آموزش بودند نسبت به اکراد سنتی مذهب کینه و عداوت نهانی خاصی داشتند. به درودیوار تابلوهای "فارسی حرف بزنید" چسبانده بودند. اگر يك دانش آموز کردزبان، به کردی صحبت میکرد فوراً نزد مدیر

مدسه فستاده مشد ه ضبه هام شلاه مخم د. نظب ان. فتا. ا نه فقط

مدسه فستاده مشد ه ضبه هام شلاه مخم د. نظب ان. فتا. ا نه فقط

مدسه فستاده مشد ه ضبه هام شلاه مخم د. نظب ان. فتا. ا نه فقط

مدسه فستاده مشد ه ضبه هام شلاه مخم د. نظب ان. فتا. ا نه فقط

مدسه فستاده مشد ه ضبه هام شلاه مخم د. نظب ان. فتا. ا نه فقط

مدسه فستاده مشد ه ضبه هام شلاه مخم د. نظب ان. فتا. ا نه فقط

مدسه فستاده مشد ه ضبه هام شلاه مخم د. نظب ان. فتا. ا نه فقط

مدسه فستاده مشد ه ضبه هام شلاه مخم د. نظب ان. فتا. ا نه فقط

مدسه فستاده مشد ه ضبه هام شلاه مخم د. نظب ان. فتا. ا نه فقط

مدسه فستاده مشد ه ضبه هام شلاه مخم د. نظب ان. فتا. ا نه فقط

سلطنت شیخ محمود برزنجی در سلیمانیه ( ۲۲ - ۱۹۲۱ ) هیچکدام نتوانسته پایه های يك خودمختاری پایدار را بوجود بیاورد.

در پایان جنگ اول جهانی قرار شد عربها و دیگر اقلیت های غیرتربك امپراتوری عثمانی از خودمختاری برخوردار شوند و به همین سبب نماینده کردها در کنفرانس صلح "سور" شرکت کرد. بموجب معاهده ای که در پایان کنفرانس منعقد شد ( ۱۹۲۰ ) سه کشور حجاز، سوریه و عراق بوجود آمد و قرار شد به کردها نیز خودمختاری داده شود و کردهای ولایت موصل که زیر کنترل انگلیس بودند به منطقه خودمختار ملحق گردند. با قیام مصطفی کمال پاشا ( آتاتربك ) این معاهده هرگز به مرحله تصویب و اجرا نرسید. پیرو پیروزیهای مصطفی کمال پاشا بموجب پیمان لوزان مواد مربوط به عربها مندرج در معاهده "سور" تصویب گردید ولی آنچه در مورد کردها و ارمنی ها ذکر گردیده بود به بوته فراموشی سپرده شد. جامعه ملل بعدها ولایت موصل را به عراق واگذار کرد و معاهده آنکارا ( ۱۹۲۱ ) بین انگلیس و عراق و ترکیه باین وضع استقرار داد. هرچند معاهده "سور" اجرا نشد ولی مسئله يك کردستان آزاد در پرونده های بین المللی منعکس ماند و احساسات کردها را برانگیخت که قیام بزرگ کردها و جنبش آزارات نتیجه این برانگیختی و ناراحتی کردها بود.

اگر دنیا برای يك مشت امیر عرب خوشگذران که در لوکس و ثروت غوطه ور هستند ( کویت ) برپاخاست و یا اینکه به دزدان دریائی شبه جزیره های خلیج فارس ( قطر و امارات متحده ) استقلال بخشید، چرا نسبت به خواسته های کردها با این حد بی اعتناست؟ اگر بگوئیم مسئله نفت در میان است، مگر در سرزمین کردها نفت نیست؟ شاید جواب این باشد که اگر کرد به نفت خود حاکم شود حاصل آنرا بصورت خرید رولزرویس طلا یا

باخت در کازینوهای اروپا و آمریکا یا خرید اجناس لوکس به جیب غرب نخواهد ریخت.

تا آنحائیکه من میدانم کردها در مسئله مذهب بنیادگرا ، فناتیک باخت در کازینوهای اروپا و آمریکا یا خرید اجناس لوکس به جیب غرب نخواهد ریخت.

تا آنحائیکه من میدانم کردها در مسئله مذهب بنیادگرا ، فناتیک باخت در کازینوهای اروپا و آمریکا یا خرید اجناس لوکس به جیب غرب نخواهد ریخت.

تا آنحائیکه من میدانم کردها در مسئله مذهب بنیادگرا ، فناتیک باخت در کازینوهای اروپا و آمریکا یا خرید اجناس لوکس به جیب غرب نخواهد ریخت.

تا آنحائیکه من میدانم کردها در مسئله مذهب بنیادگرا ، فناتیک باخت در کازینوهای اروپا و آمریکا یا خرید اجناس لوکس به جیب غرب نخواهد ریخت.

تا آنحائیکه من میدانم کردها در مسئله مذهب بنیادگرا ، فناتیک باخت در کازینوهای اروپا و آمریکا یا خرید اجناس لوکس به جیب غرب نخواهد ریخت.

تا آنحائیکه من میدانم کردها در مسئله مذهب بنیادگرا ، فناتیک باخت در کازینوهای اروپا و آمریکا یا خرید اجناس لوکس به جیب غرب نخواهد ریخت.

تا آنحائیکه من میدانم کردها در مسئله مذهب بنیادگرا ، فناتیک باخت در کازینوهای اروپا و آمریکا یا خرید اجناس لوکس به جیب غرب نخواهد ریخت.

تا آنحائیکه من میدانم کردها در مسئله مذهب بنیادگرا ، فناتیک باخت در کازینوهای اروپا و آمریکا یا خرید اجناس لوکس به جیب غرب نخواهد ریخت.

تا آنحائیکه من میدانم کردها در مسئله مذهب بنیادگرا ، فناتیک باخت در کازینوهای اروپا و آمریکا یا خرید اجناس لوکس به جیب غرب



# فصل پنجم

## وضع سیاسی

### بخش اول

### از قرن نوزدهم تا پایان جنگ اول جهانی

#### الف - سابقه تاریخی و وضع اکراد در اوائل قرن نوزدهم

سیاست : شیوه و فنّ صحیح بکار بردن فکر از قصد و اراده برای تأمین خواسته ها با استفاده از کلّ امکانات در زمان مناسب و وضع مساعد است . گاهی ممکن است برآورد وضعیت بمنظور بکار بردن شیوه ها و بالاخره تأمین خواسته ها براساس اطلاعات ، یا سایر عناصر تشکیل دهنده فکر، و نهایتاً "تصمیم گیری مناسب و مقرون به واقعیت نباشد. نتیجه نهانی فکر تحمیل اراده یا باصطلاح تأمین خواسته ها در شرائط نامساعد یا برآورد وضعیت ناصحیح ، برخورد افکار و یا عکس العمل های مثبتی است که بسادگی و با روش متین و براساس اصول متداول رفع نخواهد شد. چه بسا مسئله منجر به تداوم مقاومت یا باصطلاح سرسختی بیانجامد.

آنچه که در طول زمان مقاومت برای بکرسی نشانیدن خواسته یا رسیدن به هدف مورد نظر جاری میشود، برحسب معمول و متداول نوعی مبارزه است .

قبل از آنکه به مسائل سیاسی یا برخوردها و مقاومت ها بپردازیم، ارجح است به نکات اساسی و اصول توجه کنیم، تا برای هر یک از انواع مبارزه کلمه صحیح و اصطلاح خاص خود را بکار بریم که مسائل بیشتر و بهتر مشخص و آشکار گردد.

عواملی که موجب حفظ روحیه و یا روحیه سازی و یا برتری و تفوق آن در مبارزه میگردد، بسیار است که ذکرش در مسیر این نوشتار نیست ، اما آنچه که از آن عوامل در رابطه با مسئله مطروحه خودنماست همان تأمین خواسته از راه مسالمت و یا غیر آنست .

در مجله سنگر فروردین ماه ۶۸ آمده است :

« هدف در مبارزه، غایت مقصود و نهایت غرض است که وقتی مبارزه به آن رسید دیگر مبارزه متوقف میگردد، درست به مثابه پیروزی در جنگ است که وقتی کشوری غالب شد، جنگ پایان یافته است ، همانند صعود به قله کوهی است که وقتی کوه نورد به قله رسید دیگر صعود بیشتر ممکن نیست . رهبران مبارزه کسانی هستند که مبارزین را به سوی هدفی که مشترک بین آنان و مبارزین است هدایت می کنند و از بین طرق مختلفه، مبارزه را از طریق آسان و ممکن به هدف میرسانند. چیزی که به مبارز قدرت مبارزه میدهد، اندیشه رسیدن به هدف و تحقق اعتقاد اوست . حال اگر رهبران مبارز هر روز هدف خود را تغییر دادند و یا هدفی نداشتند، بالطبع نخستین اثری که این تغییر هدف در فرم مبارزه ایجاد می کند سستی مبارزه و بعد از آن عدم اعتماد مبارزین به لیاقت و کارآئی رهبر مبارزه. در طول قرنها بر اثر

حوادثی که نتیجه سیاست های صحیح و یا غلط رهبران بوجود آمده، چه نسبت به اشخاص یا گروه و طایفه و قبیله و قوم و ملیت، و یا نسبت به دول خارجی، مبارزه طرف یا طرفین از طریق مسالمت آمیز و یا بالاخره با جنگ و جدال خاتمه پذیرفته است. آنچه مسلم است، تمرّد و عصیان و نافرمانی یک رهبر که برای تأمین خواسته های شخصی باشد، اگرچه نیروی را هم فکر و عقیده خود بوجود میآورد، ولی خواست این نیروی انسانی رسیدن به هدف گروهی نبوده و در مسیر نیل به خواسته رهبر قدم برداشته اند. بنابراین برحسب وضعیت تازه ای که منافع مبارزین را بهتر و بیشتر تأمین کند، مقاومت و مبارزه سست شده، یا بر اثر عدم اعتماد مبارزین به لیاقت و کارآئی رهبر، نیرو ازهم پاشیده میشود.

تمرّد و عصیان برای تأمین خواسته شخصی، قیام و رستاخیز تلقی نمی شود. هدف آن ملی نیست و جنبش نیز ملی نخواهد بود. هر گروهی اعم از عشایری یا شهری، حزبی یا غیرحزبی وقتی هدف معینی داشت و برای هدایت مبارزه در تأمین خواسته های خود رهبری که در مسیر همان هدف گروهی یا باصطلاح مبارزین قدم بردارد، قیام، رستاخیز یا جنبش گروهی است و با تغییر فکر و عقیده رهبر هیچوقت و هیچگاه هدف تغییر پیدا نمی کند.

از قرون گذشته که اساس بررسی مسائل سیاسی کردستان و کردها را دربرمیگیرد، نظایر معتناهی در در مورد ذکر شده دیده، شنیده و یا خوانده شده است. بنابراین در مطالعه و بررسی فعالیت های ضددولتی اشخاص یا گروههای عشایری و بالاخره سازمانهای سیاسی در هریک از مناطق پنجگانه کردنشین باید به اصول یاد شده متکی بوده، هر نافرمانی را رستاخیز و یا هر قیامی را نافرمانی و تمرّد تلقی نکرد. چون مشکلات کردها در مقابله با دولتهای مسیطر اعم از ایران یا عثمانی تا قبل از جنگ اول جهانی، و سایر



مناطق در دورانهای مختلف از زمان بوجود آمده بهتر است مجدداً گفته مردوخ کردستانی را در " تاریخ کرد و کردستان" یکبار دیگر با هم مرور کنیم:

" با اینکه ( کُرد) و ( پارس) چنانکه سابق ذکر شد هر دو همدرد و هم نژاد هستند و از یک نسل و سلاله سر برآورده اند، در مذهب و کیش هم پیش از اسلام هر دو دارای آئین زردشت بودند. پس از اسلام نیز هر دو برادروار در تحت جامعه اسلامیت زندگانی میکردند. متأسفانه با این احوال و شدت اتصال بدبختی دامنگیر این دو قوم هم نژاد و هم آئین شد. در سال ۹۰۷ هجری در آذربایجان اختلاف داخلی در بین این دو عنصر فئال درگیر شده، زمینه مناسبی برای تحریکات اجانب تهیه گردید. که بالاخره آتش اختلاف مذهب را هم در بین این دو قوم بازوی قوی پنجه روشن و مشتعل کردند. که ایران مذهب تشیع را اتخاذ کردند و قسمت عمده اکراد بر مذهب تسنن باقی ماندند و دامنه این اختلاف وحدت شکن روز بروز امتداد پیدا کرد. هر روز اجانب دامن زدند. تا بالاخره گله و نگرانیهای برادرانه که قابل جبران و اصلاح بود، بکلی فراموش شده اختلاف خانه برانداز مذهبی جانشین آن اختلافات و نگرانیهای دوستانه شد.

پس از آنکه دولت ایران قدم به دوره تشیع و تسنن گذاشت عده ای از اکراد متعصب باوجود وحدت نژاد و آمال و عوامل مشترک ملی که همه جا از دیرباز دوش به دوش پارس و حتی در تمام فتوحات کوروش کبیر پیش میرفتند بعد از آن یکباره از دولت ایران دلسرد شده و به دولت عثمانی روی آوردند.

پس از آنکه سلطان عثمانی ملتفت نتایج امیدبخش قضیه اختلاف مذهب شد، و دید که پیش آمد گرانبها کاملاً بصره و منفعت او تمام میشود، بدون

معتلی از اردوگاه « آماسیه » به جلب و جذب کردهای متعصب مذهبی پرداخت و در جنگ مشهور ( چالدران ) سال ۶۲۰ هجری ( ۱۵۱۴ میلادی ) شکست فاحشی بر لشگر شاه اسمعیل صفوی وارد کردند که شرح آن در تواریخ مذکور و مشروح است.

این واقعه را تواریخ ترك ( کلید ) نفوذ عثمانی در آسیای وسطی نامیده اند و لقب خلافت اسلامی را هنگام تصرف مصر، در نتیجه همین فتح قائل شدند.

پس از فتح در جنگ چالدران دولت عثمانی شوکت و عظمت پیدا کرد. « پس از این شکست خفت بار يك جوان دبستانی بنام صوفی یا باصطلاح شاه اسمعیل صفوی است، که دوران اختلاف و تیره گی روابط بین کرد و پارس، بین شیعه و سنی و بالاخره بین کُرد و کُرد شروع میشود، که دامنه آن در دورانهای گذشته موجب تمردها، عصیان ها و نافرمانی ها و بالاخره قیامها و جنبش ها و رستاخیزها میشود که هنوز بآتش آنها میسوزیم و نپیدانیم ما کردها و پارسها در « نظام نوین جهانی!!! در کجا منظور شده و چه آینده ای در انتظار ماست. وقتی در داخل کشوریکه خود را مسئول امنیت جهان میداند، نظم و عدالت وجود ندارد، برقراری نظم نوین جهانی تنها يك ادعا نیست؟

خون می خورم از طعنۀ اغیار و بسم نیست  
صد شکوه به دل دارم و يك همنفسم نیست  
کی واشود این عقده که در ششدر تقدیر  
افتاده چنانم که ره از پیش و پسم نیست  
«فریدون تولّی»

برای آنکه مناسبات پادشاهان و مسئولان دولت ایران را در دوران قبل از مشروطیت با کردها یا باصطلاح با سران متنفذ روحانی یا عشایر که خود را نماینده و ممثل آنها میدانستند آگاهی پیدا کنیم موقعیت و وضعیت چند نفری از آنها را بطور نمونه شرح خواهیم داد.

طلیعه ظلم و ستم و بیدادگری حکام ایران از قرن دهم ظهور کرده و قرعه فال بنام مولانا شیخ صنع اله کوزه کنانی زده میشود. این عالم شهیر و عارف معروف زمان خود، هنگامیکه قزلباشان در اطراف و اکناف آذربایجان و کردستان به منظور گسترش مذهب تشیع به اذیت و آزار مسلمانان سنی پرداختند و زندگی را بر مردم تنگ کردند، شیخ صنع اله با جمعیتی از مریدان و بستگانش ایران را ترک گفت و به میان قبایل کرد و عثمانی رفت. اما پس از مدتی همراهانش او را وادار به مراجعت به ایران نمودند. جاسوسان و سخن چینان قزلباش به شاه اسمعیل اول صفوی ( ۹۰۷ - ۹۲۰ ه. ق.) گزارش میدهند که شیخ چندی پیش به خاک عثمانی گریخته و اینک مراجعت کرده است. شاه دستور جلب او را میدهد. مأمورین کشان کشان و خواه ناخواه شیخ صنع اله را به نزد شاه میبرند. او هنگام برخورد با شاه سخنانی از اعمال ناروا و ظالمانه مأمورین دربار و دستگاه سلطنت خواه گفت و نکوهش کرد. شاه اسمعیل از کشتن او منصرف شده دستور داد که تحت نظر قرار گرفته و از تشکیل جلسات بحث و موعظه او در مجامع و محافل جلوگیری کنند. وی بر اثر سخت گیریهای مأمورین (در سال ۹۲۰ ه. ق.) از مشقات زندگی جهان فانی رهایی یافت.

«هامش ابن خلکان»

مولانا شیخ ابوسعید کُرد - او از کوزه کنان از توابع آذربایجان است که در سال ۹۲۰ هجری تولد یافته. در منطقه کردستان به تعلیم و تعلم پرداخت تا به حد کمال رسید.

بمنظور انجام مراسم حج عازم خاک حجاز شد. مأمورین قزلباش که نسبت به او بدبین و از صراحت لهجه اش ناراضی بودند، باو اجازه خروج ندادند. با عمویش از راه غیرمجاز به امید اینکه از شر مفسده جویان نجات پیدا کنند حرکت کردند. روز بعد گرفتار قزلباشها شده و طبق دستور طهماسب میرزا صفوی ( ۹۲۰ - ۹۸۴ ) مبلغ گزافی از آنها مطالبه که چون قادر به پرداخت نبوده اند تمام هستی آنان را مصادره و در زندان تحت شکنجه و آزار قرار میگیرند. که نوعی از آن شکنجه ها بریدن از گوشت بدن آنها و دورانداختن آن جلو سگها بوده است. پس از چندی شیخ ابوسعید و عمویش بر اثر شکنجه در زندان جان میسپارند.

"تاریخ ابن خلکان"

ص ۲۵۲

امیر شرف خان بدلیسی - اگرچه شرح حال این امیر دانشمند و مورخ گرانمایه کُرد فارسی گو در بخش امرای کرد آمده است منتها چون به مدت زمانی که مورد بی محبتی قرار گرفته اشاره ای نشده لذا در اینجا بذکر آن اقدام میشود: امیر شرف خان به فرمان شاه طهماسب به حکومت مروشی خود رسید و ایالت بدلیس که در آن هنگام شامل نواحی بدلیس ، کُنْج ، موش ، خلاط، خیزان بود، ( ولایات مهم در جنوب شرقی ترکیه امروز) تحت اختیار و اداره او درآمد.

پس از درگذشت شاه طهماسب از طرف شاه اسمعیل دوم، امیر  
الامرای تمام مناطق کردستان شد، بطوری که او رابطه بین شاه و سران اکراد  
بود. اما بعد از مدتی بر اثر سعایت سخن چینان و بدخواهان، نظر شاه نسبت  
به وی تغییر یافت و او را از آن مقام عزل کرده و ناحیه کوچکی را باو واگذار  
کرد. او حکومت را به فرزند ارشدش ابوالعالی شمس الدین واگذاشت و اوقات  
فراغت خود را به مطالعه و تالیف گذراند.

"شرفنامه بدلیسی"

مصر ص ۵۷۲

امیرخان برادوست - کلیم اله توخدی در کتاب " حرکت تاریخی کرد  
به خراسان و دفاع از استقلال ایران" می نویسد: شاه تهماسب اول به " قراتاج"  
نامی از کُردان ایل برادوست حکومت نواحی ترگور و مرگور را که به ولایت  
ارومیه و اشنویه متصل بود واگذار نموده بود. پس از مرگ شاه تهماسب بععل  
فتوری که در دستگاه صفویه روی داد دولت روم شرقی موفق شد با تهدید و  
تطبیع و جلب قلوب بعضی از سران کرد سنی مذهب، نواحی کردنشین شرق  
عثمانی را تا حدود و مرز ارومیه ضمیمه قلمرو خویش نماید و شاه محمدبیگ  
نامی از امیرزاده های ایل برادوست را به حکومت آن نواحی منصوب دارد.

امیرخان برادوست که به ایران تعلق خاطر شدیدی داشت از تابعیت  
شاه محمدبیگ که زیر سلطه روم رفته بود خودداری نمود و برضد رومیان وارد  
جنگ شد و رشادهای فراوان از خود بروز داد و سرانجام یک دستش را  
فدای عقیده و ایسان خویش در جهت حفظ استقلال ایران نمود.

چندی بعد که سران آذربایجان و کردستان لرستان و گیلان در  
"صائین قلعه" آذربایجان به مشورت نشستند که سلطان محمد را از سلطنت

خلع و پسرش عباس میرزا را به پادشاهی برگزینند، دفاع جانانه ای که امیرخان از عباس میرزا نمود، موجب رأی مثبت از سوی این مجلس بزرگ به سلطنت شاه عباس شد.

نویسنده پس از شرح کامل اقدامات امیرخان برادوست در جلب آراء شرکت کنندگان در مجلس مشورتی «صائین قلعه» ادامه داده و مینویسد:

حال باید دید که شاه عباس چگونه برخوردی در طول سلطنت خود با امیرخان برادوست داشت.

برخورد و رفتار شاه عباس در سالهای اول سلطنت با امیرخان برادوست کاملاً "حسنه و منصفانه بوده است، لکن بعداً" بعلت سعایت و بدگویی حسودان و سخن چینان و در رأس آنان پیربوداق خان ترکمان حاکم تبریز نظر شاه عباس نسبت به امیرخان دگرگون گشت که فاجعه «دمدم» بدنبال آورد. استاد حسین مسرور در مجله رادیو ایران شرح مبسوطی در مورد اسرای رومی که در جنگ آذربایجان اسیر شده بودند و از حضور شاه می گذرانیدند جزو سران اکراد که در کنار شاه ایستاده بودند به شخصی بنام امیریگ که یکدست داشته برخورد می کند. شاه از او میخواهد که دست قطع شده او را به بیند. امیریگ آستین دست خود را بالا زده، دست قطع شده خویش را به شاه و سرداران گرد نشان داد و گفت: این دست را در جنگهای آذربایجان قربانی ایران کردم.

شاه پس از نگاههای تأثرآور صدا کرد: زرگرباشی بیاید. شاه به زرگرباشی گفت: این بازوی قلم شده جوان کرد را به بین. باید برای این بازو دستی از طلای ناب بسازی تا اطمینان حاصل کند که ما قدر جانبازی و فداکاری سپاهیان خویش را میدانیم. پس از تهیه دست زرین شاه عباس بدست خود آنرا بر بازوی امیریگ بسته فرمان «خانی» ورقم حکومت محال

ارومی و بلوک خوشاب کردستان را مزید حکومت سابق او مینماید.  
امیریگ از این به بعد به «خان له پ زیرین» یعنی خانی که دستش از  
زر بود معروف گشت.

کم کم حکام و امراء و بیگ و بیگ زاده ها شروع به تفتین و دسیسه  
نسبت به امیرخان پرداختند. و چون از اعمال خصمانه دشمنان خود آگاهی  
داشت از این رو از شاه اجازه خواست که قلعه دمدم را در سه فرسخی بلده  
ارومیه برای محافظت زن و فرزندان و عشیره اش در مقابل سپاهیان روم مرمت  
و تعمیر و مجدداً تاسیس نماید.

( بلده در سه فرسنگی رضاییه و در منطقه ترگور که فعلاً مسکن ایل  
شکاک است واقع میباشد. قلعه مذکور در زمان ساسانیان ساخته شد. در زمان  
تسلط تازیان ( بمعنای پابرهنگان در زبان کردی ) بر ایران ویران گشت .  
توضیح از نویسنده این کتاب ) . شاه اجازه داد و قلعه از نو بنا شد .

اختلاف پیربوداق خان ترکمان حاکم تبریز و سایرین با امیرخان  
روزبروز عمیق تر شد بصورتی که دیگر امیرخان شنوانی از حاکم نداشت.  
امیرخان نامه ای به شاه نوشت و دشمنی ها و حسادتها و کارشکنی های حاکم  
و یارانش را بطور مفصل شرح داد. شاه ضمن احضار حاکم و تعیین شخص  
دیگری بجای او، یکی از زبده ترین و سیاستمدارترین برای بررسی و  
اظهارنظر به قلعه «دمدم» فرستاد. اعتمادالدوله در مأموریت خود که ایجاد  
محیط تفاهم بین حاکم جدید و امیرخان و سایر سران کرد بود موفقیتی  
بدست نیاورد و با گزارش به شاه و کسب اجازه از او به فراهم کردن اسباب  
قلعه گیری و محاصره دمدم اقدام نمود.

اسکندر بیگ ترکمان منشی و تاریخ نویس شاه عباس و مولف تاریخ  
عالم آرای عباسی شرح مبسوطی در مورد مختصات و مشخصات قلعه و عشایر

مسلح و مجهزی که در قلعه ساکن بودند نوشته سپس می گوید:

دژی با چنین خصوصیتی که در تصرف کردن برادوست برهبری امیرخان «له پ زیرین» بود از سوی حاتم بیگ صدراعظم و عده زیادی از سران عشایر و خوانین سایر مناطق ایران و با شرکت حاج بوداق خان ترکمان دشمن اصلی امیرخان مورد محاصره قرار گرفت. تعدادی از عشایر کرد زبان هم با محاصره کنندگان قلعه شرکت داشتند. خلاصه و سرانجام بر اثر خیانت عده ای از افراد امیرخان پس از مدت بیش از سه سال تلاش نیروهای شاه عباس دژی با آن عظمت باوجود چنین مردانی جنگی و از جان گذشته سقوط کرد. در آخرین لحظات امیرخان و یاران او از قلعه بیرون آمده بر سپاه شاه تاختند و پس از پیکاری مردانه و خونین و وارد کردن ضرباتی مهلك بر پیکر سپاه همگی بر خاک و خون غلتیده پای قلعه دمدم را از خون خویش رنگین ساختند.

قتل عام ایل مکرری به فرمان شاه عباس - ایل مکرری در حدود گاودول مراغه، سلدوز و میاندوآب سکونت داشت. در زمان شاه تهماسب اول رئیس ایل مکرری امیربیگ بود که پس از او پسرش شیخ حیدر به ریاست ایل منصوب شد. او از شیوخ میهن پرست و شجاع بود که چندی بعد در پای قلعه ایروان، در جنگ خونینی که برای دفاع از این شهر با رومیان کرد به قتل رسید. بیاس این فداکاری سلطان محمد ریاست ایل مکرری و حکومت مراغه را به پسر هفت ساله او قبادخان تفویض نمود.

در زمان سلطنت شاه عباس و هنگامیکه امیرخان در قلعه «دمدم» قیام نمود شاه عباس به قبادخان فرمان داد که به اعتمادالدوله پیوسته علیه امیرخان (عمری شیخ حیدر پدر او) وارد پیکار شود. لکن قبادخان اطاعت ننموده



بهنگام بهار عازم ییلاقات قره باغ شد و در ضمن ایلخی شاه عباس را نیز در منطقه قره جیون به غارت برد و اسبهای اصیل و زیبای شاه را بین سران و جوانان مکرری تقسیم کرد.

پس از پایان کار امیرخان برادوست، شاه عباس عازم آن ناحیه شد و برای قبادخان پیغام و وعده و نوید داد. قبادخان نیز فریب نیرنگ شاه عباس را خورده با یکصدوپنجاه نفر از سران و ریش سفیدان کرد به اردوی شاه رسید. هنگامی که به حضور شاه بار یافت عده ای از سپاهیان مسلح به فرمان شاه آنها را در میان گرفته همگی را به قتل رساندند. پس از این خیانت شنیع و مذموم، شاه سوار بر مرکب شد، و دستور قتل عام کردان مکرری و غارت اموال آنها را صادر نمود. در این حمله ناجوانسردانه که شصت تن از پیرمردان و کودکان ایل به اسارت سپاهیان شاه درآمده بودند و به حضور شاه آوردند، شاه دستور داد تمامی آن اسراء را گردن زدند. حسین سلطان برادرزاده شیخ حیدر را نیز که در ارومیه بود بی خبر به سروقتش تاخته با تمام ایل و تبار قتل عام شدند.

مولف عالم آرای عباسی مینویسد: «مجملاً» در آن چند روز که در پای قلعه گاو دول مراغه بودند فوج فوج و گروه گروه را که میآوردند معروض تیغ سیاست گشته بهرام خون آشام لحظه ای از تیغ زدن و خون ریختن نمی آسود. بالنتیجه دود از دودمان طایفه مکرری برآمده، مردان طعمه شمشیر و نساء و صبیان ( زنان و کودکان) به ذلّ اُسُر و رقیّت ( اسارت و بند) گرفتار آمده مکافات عمل یافتند.

به تلافی چنین اعمال غیرانسانی در سال ۱۰۲۴ که شاه عباس در مازندران بود بوی اطلاع رسید که کردهای مکرری دوباره قلعه دمدم را بتصرف درآورده اند. سپاهیان شاه چون مور و ملخ از هر سو عازم دمدم شدند و پس

از چند شبانه روز جنگ و جدال، کردان مقیم قلعه خط محاصره را شکسته به بیلاقات مکرری رهسپار شدند.

" شهدای قلعه دمدم. مصطفی صالح کریم سلیمانیه "

ایل شقاقی کُرد مقیم آذربایجان - در هریک از اسناد و مآخذی که در دسترس نویسنده این کتاب است مطالب مشروح و مفصّلی در مورد ایل شقاقی وجود دارد که اگر بهریک از آنها استناد شود صفحات زیادی را دربرمیگیرد. چون در این مبحث مسئله تاسیس و تشکیل ایلات و سوابق تاریخی آنها مطرح نیست از این لحاظ مختصری از سابقه و مطالبی در مورد مسئله سیاسی ایل شقاقی برای مزید اطلاع خواننده برشته تحریر درمیآید.

کلیم اله توخدی در کتاب "حرکت تاریخی کرد به خراسان" در مورد ایل شقاقی می نویسد: خدمات نظامی و سربازی و جانبازی مردان شقاقی در راه استقلال میهن بیش از هر صفت دیگر آنها در سینه تاریخ متجلی است، و از دیرباز امرای نامداری بر ایل شقاقی فرمانروائی داشته و از مشهورترین و فداکارترین سربازان کرد ایرانی نژاد بشمار میآمده اند. دانشمندان و نویسندگان و مهندسیین شایسته ای از میان این ایل برخاسته و خدمات شایسته ای انجام داده اند، که از جمله آنهاست مرحوم مهندس میرزا مهدی خان شقاقی متحن الدوله از اولین دانش جویان دوره ناصری که به اروپا اعزام شدند. در ۱۲۰۰ سال قبل این ایل به نام دیگری در حدود غربی کردستان فعلی ساکن بود که به روش ایلپاتی قشلاق آنها در دشتهای شمال عراق کنونی بوده. در آن زمان مردمان ایل نومسلمانی بودند که تعصب شدید شیعی گری داشتند. در سنه ۶۳ هجری قمری به منطقه کرکوک و موصل و سلیمانیه امروز قشلاق میرفتند.

استاد سعید نفیسی، مورخ تاریخ عالم آرای عباسی، خاطرات متحن الدوله و بالاخره تیمساران سرلشگر عزیزاله ضرغامی (رئیس ستاد ارتش زمان رضا شاه) و حسینعلی خان شقاقی هریک شرح مبسوطی در تأسیس و تحولات و زندگی عشایری و بالاخره خدمت سران ایل به دربار پادشاهان سلسله های مختلف نگاشته اند که جای آنها اینجا نیست. موضوع مهم شرکت این ایل با سایر ایلات و عشایر در جنگ هرات در سال ۱۲۴۵ با حضور محمدشاه قاجار بوده که سران ایل مذکور در تمام طول جنگ رشادتها و شجاعت ها از خود بروز داده اند. نقطه ضعف مسئله که به تیرگی روابط سران ایل منجر میشود قتل آغامحمدخان قاجار درشوشی است که مورخان ایرانی و خارجی معتقدند به تحریک و تبانی صادق خان قشقانی رئیس ایل صورت گرفته است. اگرچه باباخان جهانبانی معروف به فتحعلیشاه یا باصطلاحی که با ازدست دادن قسمتی از خاک ایران بر اثر بی لیاقتی او به روسها به «شکست علی شاه» معروف شده سوگند یاد می کند خون صادق را نریزد. با آنکه برای شاه و عده کثیری از مسئولان دربار مسلم و محقق شده که صادق خان شقاقی در کشتن آغامحمدخان دست نداشته معذالك به سخن چینی و تمامی و حسادت و دشمنی با صادق خان نزد شاه ججاه! پرداختند. لذا دستور داد او را دستگیر و در اطاق تاریکی محبوس کرده تمام روزنه های آنرا گچ گرفتند، تا آن گد گد شقاقی از گرسنگی و تشنگی و نبودن هوای کافی جهت تنفس جان سپرد. بقول مارخام انگلیسی: وی از گرسنگی دست های خود را خورده بود. پس از این حادثه و با آنکه قدرت ایل شقاقی رو به تنزل و سقوط میروید، معذالك در دوران پادشاهان قاجار، ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه، و احمدشاه نیز منشا خدماتی واقع، و در جریان مشروطیت کمک ارزنده ای به مشروطه خواهان کردند. تا آنجا که تلگرافا از سوی مردم

آذربایجان مورد تقدیر و حمایت قرار گرفتند.

از این ببعد وارد مرحله جدیدی از مناسبات بین دولتین ایران و عثمانی با کردها می شویم که تا اندازه ای از جنبه عشایری و یا تأمین نظریات شخصی، یا دشمنی و مخالفت با سایر ایلات و عشایر و اشخاص بدور است. هدف رهائی از زیر ظلم و زور و ستم و بالاخره مبارزه برای آزادی و حاکمیت ملی است. در اینجا و قبل از آنکه بشرح اینگونه حرکات و جنبش ها بپردازیم ضرور است که با تعاریفی عرفی و قانونی آشنائی پیدا کنیم، تا در موقع برخورد و مطالعه و بررسی آنها بسادگی توجیه صحیحی از هریک از آنها به فکر متبادر گردد.

عبدالرحمن در سنگر پانزده فروردین ماه ۱۲۶۸ می نویسد:

" حاکمیت ملی یکی از فروع است و رژیم کشور اصلی زیربنائی و ثابت است. رژیم کشور هیچ ارتباطی با حاکمیت ملی و آزادی ندارد، حاکمیت ملی و آزادی مربوط میشود به قوانین کشور و مجریان قانون که دولت است. آزادی فردی حقی است که در چهارچوب قوانین اساسی کشورها محترم است و همان قوانین اساسی کشورها ثبات رژیم کشور را اساسی ترین و معتبرترین لوازم حیات جامعه میداند که حاکمیت ملی و آزادی را کاملاً تحت الشعاع خود ساخته است. حاکمیت ملی و تأمین آزادی از وظایف رژیم های کشور است و این وظایف ثابت و معلوم به هیچوجه با نوع رژیم چه جمهوری باشد و چه سلطنتی تغییر نمی کند.

آزادی، حاکمیت ملی، امور اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اداری و مشابهات، برنامه دولتهاست. چنانکه در تمامی برنامه های دولت ها ذکر آنها دیده میشود و در برنامه هیچ دولتی تغییر رژیم کشور مطرح نشده و نمی شود. وقتی ما حاکمیت ملی و آزادی را هدف خود قرار بدهیم معنائی جز این

ندارد که رژیم را قبول داریم و فقط نسبت به کمبود حاکمیت ملی و آزادی آن رژیم معترض و مبارزه می کنیم<sup>۹</sup>.

بعبارت دیگر خواستن آزادی و حاکمیت ملی شامل همه امور اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اداری و غیره و یا یک یا دو مورد آن مانند اداری و فرهنگی یا اقتصادی و سیاسی برای همه افراد کشور با تصدی آن وسیله مردم مناطق مختلف کشور برحسب تقسیمات سیاسی یا قومی و غیره که اصطلاح خودگردانی بآن اطلاق شده، ربطی به جدائی فیزیکی مردم یا تجزیه سرزمینی ندارد. هر خواسته ای در این زمینه که از بعد از مشروطیت در قانون اساسی گنجانده شده است طلب حقوقی است که چون از راه مسالمت آمیز بدست نیاید، انسان راه استفاده از قدرت را برای رسیدن به آن انتخاب می کند.

عبدالرحمن ادامه میدهد: مبارزه دو طرف دارد، مبارزه و مبارز علیه و حقی که مورد مطالبه است همان هدف از مبارزه است. اگر این تعریف را در قالب حقوقی پیاده کنیم، مبارزه را عقدی خواهیم یافت که چون مبارز علیه از تسلیم حق مبارزه امتناع دارد، مبارز به قوه قهریه مبادرت می کند.

اگر بهر دلیلی، از جمله ترس یا ملاحظات دیگر، مبارز علیه حاضر شد که خواسته مبارز را تأمین کند (اعم از مبارز فردی یا گروهی) دیگر مسئله مبارزه منتفی است. یعنی مبارزه موضوعیت و مشروعیت خود را از دست میدهد. اگر باز هم مبارز به مبارزه ادامه دهد، عمل او کینه توزی و غیرعقلانی و در مواردی تَمَرّد است. درست همانند کسی که به دادگاه عرضحالی میدهد و طرف حاضر به تسکین میشود و باز هم خواهان سماجت در تعقیب دعوی کند، معلوم است که دادگاه عمل او را قانونی نخواهد شناخت. واقعیت این است که بین مبارزه و هدف، یک رابطه ی که میتوان آنرا مشروعیت نامید وجود دارد و تا هنگامی که این رابطه برقرار است، مبارزه مشروع است و

همینکه منقطع گردید، مبارزه هم فاقد مشروعیت میشود. چرا چنین مبارزه ای مشروع است؟ بدو جهت: یکی اینکه آزادی حق طبیعی افراد است و دیگر اینکه در قانون اساسی این حق به مردم ایران داده شده است.

اساساً "مبارزه برای آزادی، مبارزه سیاسی نیست بلکه يك مبارزه و تلاش طبیعی است. مبارزه سیاسی نیست، به جهت اینکه توجهی به تشکیلات سیاسی و یا حیات حکومت و رژیم کشور ندارد. در کنفرانس بین المللی، کپنهاک که بسال ۱۹۳۵ تشکیل گردید برای وحدت قانون جزا، از جرم سیاسی "مبارزه سیاسی" تعریف زیر ارائه گردید:

جرم سیاسی عبارت از جرمی است که علیه تشکیلات و طرز اداره حکومت و مملکت صورت گیرد. "مبارزه برای رسیدن به آزادی و حاکمیت ملی که همان تصدّی یا خودگردانی امور اداری و فرهنگی است حتی اگر به استفاده از قدرت منجر گردد جرم سیاسی نیست. مشروط بر اینکه شعار مبارزه بر همین موارد تنظیم شده باشد.

در مبارزه سیاسی، اصالت شعارها متکی به مفاهیم و ارتباط ذهنی آنها با هدف از مبارزه است، بطوریکه هرکس آن شعارها را بشنود، خودبخود بدون نیاز به تفحصات سیاسی، هدف از مبارزه را تشخیص بدهد. اساساً علامت يك تظاهرات که هدف ماهیت تظاهرات را نشان میدهد همان شعارها هستند و قطعنامه تظاهرات هم براساس همان شعارها تنظیم میگردد.

شرط دیگر اصالت شعارها، روشن بودن عواملی است که مانع تحقق هدف از مبارزه میباشد، بنحوی که هرکس آن عوامل را شنید، هم هدف از مبارزه و هم موانع آنرا درک کند. از آنجائیکه مبارزه سیاسی برخورد اندیشه ها و نیروهای انسانی متفاوت و متضاد است لاجرم مبارزه سیاسی بدون طرف نمی تواند باشد و آن طرف هم نمی تواند غیر از شخص طبیعی و یا حقوقی چیز

دیگری باشد».

بر این اساس شعار مبارزه اعم از صلح یا قهرآمیز برای تحقق هدف آزادی و تصدّی حاکمیت ملی در شمول مسائل اقتصادی، اداری و فرهنگی برای مردم و وسیله مردم طرف مبارزه سیاسی، دولت که یک شخصیت حقوقی است میباشد. از نظر عرف مردم و قانون که برای اجرا در دست دولت است این مبارزه موجه و مشروعیت دارد و به اساس رژیم یا ارتباط و هم پیوستگی تمامیت ارضی کشور تزلزل وارد نمی سازد. ولی اگر شعار از این حدّ تجاوز کرد و سبب وارد شدن خللی در بنیان و بنیاد رژیم و تمامیت ارضی کشور گردد جرم بزرگ نابخشودنی و در ردیف خیانت محسوب میشود.

( اگر در مقدمه این فصل در باره مناسبات و روابط پادشاهان ادوار مختلف تاریخ ایران با تعدادی از سران و منتقدین گردزبان بعنوان نمونه مختصری نوشتم دلیل بر این است که فقط پادشاهان بودند که به کردها ستم و ظلم کرده و آنها را مورد اذیت و آزار قرار داده اند. اوراق تاریخ ما متأسفانه مشحون از بیدادگریها و ستم های حکام و امراء و نمایندگان شاهان و دولتها در همه مناطق مختلف ایران بوده کمتر کسی بوده بعناوینی و یا بصورتی از این بی عدالتی ها و اجحافها و اعمال غیرانسانی آنها مصون بوده است. مثلاً ممکن است اینطور تصوّر شود که فقط بعد از اعلام مذهب شیعه بعنوان مذهب رسمی دولت ایران در زمان صفویه بعلت تعصب های مذهبی جور و ستمی به مذاهب و فرقه های غیرشیعی رفته باشد. در حالیکه چنین تصوّر و خیالی کاملاً باطل و همان اسناد و مدارک و نوشته های متعدّد صحیح یا غلط که بدست مورّخین ایرانی و خارجی بنام تاریخ نگاشته شده و امروز مورد استناد ماست از بدایت تا به امروز پر از بدبختی ها و بیچارگیها و بی سروسامانی ها و دریدریهای ملت مظلوم و فلك زده ایرانی در همه نقاط و

قلمرو حکمرانی پادشاهان و حکمرانان و امراء و مستولان و ماموران دولت ابد مدت و اشد قدرت بوده و تا روزیکه ریشه استبداد از بیخ و بن کنده نشود، حاکمیت ملی، آزادی و دموکراسی، رشد و پیشرفت و عدالت اجتماعی جز خواب و خیالی بیش نخواهد بود. ولی مثل اینکه قسمت و نصیب ملت ما از ابتدا همین بیدادگریهای فوق العاده ای بوده که در همه ادوار بر ما و ملت ما رفته است. اگر جای دیگری این دو بیت را نوشته ام در اینجا آنقدر ارزش مرور دارد که مجدداً یادآور میشوم:

رنگِ خون را گر طبیعت عاشق و مفتون نبود  
 بامداد و شام، دامانِ افق گلگون نبود  
 لکه ننگ و سیاهی جز بخونِ گر شسته می شد  
 صفحه تاریخ ما آغشته اندر خون نبود

"مجدزاده کرمانی"

بهر رو اگر مسائلی بصورت اصل و در عصر و اعصاری با ذکر نام شاهان و مستولان وقت و سر و سترانی از کردزبانان بعنوان نمونه ارائه گردید، میتوانیم بعنوان مقدمه فصل سیاسی این کتاب قبول کرده و به ذکر اصل مسئله سیاسی کرد و کردستان از قرن نوزدهم تا اواخر قرن بیستم یا باصطلاح زمان حال بپردازیم.

## ب - جنبش های اکراد در قرن نوزدهم

جامعه اکراد پاره پاره شده، متفرق و زیر تسلط روح عشیره ای، همراه با يك دینامیسم ناپیدای درونی پا به قرن نوزدهم گذاشت. اما از همان سالهای



اولیه قرن عناصر تازه ای در این دنیای ساکن را کوبیدند. اولین آنها دخالت عثمانی در امور مربوط به امرای کُرد است.

دربار عثمانی بهمان اندازه که در امور اروپائی خود بیشتر دچار شکست میشد، بهمان نسبت احتیاج به دستجات تازه نفس و منابع تازه مالی پیدا میکرد تا بتواند تسلط خود را محفوظ بدارد. بهمین جهت ناچار شد متوجه کردستان گردد که هنوز مورد بهره برداری کامل قرار نگرفته بود و برای اینکار هم مجبور شد که امتیازات داده شده به امراء کُرد را زیر پا بگذارد. امتیازی که به امراء کرد برای تسلط و زیرفرمان گیری بمنظور استثمار و بهره گیری از مردم کرد اعطا شده بود.

تأثیر مداخله غربی ها هم، از طریق میسیونهای مذهبی، افتتاح کنسولگریها و تاسیس مدارس از سال ۱۸۲۵ در کردستان بخوبی محسوس است.

سرزمین کردستان در تمام طول این قرن، صحنه جنگهای روس و ترك و فارس و ترك یا فارس و روس بود (۲۰ - ۱۸۲۸ - ۷۸ - ۱۸۷۷). این جنگها با خرابیها و غارتها و چپاولهایی که همراه آوردند، سبب شدند که در بین يك روحیه بجان آمدگی و مخالفت در برابر قدرت عثمانی پدید آید.

بالاخره پیشرفتهای جدید، گشایش بر روی دنیای خارج، موفقیت های محمدعلی پاشا در مصر و غیره همگی سبب شدند که سران کرد که دیگر در قلمرو خود هم امنیت نداشتند و امتیازات خود را در خطر میدیدند بیدار گردند. دفاع از این امتیازات به ارث رسیده از قرون و اعصار، و کردها در برابر از دست دادن افراد عشیره از راه دادن سرباز به باب عالی، یا موارد مشابه آن در ایران، بمنزله موتوری بودند که حدود بیش از پنجاه جنبش و قیام را در طول این قرن سبب گشتند، که در اینجا جز به مهمترین آنها اشاره

نمی شود.

قبل از همه باید گفت که هدف مشترك فنودالها قبل از هر چیز حفظ و گسترش امتیازات و علانق خودشان بود. چون رهبری جنبش ها را بطور کلی فنودالها در دست داشتند، جز چند قیام ناگهانی، تقریباً همه جنبش ها از امیرنشین های مستقل در منطقه کردستان تحت نفوذ و سیطره عثمانی شروع شدند. حکومت های بابان، سوران، هکاری، بادینان و بوتان که مظهر اقتدار فنودالیه کرد بودند منشا بروز جنبش های بسیار پر دامنه ای گشتند.

اما عدم تجربه سیاسی، نبودن يك برنامه عمومی و کلی، و يك استراتژی نظامی، موجود نبودن پشتیبانی خارجی ( معتقد است چنین روحیه ای در بین سران باتجربه سیاسی، دارای برنامه عمومی و کلی و يك استراتژی نظامی که نتیجه آن سیزده سال جنگ مداوم "پارت دموکرات کردستان عراق" در برابر دولت بعثی عراق، و مدت سیزده سال جنگ و زدوخورد "حزب دموکرات کردستان ایران" با جمهوری اسلامی که هنوز هم ادامه دارد رخنه و نفوذ کرده جز آلودگی های مادی، ایجاد نفاق و دشمنی و ایجاد سستی در عقیده و ایمان مردم کردزبان به سران و سرکردگان خود اثر مطلوبی ندارد. پشتیبانی خارجی برای تأمین منافع و مصالح خود و بهره گیری و استثمار میلیونها مردم مظلوم و سرکوب شده میباشد. بازیهای کشورهای مختلف جهان اعم از غربی و شرقی و مسلمان و غیرمسلمان در طول جنگ ها مخصوصاً "جنگ خلیج فارس و مصیبت و فلاکتی که بر سر کرد و کردستان آوردند خود بهترین گواه صادق بر این گذشته نزدیک دردناک و محنت بار است. نتیجه این بازیها هرچه باشد حتی خودمختاری برای کردهای شمال عراق یا تحت شعار باصطلاح آزادی و دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان ایران باشد، هیچوقت و هیچگاه نمی توان به پایداری و استحکام آن اعتقاد و ایمانی داشت.

بگذارید تا فرارسیدن آینده ای نه چندان دور از این مقوله بگذریم. توضیح از نویسندگان این کتاب. « بخصوص وجود ایدئولوژی عشیره ای که عامل اختلاف و خیانت‌های بیشماری از عامل اصلی شکست این نهضت ها هستند. در برابر خطری که همه را تهدید میکرد، سران کرد بصورت متفرق بمیدان جنگ رفتند و برخلاف تمایل خویش ببازی سلطان عثمانی تن دادند که هر يك را بر علیه دیگری بازی میداد تا به این ترتیب در آخر همه را به اطاعت خویش درآورد.»

نوك خاری نیست كز خون شکاری سرخ نیست  
آفتی بود این شكارافكن كز این صحرا گذشت

«صائب»

## ۱ - حرکات طایفه بابان

تاریخ مردوخ حاکی است: در سال ۱۲۲۵ مقارن سال ۱۸۰۶ میلادی عبدالرحمن پاشای بابان در سلیمانیه طلع کرده هیجان شدیدی در سلیمانیه و اطراف آن تولید نمود، و با ترکها و سرحدنشینان اطراف جنگها و زدوخوردها نمود و همواره فتح و ظفر همنان او بود. چون عبدالرحمن پاشا از حکومت شهرزور معزول میگردد، از دولت عثمانی روی گردان شده پناهنده بدولت ایران میشود. به تقاضای والی کردستان ( ایران ) فتحعلی شاه، سلیم پاشای نماینده وزیر بغداد را که برای شرح وضع عبدالرحمن پاشا بدربار او آمده به بغداد عودت و از باب عالی میخواهد که مجدداً حکم و خلعت حکومت شهرزور از طرف دول آل عثمان و وزیر بغداد برای عبدالرحمن پاشا روانه شود.



کردستان جنوبی ( کردستان عراق امروزی) به امپراطوری عثمانی بتوسط سلطان سلیم تأسیس شد، در طول قرن هفدهم توسعه زیادی یافت و در نیمه دوم قرن هیجدهم رل سیاسی مهمی در این بخش از جهان بازی کرد.

مقامات عثمانی که از قدرت روزافزون بابان ها نگران شده بودند سعی کردند پس از مرگ «ابراهیم پاشا» بانی سلیمانیه شخصی بنام خالدپاشا را که یکی از عشایر رقیب طایفه بابان بود به امارت منصوب کنند. عبدالرحمن پاشا برادرزاده ابراهیم پاشا که خود را مورد ظلم و ستم میدید، حاکم ترك «کوی سنجاق» را با خنجر از پای درآورد و علیه نیروی خالدپاشا بمبارزه برخاست. وی مدت سه سال به جنگ علیه نیروهای عثمانی که عشایر کرد رقیب عشیره بابان را هم در کنار خود داشتند ادامه داد و بالاخره در سال ۱۸۰۸ میلادی به ایران پناهنده شد.

بعد از این جریان سپاهیان عثمانی حضور خود را در شمال کردستان به بهانه آمادگی در برابر تهاجم احتمالی روسها تقویت کردند ( مقارن جنگ اول روس و ایران به سال ۱۸۱۲ میلادی که منجر به «پیمان گلستان» شد، و سیزده سال بعد جنگ دوم درگرفت و معاهده سنگین «ترکمان چای» در سال ۱۸۲۸ میلادی منعقد گردید.

برای مردم این مملکت چه فرق کند

کسی نجات دهد یا کسی که غرق کند

این اشغال نظامی که غارت گریها و کارها و اعمال خلاف قاعده زیادی را بدنبال داشت، سبب قیامها و عکس العمل های متعدّد در «ارزروم» و «وان» ( از توابع ترکیه امروز در منطقه جنوب شرقی) شد. کردهای ایران و ارومنه هم در این قیامها که اغلب عکس العمل به منظور دفاع مردم از خویشتن را داشت

شرکت جستند. در طول جنگهای روس و عثمانی (۲۹ - ۱۸۲۸ میلادی) که در منطقه مزبور جریان داشت و سبب کشتارها و خرابیهای فراوان گردید، قیامهای مزبور شدت یافتند. اما از آنجا که اتفاقی، خودجوش، منطقه ای و بالاخره بدون برنامه و هدف بودند خیلی زود به خاموشی گرائیدند.

( همانطوریکه اطلاع داریم، سلطان سلیم عثمانی در جنگ با شاه اسمعیل صفوی، تمام قفقاز، آذربایجان غربی ( ارومیه ) و دوسوم از سرزمین کردستان را متصرف شد. شاه عباس در سال ۱۶۰۶ میلادی به جنگ با عثمانیها پرداخت و قفقاز و آذربایجان غربی را پس گرفت. شاه صفی نیز در سال ۱۶۲۷ بین النهرین را از دست عثمانیها رهائی داد. چه بسا آنها میتوانستند که برای خلاصی و رهائی کردها و کردستان از چنگال سلاطین عثمانی اقدام کنند، و چه بسا با اقدام آنها و رهائی کردستان سرنوشت دیگر و سرانجام دیگری داشت ولی افسوس ...

خدا نگیردشان دست، روز رستاخیز

که دست ما نگرفتند و می توانستند

نظریه از نویسنده این کتاب ۱.

## ۲ - نهضت میرمحمد رواندوزی

تاریخ مردوخ بعد از شرح مفصل و مبسوط در باره فعالیت های طایفه بابان، نامی از میرمحمد رواندوزی و نهضت او نبوده، بلافاصله به ذکر طغیان طایفه اکراد "زازا" در سال ۱۲۲۹ هجری پرداخته است ( در فهرست اسامی تیره ها و طوایف کردزبان که بصورت مشروح در کتاب مذکور آمده نام طایفه کرد "زازا" درج نگردیده است. تا آنجائیکه نویسنده اطلاع دارد و از دانشمندان و اشخاص مطلع در این باره سنووال کرده ام، "زازا" نام طایفه

نیست بلکه یکی از لهجه های زبان کردی است که قسمتی از کردستان شمالی به آن تکلم می کنند معذالک ناچار است آنچه که در این مورد در تاریخ مذکور آمده عیناً باطلاع خواننده برساند.

شیخ محمد مردوخ صاحب تاریخ کرد و کردستان می نویسد: باز در سال ۱۲۲۹ هجری طایفه اکراد "زازا" طغیان کرده، تا سیواس ( در ترکیه فعلی) را متصرف شدند. چند ماه با دولت عثمانی جنگیدند، سپس به جهت فقدان ذخیره و تمام شدن مهمات جنگی عقب نشستند و پناهنده به کوهها شدند. در آنجاها از گرسنگی پراکنده و تلف شدند.

امیرشرف الدین می نویسد: امرای شیروان در منطقه قفقاز به شیروان، ایروان و بیست و چهار ایل کرد قره باغ حکم میراندند شامل يك حکومت و دو زعامت است که در زمان امیرشاه محمدبن میرابدال همگی اطاعت شاه اسمعیل را کرده به او پیوستند. شاه اسمعیل، غیر از شاه محمد و علی بیگ ساسونی بقیه را دستگیر چند نفر آنها را محبوس و چند نفر را کشت. کردهای شیروان و ایروان بر اثر فشار و نارضایتی شدید در زمان شاه تهماسب صفوی سر بشورش برداشتند که منجر به لشکرکشی شاه تهماسب به آن دیار گردید. پس از زدوخوردهای شدید کار به صلح انجامید و کردها با اخذ تأمین به زندگی سابق خود ادامه دادند.

راوینسون جهانگرد انگلیسی که در آن زمان به ایران مسافرتی کرده، ضمن شرح سایر مسائل نوشته است: «میرمحمد رواندوزی در سال ۱۸۲۵ قیام کرد و دولت مستقل کرد را به مدت یکسال تشکیل داد». از نحوه قیام و تشکیل دولت مستقل کردستان شمال در چه مناطقی و با چه امکاناتی ذکر می میان نیاورده است.

اما در تاریخچه "جنبش های ملی کرد" شرح مفصلی در باره میرمحمد رواندوزی نگاشته شده که اهم خلاصه آن باین شرح است: "مرکز ثقل جنبش های ملی کرد کماکان در مناطق کوهستانی کردستان جنوبی بود. میرمحمد حکمران امیرنشین "سوران" بود، که خواست با بهره گیری از گرفتاریهای امپراتوری عثمانی یک کردستان مستقل ایجاد نماید. در این موقع نیروهای عثمانی از یک سو در جنگ با قوای روسیه کاملاً ضعیف شده بودند و از سوی دیگر با نیروهای محمدعلی پاشا "نایب السلطنه مصر" هم درگیری داشتند. میرمحمد در رواندوز کارگاههای اسلحه سازی از تفنگ و مهمات و حتی توپ تأسیس نمود. همزمان با اینکار مشغول ایجاد یک ارتش منظم و تعلیم دیده شد، و هنگامیکه این مراحل مقدماتی به پایان رسید شروع به فتح کردستان نمود. میرمحمد بر مناطقی از سرزمین کردستان دست یافت و به امیردرخان که امیرپوتان بود، پیشنهاد کرد که با وی یک پیمان سیاسی منعقد سازد. بدرخان توجهی به خواسته او نکرد، و فقط به اعزام یکی از برادرانش به نزد او اکتفا کرد. میرمحمد هم چنین نمایندگانی نزد کردهای ایران فرستاد و از آنان همکاری خواست.

بالاخره دربار عثمانی که نمی توانست نسبت به فعالیت های میرمحمد بی تفاوت بماند، نیرویی به جنگ او فرستاد که باین فعالیت ها خاتمه دهد. جنگ بین کردها و نیروهای عثمانی در سراسر تابستان ۱۸۲۴ به شدت ادامه داشت. "مولتکه" که در آن زمان بعنوان افسر جوان پروس در سوارنظام عثمانی خدمت میکرد می نویسد: جنگ بسیار شدید، و کردها مقاومت قهرمانانه ای از خود نشان میدادند. بالاخره نیروهای عثمانی از نفس افتاده و مایوسانه عقب نشینی کردند". مولتکه مارشال معروف پروس در سالهای ۱۸۹۱ - ۱۸۰۰ رئیس ستاد ارتش و سپس فرمانده کل قوای پروس بود. میرمحمد از فرصتی



که بدست آمده بود استفاده کرد و از پائیز سال ۱۸۲۵ مشغول آزاد کردن کردستان ایران گردید. پس از تصرف قطور ( در آذربایجان غربی فعلی) نیروی دولتی را در خوی شکست داد و مراغه و تبریز را آزاد نمود. در اغلب نقاط کردستان ایران از وی بصورت يك ناجی استقبال میکردند. زیرا در آن زمان در وضع بسیار فلاکت باری بسر میبردند. دولت ایران سعی بسیار کرد که نیروهای میرمحمد را شکست دهد ولی در این کار توفیق نیافت ( مقارن با آغاز سلطنت محمدشاه قاجار است).

در اوایل تابستان ۱۸۲۶ خبر رسید که دولت عثمانی بزودی جنگ دیگری علیه میرمحمد آغاز خواهد کرد. چون میرمحمد میدانست که قادر به جنگیدن در دو جبهه نیست به ناچار به دولت ایران پیام فرستاد که در صورت همکاری در جنگ با عثمانی حاکمیت دولت ایران را بر کردستان خواهد پذیرفت و به وی مالیات خواهد پرداخت. دولت ایران با تقاضای او موافقت نکرد و جنگ بین کردها و سپاهیان عثمانی در مردادماه ۱۸۲۶ میلادی از سر گرفته شد. چون سپاهیان عثمانی موفقیتی حاصل نکردند، از راه تحریک احساسات مذهبی مردم و خود امیر شروع به فعالیت کردند. ملا «خه تی» که هنوز مشهور و معروف در منطقه کردستان از نظر خیانتی که مرتکب شده میباشد، فتوا داد که جنگ با سپاهیان عثمانی کفر و جنگجو کافر است. نتیجه این فتوا آن شد که اطرافیان میرمحمد کم کم وی را رها کردند و او که تقریباً تنها مانده بود ناچار خود را تسلیم نمود که به همراه خانواده به قسطنطنیه ( استانبول فعلی) فرستاده شد. پس از آن سپاهیان عثمانی سرتاسر کردستان را غارت و در آتش و خون غرقه ساختند.

میرمحمد پس از يك تبعید شش ماهه اجازه یافت که به کردستان (رواندوز) برگردد. اما در راه بازگشت در «تراپوزان» بدست عمال سلطان بقتل

رسید (۱۸۴۷ میلادی). در همان زمان که افسانه "میرمحمد رواندوزی" رو به زوال و پایان بود، در بسیاری از نقاط کردستان منجمله ارنجان، بایزید، ارزروم و بدلیس (از شهرهای ترکیه فعلی) کانونهای مقاومت و قیام یکی پس از دیگری بوجود میآمدند، که یکی پس از دیگری وسیله سپاهیان عثمانی به خاموشی گرانید.

## ۲ - قیام استقلال طلبی امیرخان

یادداشت های سرهنگ دکتر پاشانی حاکی است: در زمان سلطان عبدالمجید عثمانی، زبان ترکی بعنوان زبان رسمی امپراتوری عثمانی برگزیده شد و با آنکه زبان عربی را در کشورهای تحت تسلط خود بعنوان زبان دوم پذیرفت، ولی تکلم به زبان کردی منع گردید. بر اساس این تصمیم علاوه بر ناامنی و اغتشاش و زدوخوردهای کردها با مأموران محلی یک قیام استقلال طلبی به رهبری امیردردخان ساکن جزیره پایتخت امیرنشین بوتان (از شهرهای مهم سوریه فعلی) شروع و به تشکیل "حکومت کردستان" منتهی شد. امیردردخان تا منطقه ارومیه پیشرفت و سگه بنام خود زد. اما بعلت خیانت اقوام و کسانش که شورشی در بوتان بوجود آورده بودند به بوتان برگشت. با نیروهای دولتی و همکاری کردهای مخالف امیردردخان با سپاهیان عثمانی، در قلعه بوتان به محاصره افتاد. پس از مدت مدیدی دستگیر و پس از کور کردن چشم های او تا آخر عمر در زندان بسر برد و در همان زندان جان سپرد. از سخنان امیر بدرخان و نزدیکان او در باره ایران:

" این يك تراژدی، تاریخ است که از تهران، پایتخت، که چشم امید ما به کردن چشم های او تا آخر عمر در زندان بسر برد و در همان زندان جان سپرد. از سخنان امیر بدرخان و نزدیکان او در باره ایران:

" این يك تراژدی، تاریخ است که از تهران، پایتخت، که چشم امید ما به کردن چشم های او تا آخر عمر در زندان بسر برد و در همان زندان جان سپرد. از سخنان امیر بدرخان و نزدیکان او در باره ایران:

قصد امیر بدرخان در قیام استقلال طلبی او رهائی منطقه وسیع سرزمین کردستان از چنگال عثمانیها و الحاق مجدد به ایران بود. او و همه بازماندگان او در راه رهائی کردستان و یا در خدمت فرهنگ و ادب کُرد که جزئی از فرهنگ و ادب کهنسال ایران است تا سر حد عشق به ایران و فرهنگ ایران و فرهنگ و ادب کُرد مهر میورزیدند. روانشان شاد.

دکتر پاشائی ادامه داده و نوشته است که:

یکی از نمونه های بارز علاقمندی خانواده بدرخان به ایرانزمین و ملت ایران نامگذاری فرزندان آنها مانند ثریا یا روشنک و کامران و غیره است. دکتر کامران عالی بدرخان یک برادر داشت که در ترکیه زندگی میکرد. برای حفظ و حراست مختصر ثروتی که برای آنها باقی مانده بود و باتوجه باینکه هیچگونه فعالیت سیاسی نداشت در اسلامبول مجبور باقامت اجباری شده و در دانشگاه اسلامبول به درس فارسی و فلسفه اشتغال داشت. ترکها این استاد دانشگاه را به تغییر نام وادار کرده، لذا نام «چنار» را بر خود نهاد. چنار در میان رومیان سبیل ایران است و در بلندی و عظمت در جهان معروف است. از طرفی با نام «علی» و «خان» نیز قابل تطبیق است.

این دو برادر برای اولین بار در سال ۱۹۷۶ در یکی از جزایر یونان همدیگر را دیدند، ولی چون چنار گذرنامه و اجازه خروج از ترکیه را نداشت و در آن سالها اتباع ترکیه اجازه مسافرت بدون گذرنامه به بعضی از جزائر کنار مدیترانه را نداشتند، بناچار از آن جزیره بطور قاچاق به جزیره دیگری که متعلق به یونان بود رفتند. دکتر کامران بدرخان در سال ۱۹۷۷ وقتی این موضوع را برای من تعریف میکرد، از شوق دیدار برادرش که پس از ۵۵ سال و هنگام ترك ترکیه بیش از ده سال نداشت گریه میکرد. دکتر کامران در آنوقت ۸۰ سال داشت.



که در آنجا بتوانند به آزادی خود برسند».

«چند شب پیش يك رپورتاژ از شوروی فقید که در جمهوری های مسلمان حتی ارمنی و گرجی که مردم علاوه بر زبان محلی بایستی روسی هم یاد میگرفتند، و در دیرستان يك زبان از سایر جمهوریها میباید تدریس میشد. سرگرد سابق توپخانه شفائی که جزو حزب توده و در معیت عده ای از افسران شبکه افسری به شوروی فرار کرد استاد زبان فارسی در دانشگاه باکو که حالا باید در تهران باشد.

خلاصه اینکه ایران برای کردستان بایستی آهن ربای مغناطیسی قوی و باقدرت جاذبه ای باشد که بتواند سرزمین جدا شده و ازدست رفته را و انسانهای بی سرپرست خود را جذب نماید، و الا ما هیچوقت نمیتوانستیم حتی فکرش را بکنیم.

۱) يك استاد معروف دانشگاه پاریس بنام RAMCOIS PERROUX

که آخرین بار او را دیدم استاد اقتصاد " کولژ دوفرانس" بود. يك تنوری بسیار جالب در باره " شان دوفرانس یا باغهای فرانسه" داشت. می گفت اینها میدان جاذبه دارند که تمدنها و اقتصادهای برتر حتی ملیت های اطراف خود را جذب می کنند. در مورد ایران امروز این تنوری خطر بزرگی است. اما آرزوی هر فرد ایرانی است که ایرانزمین جاویدان باشد».

چونیکه برای تأمین آزادی، عدالت و رشد و ترقی با تصدتی قسمتی از حاکمیت ملی مانند: مسائل اداری، اجتماعی، آموزشی و اقتصادی، بین کردهای ایران و حکومت جمهوری اسلامی ایران دوازده سال است جنگ و زدوخورد و برادرکشی بوجود آمده که هنوز ادامه دارد چگونه میتوان امیدوار بود بقول سرهنگ دکتر پاشانی این آهن ربای مغناطیسی قوی و باقدرت برای جذب و جلب سرزمین های جدانشده از ایرانزمین و مردم مظلوم و ستم دیده ساکن در

این سرزمین ها را ایجاد کرد؟

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من

آنچه البته به جانی نرسد فریاد است

در جامعه کردها مخصوصاً "طبقه تحصیل کرده و روشنفکر برای نهضت بدرخان اهمیت خاصی قائل هستند. به همین مناسبت در تواریخ که وسیله مورخین مشهور و بنام کردستان نگاشته شده است، بشرح مفصّلی در مورد فعالیت ها و زدوخوردها و جنگهای او با دولت عثمانی و غیره آمده که مضافاً باینکه در "شرف نامه" امیرشرف خان امرای جزیره را تا سال ۱۵۹۶ شرح داده، ولی عبدالرحمن هه ژار در پایان همان شرح مختصری در باره بدرخان نوشته است.

اهمیت مسئله در این است که بدرخان برای فکر سیاسی قیام کرده و به مشکلاتی برخورد کرده و منجر به شکست شده است. بنابراین به نکات مهمی از مراجع مختلف که راه گشای بین حقیقت و واقعیت نهضت اوست توجه می کنیم:

بدرخان فرزند میرشرف پسر میرابدال پسر امیرسلیمان خالد اولین امیر در جزیره پایتخت امیرنشین بوتان که امروز جزو سوریه است، در سال ۱۸۱۶ میلادی متولد شد. خانواده بدرخان از قدرتمندترین خانواده های فنودال کرد بود که از قرن چهاردهم میلادی بر امیرنشین بوتان حکمرانی میکرد. آیت اله مردوخ در کتاب "کرد و کردستان" می نویسد:

"بدرخان در ۱۸۲۱ میلادی ( ۱۲۴۰ هجری) که هجده بهار از عمر او گذشته بود بر قلمرو جزیره و بوتان امیر شد. او در صدد برآمد که امارت خود را استقلال بدهد و از سلطه و اقتدار ترکیه خارج شود. برای این منظور به دو اقدام دست زد: اتحاد قوای کرد، و تهیه اسلحه و مهمات جنگی. برای

منظور اول و بنام "نجات کرد" بهر طرف نماینده و مبلغانی فرستاد، و تمام روسای اکراد را برای اتحاد عمومی دعوت نمود. روسای اکراد هم چون همه جا از سیاسی ظالمانه عثمانی دلتنگ و ناراحت بودند، بدون درنگ دعوت امیر را پذیرفتند. روسای امیرنشین های وان، هکاری، خیزان، قارص، آجار و همچنین شیوخ و علمای مذهبی منطقه موصل، زاخو از جمله کسانی بودند که به "اتحاد مقدس" پیوسته مذهبیون و علماء در تمام نواحی کردستان با مواعظ و خطابه های شورانگیز مردم را برای دخول در "اتحاد مقدس" دعوت نمودند. برابر این اقدام عده قابل توجهی از سران مناطق مختلف از جمله امیراردلان والی سنه ( سنندج و مرکز کردستان امروز) به دعوت امیر بدرخان پاسخ مثبت داد و به اتحاد پیوست.

بسنطور تهیه اسلحه و مهمات، در قصبه جزیره کارخانه هانی برای ساختن تفنگ و اسلحه و باروت تأسیس کرد. عده ای از جوانان کرد را با مخارج خود روانه اروپا کرد که علم اسلحه سازی و تعلیمات جنگی را یاد بگیرند. مخصوصاً یکمده را برای یادگیری فن کشتی رانی در دریاچه وان اعزام داشت.

در این هنگام نسطوریهای تابع امارت او از پرداخت مالیات به خزانه امیر بدرخان امتناع ورزیدند. که بر اثر جنگ و شکست آنها مجبور به پرداخت خراج شدند. در مناطق مختلف کردستان مانند: هکاری، تور عابدین و رواندوز جنگ ها و زدوخوردهائی بین کردها و ترکها درگرفت. قیام محمد پاشاکور از طایفه بابان و همچنان قیام شریف خان امیربدلیس و جنگ با نیروهای عثمانی در همین سالهای ۱۸۲۲ و ۱۸۲۴ میلادی واقع شد.

خبر جنگهای اکراد و قیامهای امراء و هم چنین شهرت اقتدار بدرخان باطراف و اکناف پیچید، خاطر باب عالی از این اخبار متزلزل گردید. ابتدا دو

نفر نماینده از «آستانه و دیاریکر» نزد امیرخان فرستاد که او را بمواعظ و مواعید از خیال «اتحاد کرد» باز داشته و به عواطف سلطان عثمانی امیدوارش نمایند.

دعوت نمایندگان در خاطر امیر بدرخان موثر واقع نشد و به تجهیز سپاه و ملزومات پرداخت. آشکارا علم استقلال برافراشته بنام خود سکه ضرب کرد که يك روی آن امیر بوتان بدرخان و در روی دیگر سنه ۱۲۵۸ هجری (۱۸۲۴ م.) منقوش گردید. سپس شروع به تسخیر مناطق مختلف کرد و رواندوز و موصل را تا شهر وان متصرف و قلعه سنجار و شهر سعردو ویران شهر و سیوه رك را هم تا دیاریکر تحت اختیار خود آورد.

«تاریخچه جنبش های ملی کرد» حاکی است: طبق نوشته «سفرستیان» امیر بدرخان به تمام نواحی آذربایجان، گیلان و ایلام و سیوه رك و شهر و سیوه رك را هم تا دیاریکر تحت اختیار خود آورد.

«تاریخچه جنبش های ملی کرد» حاکی است: طبق نوشته «سفرستیان» امیر بدرخان به تمام نواحی آذربایجان، گیلان و ایلام و سیوه رك و شهر و سیوه رك را هم تا دیاریکر تحت اختیار خود آورد.

«تاریخچه جنبش های ملی کرد» حاکی است: طبق نوشته «سفرستیان» امیر بدرخان به تمام نواحی آذربایجان، گیلان و ایلام و سیوه رك و شهر و سیوه رك را هم تا دیاریکر تحت اختیار خود آورد.

«تاریخچه جنبش های ملی کرد» حاکی است: طبق نوشته «سفرستیان» امیر بدرخان به تمام نواحی آذربایجان، گیلان و ایلام و سیوه رك و شهر و سیوه رك را هم تا دیاریکر تحت اختیار خود آورد.

«تاریخچه جنبش های ملی کرد» حاکی است: طبق نوشته «سفرستیان» امیر بدرخان به تمام نواحی آذربایجان، گیلان و ایلام و سیوه رك و شهر و سیوه رك را هم تا دیاریکر تحت اختیار خود آورد.

«تاریخچه جنبش های ملی کرد» حاکی است: طبق نوشته «سفرستیان» امیر بدرخان به تمام نواحی آذربایجان، گیلان و ایلام و سیوه رك و شهر و سیوه رك را هم تا دیاریکر تحت اختیار خود آورد.

«تاریخچه جنبش های ملی کرد» حاکی است: طبق نوشته «سفرستیان» امیر بدرخان به تمام نواحی آذربایجان، گیلان و ایلام و سیوه رك و شهر و سیوه رك را هم تا دیاریکر تحت اختیار خود آورد.



افتراق بین جوامع گوناگون کردستان شود، نتوانست بطور معجزه آسا اختلافات و رقابتهای جامعه فنودال را از میان بردارد. این اختلافات بهنگام مبارزه جدی و برخورد نهانی با نیروهای عثمانی که تحت فرماندهی عثمان پاشای لنگ از سال ۱۸۴۴ آغاز شده بود مجدداً ظاهر شدند.

در طول این جنگها که تا تابستان ۱۸۴۷ بدون وقفه ادامه داشت میسیونرهای انگلیسی و امریکانی مستقر در کردستان به تحریک دربار عثمانی توانستند عشایر مسیحی مقیم کردستان را علیه بدرخان بشورانند. آنگاه در گرماگرم جنگ از پرداخت مالیات و کمک به بدرخان سر باز زدند، که وی ناچار شد آنها را شدیداً تنبیه و سرکوبی نماید. این عمل موجب اعتراض رسمی دولتهای فرانسه و انگلستان به دولت عثمانی شد که خود این امر سبب تشویق و دلگرمی بیشتر حکومت عثمانی برای سرکوبی نهضت بدرخان گردید. علت آنکه بعضی از مورخین مسیحی مانند «بازیل» کردشناس معروف شوروی از بدرخان و نهضت وی به زشتی و تحقیر یاو کرده اند. همین خشونت بالاجبار وی با عشایر مسیحی است که مستبب واقعی و حقیقی آن میسیونرهای مذهبی مسیحی بودند.

در تاریخ مردوخ آمده است: پس از فتح مناطق مختلف کردستان بجانب شرق رفته ساوجبلاغ ( مهاباد فعلی)، سنه دژ ( سنندج فعلی) و ارومیه را هم متصرف شد. تمام این قضایا به گوش باب عالی رسید و آتش قهر و ناراحتی او را شعله ور ساخت. بنابراین سپاه بزرگی از نظامیان عثمانی به فرماندهی عثمان پاشا برای سرکوبی امیربدرخان اعزام گردید. فرماندهان ستونها عریپاشا و صبری پاشا از افسران برجسته ارتش عثمانی بودند. نزدیکی ارومیه جنگ سختی بین نیروهای عثمانی و بدرخان درگرفت که فتح و ظفر نصیب امیر بدرخان گردید. سپاه ترك عقب نشینی کرد ولی باو خبر رسید که

سرکرده یکی از نیروهای سپاه کرد بنام "عزالدین شیر" ( پسر سیف الدین پسر میرعبدالعزیز پسر امیر سلیمان خالد، پسر پسرعموی بدرخان) به سپاه عثمانی ملحق و تحت حمایت سپاه مذکور به جزیره مقرّ امارت او وارد شده است. جنگ وارد سومین سال خود میشود، بدون آنکه نتیجه نظامی مشخصی از آن عاید شود، و عمل عزالدین شیر سبب شد که بدرخان به سرعت خود را از دوروبر ارومیه به پایتخت جزیره برساند. تا این زمان بدرخان سه سال کردستان مستقل را از شرّ عثمانیها رها نید.

"جنبش های ملی کرد" حاکی است که: امیر بدرخان با از دست دادن تقریباً نصف نیروهای خود که در معیت عزالدین شیر به سپاه عثمانی پیوسته بودند، تاب مقاومت در جزیره نداشت ناچار جزیره را ترک و به قلعه محکمی بنام "آروخ" که دفاع از آن ساده تر بود، پناه برد. اما پس از آنکه مدت سه ماه در محاصره ماند بالاخره ناچار شد بعلت عدم آذوقه و تدارکات از قلعه خارج و به سپاهیان عثمانی حمله برد که شکست خورد و با دو نفر از پسرانش بنامهای عثمان پاشا و حسین کنعان پاشا دستگیر، ابتدا به "وارنا" و سپس به دمشق بازگردانده شد. در سال ۱۸۶۸ هـ. ق. امانتاً کتبی از خارج و به سپاهیان عثمانی حمله برد که شکست خورد و با دو نفر از پسرانش بنامهای عثمان پاشا و حسین کنعان پاشا دستگیر، ابتدا به "وارنا" و سپس به دمشق بازگردانده شد. در سال ۱۸۶۸ هـ. ق. امانتاً کتبی از خارج و به سپاهیان عثمانی حمله برد که شکست خورد و با دو نفر از پسرانش بنامهای عثمان پاشا و حسین کنعان پاشا دستگیر، ابتدا به "وارنا" و سپس به دمشق بازگردانده شد. در سال ۱۸۶۸ هـ. ق. امانتاً کتبی از خارج و به سپاهیان عثمانی حمله برد که شکست خورد و با دو نفر از پسرانش بنامهای عثمان پاشا و حسین کنعان پاشا دستگیر، ابتدا به "وارنا" و سپس به دمشق بازگردانده شد. در سال ۱۸۶۸ هـ. ق. امانتاً کتبی از

## ۴ - جنبش پسران بدرخان

امین زکی بیگ از مورخان و نویسندگان بنام کردستان و از اهالی سلیمانیه میباشد، فارغ التحصیل دانشگاه جنگ عثمانی و تا درجه ژنرال خدمت کرد. سپس مسئول امور خارجی ترکیه و عراق شد، و چندین بار با سمت وزیر در دولت عثمانی بخدمت اشتغال داشت. به زبانهای فارسی، عربی و ترکی تسلط داشت. تألیفات زیادی در مسائل مربوط به کرد و کردستان از وی بچاپ رسیده است. از جمله «تاریخ کرد و کردستان» او حاکی است: دولت عثمانی برای جنگ با روس در سال ۱۸۷۷ از عثمان پاشا و حسین کنعان پاشا خواستار شد که قوانی از کردها جمع آوری کرده و در جنگ با روسها دولت عثمانی را یاری دهند. نامبردگان از موقعیت استفاده کرده از محل تبعید خود فراری و در تعقیب آرزوهای ناتمام پدر خود علم طغیان برافراشته ناگهان وارد جزیره شدند و تمام ادارات دولتی را متصرف شده، نغمه استقلال کردستان را تجدید کردند. در زدوخوردهائی با قوای عثمانی همه جا فتح و ظفر با این دو امیر بود.

فتوحات آنها به «جوله مرگ» مرکز «همکاری» ماردین و مدیات و نصیبین (در جنوب و جنوب شرقی ترکیه فعلی)، زاخو و عمادیه (از شهرهای مهم کردستان در عراق فعلی) امتداد یافت.

در سال ۱۸۷۹ عثمان پاشا فرمانروای کل تاجگذاری کرد و خطبه بنام او خوانده شد و سگه هم بنام او زدند. شکست های پی در پی قوای عثمانی و توسعه نفوذ و اقتدار امیرعثمان بدرخان در نواحی و اطراف، سلطان ترکیه را که سلطان عبدالحمید بود، مضطرب نموده از عزم جنگ و جدال منصرف شد، و صلاح چنان دید که سیاست خود را با اکراد مخصوصاً با خانواده بدرخان تعدیل نماید.

اولین اقدامی که کرد، کسان بدرخان را که در حبس بودند آزاد نمود، و بوسائل مختلف از در استمالت امیرین درآمد. وعده داد که امارات کلیه کردستانات را بایشان ارزانی دارد. برای تأمین این نظر و نیل باین هدف اجازه داد که امیرین با نمایندگان عثمانی مجلس مشاوره تشکیل داده و مسئله را مورد بحث و شور قرار دهند، در یکی از مجالس مشاوره که عده ترکها بیش از کردها بود، هر دو امیر دستگیر شدند. مدتها در حبس آستانه باقی ماندند، تا بخواهش و شفاعت شعفا در آستانه با برادران دیگرشان تحت نظر مجدد قرار گرفتند.

در سال ۱۸۸۰ میلادی مقارن ۱۲۰۸ هجری امین علی بیگ ( در اغلب اسناد امین عالی بیگ ذکر شده ولی امین علی بیگ صحیح است. توضیح از نویسنده این کتاب) و مدحت بیگ پسران بدرخان که در «آستانه» تحت نظر بودند، فرار کرده خود را بطرابوزان ( از بنادر معروف ترکیه امروز) رسانیدند. در آنجا با راهنمایی مصطفی نوری افندی شاملی، با روسای اکراد بنای مکاتبه و مقاولات گذاشتند، که بالاخره موفق به تشکیل یک قوه بزرگ از اکراد شده، در تحت ریاست خود کردها به «گویزک» که در بین راه ارض روم و طرابوزان واقع است رسیدند و هر دو امیر از طرابوزان خود را مخفیانه باردوی مذکور رسانیدند. اما در ضمن همان مصطفی نوری افندی که هادی و راهنمای امیرین بود قضایا را به باب عالی اطلاع میدهد. از طرف سلطان عبدالحمید دو قوه بزرگ از دو طرف اعزام و هر دو قوه در یک روز سر راه را به امیرین گرفته که پس از زدوخورده مفصلی بالاخره سپاه کرد شکست خورده به کوههای ارغنی و معدن پناهنده میشوند. مدتی در کوهستانهای مذکور فتح و شکست در بین کرد و ترک در حال مداوله بوده تا بالاخره هر دو امیر ناچار از تسلیم شدند. باب. ترتب حنث. ها. استقلال. طلده. خانواده بد، خان. عملا" خاتمه ارغنی و معدن پناهنده میشوند. مدتی در کوهستانهای مذکور فتح و شکست در بین کرد و ترک در حال مداوله بوده تا بالاخره هر دو امیر ناچار از تسلیم شدند. باب. ترتب حنث. ها. استقلال. طلده. خانواده بد، خان. عملا" خاتمه

مییابد.

ثریا عملی بدرخان و دکتر کامران علی بدرخان - در بخش مشاهیر  
اکراد در فصل وضع اجتماعی کردها، بیوگرافی و خدمات این دو شخصیت  
فرهنگی کردزبان در قرن بیستم بصورت مفصل شرح داده شده لذا در اینجا  
احتیاجی به شرح و گفتگو در باره آنها نیست.

### ۵ - عزالدین شیر ( یزدان شیر )

از عزالدین و نهضت یا جنبش ملی او در اسناد معتبر تاریخی شرحی  
آورده نشده است. منشاء تغییر نام او از عزالدین شیر به "یزدان شیر" نامعلوم  
است، ولی همانطور که قبلاً ذکر گردید او فرزند میرسیف الدین پسر  
میرعبدالعزیز و بالاخره امیرسلیمان خالد و پسر پسرعموی بدرخان است.  
عزالدین شیر در تاریخ جنبش های ملی کرد نمی تواند جانی داشته باشد. این  
شخص که یکی از فرماندهان نیروهای بدرخان بود، در بحبوحه قدرت و  
پیشروی و فتح و ظفر در مناطق کردستان به نیروهای عثمانی پیوست و  
خیانت غیرقابل جبرانی را بیکمی از فرزندان اصیل کرد و ایران دوست مرتکب  
شد. بیاس خیانتش از طرف دولت عثمانی به سمت حاکم "هکاری" تعیین شد.  
اگر بعد از بدرخان و پس از انتصاب به حکومت اداری نفوذ شده، این نفوذ،  
نفوذ واقعی و حقیقی در بین اقشار مختلف کردزبان نبوده، بلکه بعلت قدرت  
شغلی و موقعیت خانوادگی و حمایت دولت عثمانی بوجود آمده است. هر  
نافرمانی و تـرـد و عصیان و مبارزه بمنظور تأمین منافع و امیال شخصی را  
نمی‌توان بعنوان جنبش یک قوم و ملت تلقی کرد و رهبر آنها یک رهبر ملی و  
خواست او را هدف ملی بحساب آورد ( توضیح از نویسنده این کتاب).

در جنبش ملی اکراد اینطور درج شده است: جنگ برای تسلط کامل دولت عثمانی بر کردستان رویهمرفته حدود چهل سال طول کشید (از خاتمه جنگ چالدران، بستن عهدنامه چالدران بین شاه اسمعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی و تسلط امپراتوری عثمانی به دوسوم از سرزمین کردستان. توضیح از نویسنده این کتاب) اما مبارزه برای ایجاد یک کردستان مستقل پس از سقوط امیرنشین ها پایان نپذیرفت. این مبارزه چند سال بعد توسط همان عزالدین شیر یا باصطلاح سعید بدل "یزدان شیر" بعلت جاه طلبی و رقابت های شخصی سبب شکست پسر عموی خود بدرخان گردیده بود مجدداً آغاز شد. دربار عثمانی که از نفوذ یزدان شیر در بین توده مردم!! (اشاره از نویسنده است) وحشت داشت در سال ۱۸۵۰ وی را از پست خود یعنی ایالت هکاری معزول کرد.

در سال ۱۸۵۲ هنگامیکه امپراطوری عثمانی علیه روسهای تزاری وارد جنگ شده علیرغم اعلام جهاد توسط سلطان، بخش های بزرگی از کردها از شرکت در آن خودداری ورزیدند. عوامل تزار نیز باوجود صرف مبالغ هنگفتی نتوانستند کردها را بسوی خود جلب کنند. یزدان شیر درصد برآمد که از آن قسمت را به دولت تزار داد. نتیجه عدم همکاری آنها، اتحاد يك كودستان. شرکت در آن خودداری ورزیدند. عوامل تزار نیز باوجود صرف مبالغ هنگفتی نتوانستند کردها را بسوی خود جلب کنند. یزدان شیر درصد برآمد که از آن قسمت را به دولت تزار داد. نتیجه عدم همکاری آنها، اتحاد يك كودستان. شرکت در آن خودداری ورزیدند. عوامل تزار نیز باوجود صرف مبالغ هنگفتی نتوانستند کردها را بسوی خود جلب کنند. یزدان شیر درصد برآمد که از آن قسمت را به دولت تزار داد. نتیجه عدم همکاری آنها، اتحاد يك كودستان. شرکت در آن خودداری ورزیدند. عوامل تزار نیز باوجود صرف مبالغ هنگفتی نتوانستند کردها را بسوی خود جلب کنند. یزدان شیر درصد برآمد که از آن قسمت را به دولت تزار داد. نتیجه عدم همکاری آنها، اتحاد يك كودستان.

گرفتارند. توضیح از نویسنده این کتاب.

در اواخر تابستان ۱۸۵۵ عده نفرات او به حدود صد هزار نفر رسید. با نزدیک شدن زمستان، روسها بمرکز زمستانی خود پناه بردند و این عمل به باب عالی فرصتی داد که بیشتر بکردستان بپردازد. انگلستان و فرانسه که علیه روسیه می جنگیدند ( جنگ کریمه ) مخالف ایجاد يك کردستان مستقل بودند، زیرا میترسیدند که زیر نفوذ روسیه درآید. از همین رو نماینده انگلستان بنام نمرود رسام داوطلب شد که بین یزدان شیر و دولت عثمانی واسطه و میانجیگری کند. یزدان شیر که آدم ساده لوحی بود فریب وعده های نمرود رسام را خورد و به حسن نیت انگلستان باور کرد. و چون معتقد شده بود که ایجاد يك حکومت مستقل بدون پشتیبانی یکی از قدرتهای اروپائی امکان پذیر نیست !!! ( علام اشاره از نویسنده کتاب است ) برای مذاکره به دربار عثمانی رفت. رفتن همان و دستگیری او در قسطنطنیه همان. لشگریان وی نیز پس از مدتی سرگردانی در کوهستانهای کردستان، بالاخره متفرق گردیدند. یزدان شیر پس از گذراندن مدتی در زندان فوت کرد.

ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار

تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

دنیا دار مکافات است بهر دست که بدهی به همان دست پس

میگیری.

## ۶ - قیام شیخ عبیداله نهري ( شمذینانی )

در «تاریخچه جنبش های ملی کرد»، قیام شیخ عبیداله آخرین حرکت مهم کردها در قرن نوزدهم و در سال ۱۸۸۰ میلادی درج شده است. در حالیکه در سنوات بعد از آن هم حرکاتی نه چندان مهم وجود داشته که بعد

از این خواهد آمد. در این تاریخچه شرح مفصلی از این حرکت داده شده، ولی تاریخ مردوخ بصورتی مختصر و مفید از آن یاد کرده است:

در سال ۱۲۰۰ هجری مقارن ۱۸۸۰ میلادی شیخ عبیداله در قصبه شمدینان از توابع هکاری قیام کرد. با جدیت و فداکاری هرچه تمامتر بار دیگر آهنگ خودسری کرد را تجدید نمود که در تحت قیومیت و سیادت عثمانی خود را اداره نماید (طالب خودمختاری در چهارچوب استقلال و حاکمیت عثمانی بود. توضیح از نویسنده این کتاب) طولی نکشید که قوای شیخ با نیروهای ایران تصادم پیدا کرد. در همان مصادمه شیخ عبیداله دستگیر و به مدینه تبعید شد و در آنجا از دنیا درگذشت.

تاریخ "کرد و کردستان" امین زکی بیگ سرانجام شیخ عبیداله را دستگیری و تبعید او وسیله مقامات ایران درج نکرده، بلکه تصادم نیروهای شیخ عبیداله با قوای ایران بر اثر تجاوز به ایران و تصرف شهرهای ساوجبلاغ، میاندوآب و مراغه و تبریز بوده است. باب عالی نسبت به شیخ عبیداله و اطرافیان او حالت بزرگوارانه ای گرفته و محیلانه با فرستادن هدایائی برای شیخ از او خواست که در پایتخت بدیدار او برود. رفتن شیخ عبیداله به پایتخت عثمانی موجب بروز اختلافات و مجادلات دور و دراز بین ایران و عثمانی شد. در گرماگرم این جدالها شیخ عبیداله از قسطنطنیه فرار کرد. چون هیچگونه امیدی به یاری و کمک عثمانی در آزاد کردن مردم کرد نداشت بناچار روی بسوی روسیه آورد تا بتواند به کمک آنها خود را از یوغ عثمانی رها سازد.

روسیه که بعنوان حامی ایران از مزایای زیادی در آن کشور برخوردار بود، و با قدرت نمائی توانسته بود حکومت عثمانی را بر سر جای خود بنشاند، به هیچ وجه حاضر نبود که دستش به ماجراجونی آلوده شود. چون دولت عثمانی از اخذ ارتباط شیخ با روسها اطلاع حاصل کرده بود، لذا در اواسط



سال ۱۸۸۲ قوانی برای دستگیری وی فرستاد. اما شیخ عبیداله با خانواده خود به مکه رفت و سال بعد در همانجا درگذشت.

## ۷ - قیام بدلیس

مردوخ می نویسد: در سال ۱۹۱۲ مقارن سال ۱۳۲۲ هجری ملاسلیم و شهاب الدین در ولایت بدلیس قد علم کرده بیروق طغیان برافراشتند که نایره فتنه و آشوب در کوچه های بدلیس مشتعل شد. به فاصله کمی قوای ترکیه برای سرکوبی آنها اعزام و پس از زدوخورده مختصری شورشیان را در هم شکستند. ملا سلیم به کنسولگری روسیه در بدلیس پناهنده شد، و در آنجا ماند تا جنگ بین الملل اول شروع گردید. قوای ترکیه فرصت را مغتنم شمرده کنسولگری را غارت و ملاسلیم را هم خارج و بدار آویختند.

بدین ترتیب دوره قیام های بزرگ و کوچک فنودالها و سران مذهبی گرد در قرن نوزدهم نیز به پایان رسید. علت اینکه اکثر حرکت ها، و جنبش های کرد در سرزمین جدا شده از ایران که در نهایت تأسف بر اثر سیاست غلط دوران صفویه مخصوصاً شاه اسمعیل صفوی چنان شد که نمی باید میشد مورد بررسی قرار گرفته این است که کردها به هیچ وجه علاقه به تبعیت و انقیاد ترکها نداشته در همه ادوار با بدست آوردن کوچکترین فرصت یا ایجاد کوچکترین وسیله خواسته اند راه مفتری برای رهانی از ظلم و جور و ستم حکام و سلاطین عثمانی پیدا کنند. همیشه چشم امیدشان به ایران زمین و در فکر ایجاد اتحاد و اتفاق و هم فکری و یگانگی و پیوستگی در کلیه شئون ویژگی های خاص ملت ایران و همه ملیت ها و اقوام و طوایف آن بوده اند. و این دلیل بر آن نیست که در ایرانزمین و در خاک کردستان سران و روسای عشایر و متنفذین و فنودالها مرتکب هیچگونه تمرّد و عصیان نشده و

حکام و سلاطین ایران هیچ نوع ظلم و جورى را نسبت بانها مخصوصاً "مردم مظلوم کردستان روا نداشته اند. مسلماً" حکام ولایات و سلاطین ستمگر در هر دوره نسبت به همه مردم ایران از هیچگونه ظلم و جورى فروگذار نکرده اند. حکومت خانخانی تا ظهور رضا شاه نمونه اى است از تسلط و حاکمیت يك عده از خدا بى خبر و جبار و بزیرسلطه در آوردن افراد و آحاد مردم و ملت ستمدیده و مظلوم ایرانست.

آنچه که در مقدمه نگاشته شد تا اوائل قرن نوزدهم و بیشتر جنبه تأمین منافع شخصی و ایلی و قومى داشته، هیچکدام براساس يك حرکت یا جنبشى که متكى به يك ایدئولوژى یا فکر و تز و دکترینى در مسیر روحیه یا روش سیاسى باشد نبوده است.

اواخر قرن هیجده و تمام قرن نوزدهم، قرن تحوّل و تغییرات فکرى، و بوجود آمدن افکار نوینى بخاطر دگرگونى وضع ملت ها و مردم کشورهای مختلف جهان بود، عصر رهانى ملت های تحت سیطره از زیر بار ظلم و ستم و زور و جور حکام و فرمانروایان مستبد و یا ستمگرى و بیدادگرى رهبران ادیان و مذاهب مختلف در جهان بود. در این قسمت بیشتر به تاریخچه اى از بیدارى مردم کُردزبان که منجر به فعالیت ها، جنبش ها و حرکات رهانى بخش از جور و ستم و بى عدالتى و تأمین آزادى و حاکمیت مردم گردید گفتگو میشود. مسلماً" خواننده عزیز هريك از این موارد را در هريك از کشورها با اصولى که در قبل مشروحا" بیان داشته ام تطبیق داده قضاوت خواهد کرد که این فعالیت ها جنبه ملیتى بخاطر تأمین خواسته ها با اعتقاد به تمامیت ارضى و حاکمیت دولتها برای رهانى از جور و ستم و رسیدن به هدف آزادى و دموکراسى و حاکمیت مردم در شمول تصدى مسائل ادارى، فرهنگى و اقتصادى بوده یا آنکه نیت بر جدائى و گروش به اقطاب دیگر و تجزیه

ارضی و انضمام به دیگری یا بدست آوردن استقلال تام و تمام میباشد. همانطوریکه در سابقه تاریخی و موارد دیگری متذکر شدم، دوران نکبت و بدبختی و سرگردانی و باصطلاح ندانم کاری کردها از قرن شانزدهم و نتیجه شکست شاه اسمعیل صفوی از سلطان سلیم عثمانی در جنگ چالدران (۱۵۱۴ میلادی) و از دست دادن دوسوم از سرزمین کردستان شروع میشود. چون نتایج حاصله از این جنگ در داخل ایران و مرزهای سیاسی جدیدی که بین ایران و عثمانی تحولاتی بوجود آورد، ضرورت ایجاب مینماید که کمی به عقب برگشته با مرور مختصر، خود را به قرن نوزدهم برسانیم. سلطان سلیم عثمانی وسیله حکیم ادریس بدلیسی که رابط و وسیط و باصطلاح امروزی مأمور اطلاعاتی و عملیاتی خود در قبل و وقوع جنگ چالدران با امراء کُرد در تحت شرایط زیرین قراردادی بست. مفاد این قرارداد بموجب تاریخ مردوخ شامل سه ماده میباشد:

- ۱ - امراء کُرد همواره امارات موروثی خود را برحسب عادات و رسوم قدیمی اداره کنند، و حق تشکیل يك حکومت مستقل را ندارند.
- ۲ - هرگاه دولت عثمانی با یکی از دول معظمه داخل جنگ شود، امراء کُرد با لوازم و مهمات خود اردوی مستقلی به کمک دولت عثمانی بفرستند.

۳ - هر يك از امراء کُرد هرساله مبلغی از طرف خود بنام "هدیه" بخزانه دولت عثمانی تقدیم نمایند.

سعید بدل در "تاریخچه جنبش های ملی کرد" می نویسد که: دولت عثمانی سرزمین متصرفی کردستان را به ۱۶ امیرنشین با اختلاف وسعت و اهمیت و هم چنین پنجاه تیول (سنجاق) تقسیم کرد. (امیرنشین باصطلاح ایالت یا استان و سنجاق ولایت یا شهرستان است. توضیح از نویسنده). مسئله



از اتحاد و تفاهم بازمیداشت. سلطان با هنرمندی آتش اختلافات و رقابتهای را در بین آنان تیزتر میکرد، و بعنوان ضامن مقررات شبه استقلالی مانع هرگونه تغییر در آن میگردد. به مبارزه طلبیدن قدرت «سلطان خلیفه» هم که «سایه خداوند بر روی زمین» بود در تصور هیچیک از این امراء نمیگنجید، زیرا که خود را دیندار میدانستند و در نزد آنان، حداقل تا زمانیکه خلیفه سعی نیکرد اختیارات آنان را از دستشان بگیرد، تصور «امت» بر «ملت» میچربید. علاوه بر عوامل بالا (روحیات مشخص امراء و تأثیر تمایلات مذهبی) علت اصلی عدم نطفه بندی «شعور ملت کرد» که قاعدتاً «خیمرمایه تمایل بایجاد یک حکومت ملی کرد است در واقع ساختمان ویژه اجتماعی - اقتصادی کردستان در آن مقطع خاص تاریخی بوده است».

دولت مرکزی صفویه باوجود شکست فاحش از عثمانی ریشه در آزمندی و سلطه جونی داشت، و شیعی کردن ایرانیها در این خدمت بود. اگر تعداد قابل توجهی از سران اکراد به دولت عثمانی پیوسته و به امارت و حکومت رسیده بودند، آن عده که در یک سوم از سرزمین باقیمانده کردستان در ایران میزیستند با همه فداکاریها و جانبازیها در جنگ با عثمانی مورد ستم یک قدرت تمرکزطلب استبدادی بود.

رویهسرفته در ایران، تمرکزطلبی همواره با انگیزه کسب قدرت و تجتج ثروت صورت گرفته و هیچ کارکرد دیگری نداشته است که بآن حقانیتی بدهد. حقانیت تمرکزطلبی را حتی در آن دوره های رونقی هم که در اثر حکومت های مرکزی قوی بوجود آمدند، نمی توان جست. رونق زیرا در چنین مواردی هم ناپایدار بوده و هم عمداً محدود به مرکز قلمرو حکومت های مرکزی و به ضرر ایالات و ولایات بود، که سرزمین کردستان نمیتوانست از این ضرر و زیان مصون بماند. تمرکز طلبی، بویژه بر زمینه نامساعدی که در ایران

داشت، همواره منشا تخریب و در پاره ای از موارد نافرمانی و تمرد میشد. سعید بدل میافزاید: «در کردستان آن زمان بصورت عام، بخش بزرگ جمعیت به کشاورزی و دامداری مشغول و سازمان عشیره ای بطور کلی در جامعه حاکم بود. امراء، حکام و پادشاهان کوچک از روسای عشایر قدرتمند محل بودند، که بر کنفدراسیونی از عشایر حکومت میکردند و امراء و حکام بمنزله رئیس سنتی آنها بحساب میآمدند. علاوه بر عشیره گری مذهب نیز مانع اصلی در راه ایجاد و تقویت شعور ملی بوده است. عشیره گری عامل اصلی شکست و عدم موفقیت همه حرکت ها و قیامهایی است که هدف آنان ایجاد آزادی، دموکراسی و حاکمیت مردم در تصدی مسائل اداری، اقتصادی و فرهنگی، یا در مواردی که ادعا شد مانع ایجاد حکومت مستقل و واحد کرد بوده است.

روسای مغرور عشایر که جدالهای تسلط طلبی بین آنها تفرقه انداخته و اغلب بر سر مسائل شخصی انتقامهای عشیره ای، اختلافات مذهبی و فرقه ای و غیره منازعه دارند، جز در موارد بسیار استثنائی نمی توانند با هم به توافق برسند که آنهم برای مدت کوتاه و در مواقعی است که خود را تحقیر شده می یابند. در همچو موقعیت هائی انتظار بی جانی است اگر خواسته باشیم بر روی کالبد خنثای شعور عشیره ای شعور ملی را پیوند بزینم و در انتظار سبز شدن يك نهال انقلابی باشیم».

حرکت و جنبش اکراد از اوایل قرن نوزدهم آغاز، و همه آنها بالاخره بعلت عدم رشد فکری، و اتحاد و اتفاق و بالاتر از همه بی اطلاعی و افکار ارتجاعی و اقطاعی سران و مسئولان عشایر، خیابتها و تغییر پیوندها و اتحادها، ایجاد اختلاف در جبهه کردها و طرز فکر و ایدئولوژی عشیره ای با شکست روبرو شدند.

فریاد آسا باید گفت:

خون آزرده دلان را ز بی ملک مریز  
که ترا نیز همین جرعه به ساغر ریزند

### ج - جنگ جهانی اول

ساقی بیا که عشق ندا میکند بلند  
کان کس که گفت قصه ما، هم زما شنید

#### ۱ - وضع کردها در اوایل قرن بیستم

بدنبال دوران قیامهای پی در پی کردها علیه حکومت عثمانی در قرن نوزدهم، دوره هانی فرا میرسد که در طول آن خلیفه اسلامی ( امپراتور عثمانی) سعی می کند طبقات ممتاز کُرد را خنثی و ساکت نگهدارد، و آنان را از راه شرکت دادن در حکومت و برخورداری از امتیازات به امپراتوری عثمانی علاقمند سازد. بویژه عبدالحمید ثانی که تا پایان سلطنت خود ( ۱۹۰۹ - ۱۸۷۶ میلادی) با مهارت و زیرکی بسیار، توجه خاصی نسبت به فنودال های کُرد بعمل آورد.

فنودالهای کرد که شعار و تظاهرات «پان اسلامسم» تبلیغ شده از سوی عبدالحمید آنان را بیشتر مجذوب و دلگرم ساخته بود با رضایت کامل، انعامها و خلعت ها، پُست ها و امتیازاتی را که به آنها داده میشد میپذیرفتند و ساده لوحانه گمان میکردند که این امتیازات بخاطر شایستگی های شخصی و لیاقت در اداره امور ارجاعی بانان واگذار شده است.





خود بنام " کرد و کردستان" از حرکات و جنبش های اکراد تا قبل از وقوع جنگ اول و روی کار آمدن رضا شاه پهلوی خلاصه ای نگاشته، ولی از آن بیعد از هیچ حرکت سیاسی و جنبشی که حتی صورت ظاهر ملی داشته است نامی برده نشده است. علت اساسی، ملاحظه نویسندگان و مورخین زمان در عهد پادشاهان در کشور ایران و عثمانی بوده که نخواستند اند خود را درگیر اینگونه مسائل نمایند. امیرشرف الدین، امین زکی بیگ، شیخ محمد مردوخ کردستانی، فخرالکتاب سنندجی و غیره قسمت اعظم کتاب خود را اختصاص به شرح ایلات و عشایر و یا امیر و امراء کرد و یا حکومت ها و والی نشین های دو کشور داده اند. آنچه که مورد توجه نبوده وضع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم کُرد بوده که در همه حال و در هر دوره ای به فراموشی سپرده شده است. آنچه سعید بدل یا دکتر صادق شرفکندی برادر عبدالرحسن شرفکندی متخلص به هه ژار، که هر دو از نویسندگان و صاحبان نام و نشان در بین کردها هستند در همین "تاریخچه جنبش های ملی کرد" بواقعیّت گفته است که: " نوشتن تاریخ در مورد جنبش های ملی کرد بخلاف آنچه که در بادی امر ممکن است کار آسانی بنظر آید ولی در حقیقت کار سهل و ساده ای نبوده بلکه کار مشکل و پرحتمی است. زیرا که جنبش های متعدّد خلق کرد در طی سالها بطور کلی به نتیجه مورد نظر نرسیده، و کردها کماکان محروم از حقوق ملی خویش مانده اند. به همین علت امکان نیافته اند که گذشته خویش را بکاوند و تاریخ خود را بنگارند. بنابراین اطلاعات موجود یا مستقیماً بروایت از دشمنان مردم کرد است و یا از سوی وقایع نگاران و تاریخ نویسانی که بخش مهم آنها بناچار از راه دشمنان اکراد بدست آورده اند. بعنوان نمونه چگونه میتوان در ترکیه آناتورک و عصمت اینونو از تاریخ واقعی خلق کرد آگاهی حاصل کرد، در حالیکه نام "کُرد" هم از فرهنگ لغات حذف

شده و هم اکراد از همه حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود محروم شده اند؟ منابع اصلی مورد استفاده برای تهیه «تاریخچه جنبش های ملی کرد»، کتاب «کردستان و کردها» به سرپرستی «ژرار شالیان» و به نویسندگی «دکتر عبدالرحمن قاسملو، کندال نزان و عصمت شریف وانیلی و م. نازدار ( چاپ ماسپرو، ۱۹۷۸، پاریس) است. منبع با ارزش دیگری کتاب «جنبش ملی کرد» نوشته «کریس - کوچرا» ( از انتشارات فلاماریون، ۱۹۷۹، پاریس) و بالاخره آخرین منابع کتاب «خلفین» تاریخ نگار روسی بنام «جدال بر سر کردستان» و کتاب «کردها» نوشته سرلشگر ارفع رئیس سابق ستاد ارتش ایران میباشد. بنظر نگارنده این کتاب، با کمبود منابع معتبر و مآخذ مستند مخصوصا از نظر سیاسی، کتاب سعید بدل یکی از منابع باارزش تاریخی از نظر بررسی مسئله سیاسی کرد و کردستان است، صرفنظر از اظهارنظرهای احساسی که ممکن است هر خواننده ای را تحت تاثیر قرار دهد، باتوجه به رویدادها و اتفاقات مهم سیاسی در هر قسمتی از کردستان میتوان براساس تعاریف و اصولی که قبلا یادآور شده ام، باقضاوتی عادلانه و منصفانه، بیاد آورد که بیست میلیون انسانهایی که در طول قدمت تاریخی خود به مصیبت ها و گرفتاریها وسیله سیاستهای بین المللی و منطقه ای دچار بوده اند برای استقلال و عظمت و آزادی و عدالت تا آخرین نفس فداکاری و جانبازی کرده و همیشه سرافراز و پیروز، پرچم بخت افتاده ایران را بلند و باهتزاز درآورده اند. هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است برجریده عالم دوام ما. توضیح از نویسنده این کتاب) حاکی است: «در پانیز سال ۱۸۹۰ سلطان عبدالحمید یک سپاه سواره نظام ویژه از کردها بنام «حمیدیه» تشکیل داد. سپاه حمیدیه در ابتدا در مناطق شمالی واقع در مجاورت قفقاز ( ارزروم و نواحی شمال وان، بدلیس) تشکیل شد، زیرا که کردهای این نواحی بطور کلی

سابقه چندانی در مبارزه و قیام بر علیه باب عالی نداشتند، بعلاوه این مناطق دارای جمعیت قابل توجهی از ارمنه بود که جنبش آزادیخواهی آنان در اوج خود قرار داشت.

در مناطق مورد نظر، هر خانواده کُرد میبایستی يك نفر سوار با اسب معرفی کند و یا يك نفر پیاده برای شرکت در نیروهای منظم ارتش روانه نماید. واحدهای حمیدیه که بر پایه سازمان و سلسله مراتب عشیره ای بنا شده بودند، اسلحه خود را از حکومت دریافت میکردند، و میبایستی برای شروع، مدت معینی زیر نظر افسران عثمانی آموزش به بینند. قاعدتا" میبایستی پس از اتمام دوره آموزشی اسلحه خود را تحویل بدهند که البته هیچگاه این مسئله را رعایت نکردند. بهنگام جنگ واحدهای حمیدیه بلافاصله به امر سلطان جمع و حاضر به خدمت میشدند.

روسای عشایر که با این ترتیب عناوین افسری و پاشانی میگرفتند، و مزایای قابل توجهی دریافت میداشتند، بیش از پیش سلطه استثمارگرانه خود را بر توده های دهقانی گسترش میدادند. از نظر دهقانان، این روسا مظهر قدرت کامل بودند زیرا که حکومت و خلیفه و مذهب را پشتیبان خود داشتند.

واحدهای حمیدیه اولین خدمت مهم خود را به سلطان در سرکوبی ارمنه ( ۹۶ - ۱۱۸۹۴ ) نشان دادند و دهها هزار ارمنی را قتل عام کردند. بعدها عین این عمل را در مقابله با ناسیونالیست های عرب و حتی کردهای درسیم و کردستان جنوبی انجام دادند.

علاوه بر شرکت فنودالیته کرد در حکومت و ایجاد سپاه حمیدیه، سلطان عبدالحمید در سال ۱۸۹۲ میلادی مدارس عشایری مهمی در استانبول و بغداد تأسیس نمود.

هدف اصلی از تأسیس این مدارس القاء اصول وفاداری نسبت به شخص «سلطان خلیفه» به فرزندان کرد و عرب بود. این مدارس گرچه دوام چندانی نیاوردند، اما بهر حال تأثیر غیرقابل انکاری برجای نهادند. زیرا اغلب روشنفکران کرد که آموزشهای اولیه خود را در این مدارس دیده بودند حتی تا حدود سالهای ۲۰ قرن بیستم نیز یکنوع وفاداری نسبت به «خلیفه» را حفظ کرده بودند.

در مجموع میتوان گفت که سیاست عبدالحمید نسبت به کردها

موفقیت آمیز بود. به همین جهت پس از حرکت شیخ عبیداله نهری تقریباً

۵- قبا قانا تحه دنگه. از سهه. کدها ۱۰۰. نداد ( قامههه، که حک د

در مجموع میتوان گفت که سیاست عبدالحمید نسبت به کردها

موفقیت آمیز بود. به همین جهت پس از حرکت شیخ عبیداله نهری تقریباً

۵- قبا قانا تحه دنگه. از سهه. کدها ۱۰۰. نداد ( قامههه، که حک د

در مجموع میتوان گفت که سیاست عبدالحمید نسبت به کردها

موفقیت آمیز بود. به همین جهت پس از حرکت شیخ عبیداله نهری تقریباً

۵- قبا قانا تحه دنگه. از سهه. کدها ۱۰۰. نداد ( قامههه، که حک د

در مجموع میتوان گفت که سیاست عبدالحمید نسبت به کردها

موفقیت آمیز بود. به همین جهت پس از حرکت شیخ عبیداله نهری تقریباً

۵- قبا قانا تحه دنگه. از سهه. کدها ۱۰۰. نداد ( قامههه، که حک د

در مجموع میتوان گفت که سیاست عبدالحمید نسبت به کردها

موفقیت آمیز بود. به همین جهت پس از حرکت شیخ عبیداله نهری تقریباً

۵- قبا قانا تحه دنگه. از سهه. کدها ۱۰۰. نداد ( قامههه، که حک د

در مجموع میتوان گفت که سیاست عبدالحمید نسبت به کردها

موفقیت آمیز بود. به همین جهت پس از حرکت شیخ عبیداله نهری تقریباً

۵- قبا قانا تحه دنگه. از سهه. کدها ۱۰۰. نداد ( قامههه، که حک د

در مجموع میتوان گفت که سیاست عبدالحمید نسبت به کردها

موفقیت آمیز بود. به همین جهت پس از حرکت شیخ عبیداله نهری تقریباً

۵- قبا قانا تحه دنگه. از سهه. کدها ۱۰۰. نداد ( قامههه، که حک د

در مجموع میتوان گفت که سیاست عبدالحمید نسبت به کردها

بدیهی است که سازمانهایی برای مبارزه علیه این رژیم خودکامه در داخل ترکیه بوجود آمدند که از همه مهمتر «جمعیت اتحاد و ترقی» معروف به «کمیته» است. کمیته اتحاد و ترقی که نماینده افکار بورژوازی ترك بود در سال ۱۸۹۴ میلادی توسط عده ای از افسران جوان و روشنفکران مترقی تأسیس شد که به «ترکهای جوان» معروف شدند. تقاضای اصلی آنان در ابتدا اعاده قانون اساسی و تبدیل امپراتوری عثمانی به یک دولت مشروطه بود.

کمیته در پایان سال ۱۹۰۷ کنگره ای با شرکت همه احزاب و گروههای مخالف در امپراتوری عثمانی و از جمله کردها در پاریس تشکیل داد. در این کنگره عمومی، ترکهای جوان با اصل خودمختاری سیاسی و فرهنگی ملیت های غیرترك در صورت بدست گرفتن قدرت و زمام امور عثمانی موافقت کردند.

ترکهای جوان در اوایل ۱۹۰۸ به قیامی دست زدند که بسیار زود سلطان عبدالحمید را وادار به سازش کرد. براساس این سازش: اختیارات سلطان محدود شد، قانون اساسی اعاده گشت و انتخابات عمومی آغاز گردید، فرامینی توسط سلطان عبدالحمید در مورد آزادی بیان، مطبوعات و اجتماعات صادر، و سانسور مطبوعات لغو و عفو زندانیان سیاسی صادر شد.

کتاب «جنبش های ملی کرد» در تشریح مطالب بالا حاکی است: «پیروزیهای مقدماتی ترکهای جوان احساسات و هیجانات فراوانی بویژه در بین ملیت های غیرترك امپراتوری برانگیخت. چنانکه یونانیان، بلغارها، کردها، ارمنی ها و ترکها برادروار همدیگر را در آغوش گرفته و می بوسیدند. افسران ترك جوان رسماً اعلام کردند که: مسلمانان، یهودیان و مسیحیان همگی برادرند و از نظر نژاد و مذهب بین تبعه عثمانی اختلافی وجود ندارد.

این همزیستی مسالمت آمیز ملیت های غیرترك و سرور و شادمانی از موجداتی که باعث آن شده بود مدت زمان زیادی بطول نینجامید، زیرا تركهای جوان پس از رسیدن به قدرت خیلی زود از توده ها بریده به فساد گرائیدند. بخصوص سیاست ملی آنان كاملاً ارتجاعی و به هیچيك از وعده و وعیدهایی که در كنگره ۱۹۰۷ پاریس داده بودند عمل نکردند. آنها با تأسیس ایدئولوژی شووینستی "پان تورانیسم" به ترك کردن اجباری ملیت های مسلمان پرداخته، حتی به قتل عام بعضی از ملیت های غیرمسلمان مانند ارمنی ها دست زدند."

در مورد كردستان توجه به این نکته ضروری است که: روشنفکران کرد تقریباً همگی اصلیت اشرافی داشتند، و فرزندان مهاجر به استانبول، یا روسای عشایر تحصیل کرده در مدارس نظامی امپراتوری بودند. در جریان جوشش انقلابی در استانبول با آشنائی با اوج ناسیونالیسم، با ایده های بورژوازی اروپا، بصورت ناسیونالیست های کرد متجدد درآمدند. کم کم به تشکیل سازمانهای سیاسی نیمه رسمی یا مخفی پرداخته و نشریاتی هم منتشر کردند.

پیشروان جنبش ملی کرد صورت محافل و گروههای جدا را از هم داشتند. بعضی از آنان عضو "اتحاد و ترقی" شده بودند و حتی دو نفر از بنیان گذاران این جمعیت بنامهای اسحاق سکوتی و عبدالله جودت کرد بودند. شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیداله نهری (شمذینانی) خیلی زود به صفوف جمعیت پیوست. چنانچه در كنگره مقدماتی "کمیته اتحاد و ترقی" منعقد در پاریس به سال ۱۹۰۷ دو نفر از رهبران کرد، عبدالله بدرخان و حکمت بابان شرکت داشتند. "روزنامه كردستان" که وسیله مقدمات مدحت بدرخان تأسیس و مدیریت آن را بعداً ثریا بدرخان بعهده گرفت بعلت عدم موافقت تركهای جوان

ناگزیر به قاهره انتقال داده و تا هنگام جنگ بین الملل اول منتشر میشد. ظاهراً اگرچه مندرجات آن جنبه آموزشی و فرهنگی داشت و به دو زبان کردی و ترکی بود، اما هدف اصلی آن بود که بصورت هماهنگ کننده و رابطی در جنبش ملی کرد درآید. از این رو صفحات آن چون تریبونی در اختیار ملتون کرد قرار داشت.

با آنکه شبه سازمانهای ملی کرد پس از بدست گرفتن قدرت وسیله «ترکهای جوان» و در همان سال ۱۹۰۸ بوجود آمده بودند بر اثر فشار و مخالفت ترکهای شوونیست به فعالیت خود ادامه دادند، موسسین اولین شبه سازمان ملی کرد شامل امین علی بدرخان، ژنرال شریف پاشا و شیخ عبدالقادر رئیس مجلس سنای عثمانی و فرزند شیخ عبیداله نهری بودند که به نام «جمعیت تعالی و ترقی کردستان» تاسیس گردید. این جمعیت نشریه ای بزبان ترکی بنام «روزنامه تعاون و ترقی کرد» که چون ترکهای جوان نمی خواستند در چندین جبهه بجنگند بناچار با چاپ و انتشار روزنامه مذکور موافقت کردند، این روزنامه بعلت چاپ و نشر مطالبی در مورد مسئله کرد، فرهنگ و وحدت ملی آنها مقبولیت فوق العاده ای در بین مهاجران کرد ساکن استانبول پیدا کرد.

در اواخر سال ۱۹۰۸ کمیته دیگری بنام «جمعیت نشر معارف کردی» تاسیس گردید که به ایجاد یک مدرسه کردی در محله معروف چنبرلی استانبول پرداخت. در این مدرسه از معلمین کردزبان استفاده شد و تعداد قابل توجهی از فرزندان کردزبان به تحصیل اشتغال ورزیدند.

«جمعیت تعالی و ترقی کردستان» را در واقع هنوز نمیتوان یک سازمان سیاسی به معنای اخص کلمه از نظر سازمان، استراتژی و برنامه معین و مشخص بحساب آورد. زیرا روشنفکران و مهاجران میهن پرست کرد عضو این

جمعیت با افکار و مقاصد گوناگون جمع شده بودند. از نظر جمعیت، فعالیت های اجتماعی و فرهنگی میبایستی راه را برای جنبش سیاسی کرد در آینده هموار سازد. ولی علیرغم يك آغاز امیدوارکننده و نویددهنده، خیلی زود اختلافات شخصی برتری طلبانه در بین آنها پدیدار شد. رقابت های دیرینه فرزندان امرای سابق کردستان که هر يك در مقامات و مناصبی قرار گرفته بودند دوباره سر برآورد، و رهبران فتودال کرد را تا حد افشاگریها و وارد آوردن اتهامات خیانت و غیره نسبت به همدیگر کشاند، تا بالاخره شیخ عبدالقادر رئیس مجلس سنای عثمانی بکلی از جمعیت کناره گرفت، و روزنامه ویژه خود را بنام «هه تاوگُرد» ( آفتاب کرد) انتشار داد.

همزمان با این فعالیت ها در استانبول، در مناطق مختلف کردستان نیز نخستین نشانه های بیداری و شروع يك حیات سیاسی نوین پدیدار گشتند. به ابتکار روشنفکران و مبارزان جوان، کلویهائی در مهمترین مراکز شهری کردستان تأسیس شد مانند کلویهائی بدلیس، دیاربکر، موش، ارزروم و موصل که هرکدام با عشایر مهم منطقه تماس و پیوندهائی برقرار کرده بودند. تعداد اعضاء این کلویها به نسبت اهمیت شهرها تا حدود چند هزار نفر رسید. بصورت اختفا هرکدام يك سازمان نیمه نظامی شبیه سازمان ترکهای جوان هم داشتند. این کلویها نشانگر آغاز مبارزه سیاسی سازمان یافته در بین کردها و نخستین پایه های سازماندهی نوین در کردستان هستند.

در سال ۱۹۰۹ سلطان عبدالحمید درصدد برآمد که با يك شبه کودتای نظامی ترکهای جوان را از قدرت بزیر آورد و مجدداً دیکتاتوری سابق خود را برقرار نماید. در این حرکت شکست خورد و بکلی از سلطنت کنار گذاشته شد. پس از این جریان، ترکهای جوان تقریباً " همه اهرمهای مهم قدرت را در کشور بدست گرفتند. بهر اندازه که احساس قدرت میکردند



بهمان نسبت بیشتر در دریای احساسات افراطی ناسیونالیستی یا باصطلاح «پان تورانیسم» غوطه ور میشدند، که نتیجه آن اعمال فشار بر ملیت های غیرترك بود. ابتدا همه اجتماعات، مدارس و نشریات غیرترك زبان را ممنوع و رهبران آنها را یا اعدام و یا بازداشت کردند. از فعالیت «جمعیت تعالی و ترقی کردستان» جلوگیری و انتشار روزنامه ناشر افکار آنها ممنوع کردند.

مدرسه کردی چنبرلی و کلویهای کرد همگی تعطیل شدند. رهبران درجه اول کرد یا اعدام و یا به زندانهای طویل المدت محکوم، عده ای که دستگیر نشده بودند بصورت اختفا زندگی میکردند. عده ای هم مانند امین علی بدرخان و ژنرال شریف پاشا و غیره که مخفی و «غیابا» بمرگ محکوم شدند مجدداً راه مهاجرت را در پیش گرفته و فرار کردند.

چند ماه بعد از آنکه فعالیت میهن پرستان کرد در ترکیه قدغن گردد، قیامهانی در کردستان بوقوع پیوستند از جمله: «درسیم»، موصل و بارزانیها به رهبری شیخ عبدالسلام میباشد. نیروهای ترك با عجله برای سرکوبی اعزام، ولی در همه جا دچار شکست فاحش شدند.

پس از مراجعت نیروهای ترك از منطقه بارزان، افراد بارزانی در منطقه خود ماندگار و در حرکت دیگری شیخ عبدالسلام پدر ملا مصطفی دستگیر و بدار آویخته شد. تا اوایل ۱۹۱۰ قیام به تمام مناطق جنوبی کردستان سرایت کرد که قیام بدلیس به رهبری موسی بیگ از مهمترین آنهاست که بزودی سرکوب گردید.

از همین موقع است که فعالیت های پنهانی و مخفی شروع میشود. با آغاز این فعالیت ها، پیوندها و روابطی بین میهن پرستان کرد با میهن پرستان ارمنی و عرب برقرار گردید تا ترتیب يك مبارزه مشترك علیه دیکتاتوری «اتحاد طلبان» (اعضای اتحاد و ترقی) داده شود. کردهای ناسیونالیست با

علاقه فراوان مبارزات عربها را که در آن هنگام در یمن، بغداد، بصره و جبل جزیره جریان داشت، دنبال میکردند. فرستادگان امام یحیی رهبر شورشیان یمن به کردستان اعزام و برای جنبش خود پول و کمک های دیگر جمع آوری میکردند.

در برابر پیوند و همبستگی بین جنبش های ملیت های غیرترک امپراتوری، «اتحاد طلبان» که همان «جمعیت اتحاد و ترقی» بود مجبور شدند که تا اندازه ای در سیاست خود تجدید نظر کرده و نرمش بیشتری در مناسبات خود بکار ببرند. در نتیجه در سال ۱۹۱۲ جمعیت مخفی «هیوای کُرد» (آرزوی کرد) به رهبری یک عضو پارلمان عثمانی بنام خلیل خیالی تاسیس شد. این سازمان نخستین سازمان تمرکز یافته و منظم و مرتب کردهاست که اکثر روشنفکران آزاد که در زندان و تبعید نبودند بآن پیوستند. روزنامه ناشر افکار این سازمان مخفی سیاسی «روژکرد» (روزکرد) نام داشت که به دو زبان کردی و ترکی چاپ و منتشر میشد. پس از مدتی نام این نشریه به «هه تاو کُرد» (آفتاب کرد) تغییر یافت و مطالب اصلی آن اختصاص به توسعه افکار ناسیونالیستی، آموزش کردها و اصلاح الفبای کردی و غیره داشت.

جمعیت «هیوای کرد» به فعالیت در بین جوانان و کارگران توجه زیادی میکرد، و همین ها بودند که بخش عمده هزینه های جمعیت را تأمین میکردند. بعلاوه شاخه هائی در شهرهای مختلف کردستان و نیز در بین کردهای مهاجر به کشورهای اروپائی، تاسیس نموده بود. این فعالیت های پرثمر زیادی میکرد، و همین ها بودند که بخش عمده هزینه های جمعیت را تأمین میکردند. بعلاوه شاخه هائی در شهرهای مختلف کردستان و نیز در بین

کردهای مهاجر به کشورهای اروپائی، تاسیس نموده بود. این فعالیت های پرثمر

در پایان این قسمت میتوان از جمعیتی بنام سازمان دوستداران کردستان ( جمعیت محبتون کردستان) نیز نام برد که در اواخر سال ۱۹۱۲ با هدف آگاه کردن افکار عمومی از مسائل کرد تاسیس شده بود. همین جمعیت نام خود را به «رستاخیز» یا «مجداد» تغییر داد که رهبری آنرا يك نماینده پارلمان بنام لطفی فکری بعهده گرفت. لطفی فکری نقطه نظرهایی داشت که وی را از «اتحاد طلبان» متمایز میساخت. نقطه نظرهای اصلاح طلبانه ای که به هیچ عنوان ربط و ارتباطی به تغییر رژیم و یا تشکیل حکومت کردستان ندارد. در حقیقت يك سازمان سیاسی با مبارزه مسالمت آمیز برای نیل به خواسته های خود مانند :

۱ - غیرمذهبی کردن امپراتوری عثمانی ( جدائی حکومت از مذهب)

۲ - تغییر الفبا به لاتین

۳ - تساوی حقوق زن و مرد.

البته خواستن اینگونه اصلاحات در آن زمان بسیار غیرعادی و گستاخانه بنظر میرسید. به همین جهت نتوانست بجز عده ای روشنفکر و اصلاح طلب و ترقی خواه، نظر عام را بخود جلب کند. مجله «اجتهاد» که توسط عبدالله جودت يك روشنفکر کرد اداره میشد، بمنزله ناشر و مبلغ افکار این جمعیت به حساب میآمد.

بطور کلی این دوران که اوایل قرن بیستم و مرحله قبل از جنگ جهانی اول است میتوان برای همه روشنفکران کرد در حال پاگرفتن، دوره آموزش و یادگیری سیاسی و تجربه اندوزی دانست. تجربه هایی که باوجود آنهمه مشقات و اشکالات حاصل شده بود، بر اثر جنگ بسقار زیادی از بین رفت.

وضع کردها در ایران - دولت و ملت ایران در این سالها سرگرم

مشروطه و مشروطه بازی بودند. پادشاه، سران دولت و مسئولین و حکام محلی

که بر اثر تأسیس حکومت مشروطه قدرت خود را از دست میدادند، به تلاش

افتاده، بدون آنکه اکثر قریب باتفاق مردم عادی مخصوصاً " کردها در

سرزمینشان چه میگردد، آلت فعل قرار گرفته، در هیاهوی تظاهرات، خانه

خرابی و بی سروسامانی و بالاخره پرداخت پول به مسئولان مخالف و موافق بنا

مشروطه، بدون آنکه اکثر قریب باتفاق مردم عادی مخصوصاً " کردها در

سرزمینشان چه میگردد، آلت فعل قرار گرفته، در هیاهوی تظاهرات، خانه

خرابی و بی سروسامانی و بالاخره پرداخت پول به مسئولان مخالف و موافق بنا

مشروطه، بدون آنکه اکثر قریب باتفاق مردم عادی مخصوصاً " کردها در

سرزمینشان چه میگردد، آلت فعل قرار گرفته، در هیاهوی تظاهرات، خانه

خرابی و بی سروسامانی و بالاخره پرداخت پول به مسئولان مخالف و موافق بنا

مشروطه، بدون آنکه اکثر قریب باتفاق مردم عادی مخصوصاً " کردها در

سرزمینشان چه میگردد، آلت فعل قرار گرفته، در هیاهوی تظاهرات، خانه

خرابی و بی سروسامانی و بالاخره پرداخت پول به مسئولان مخالف و موافق بنا

مشروطه، بدون آنکه اکثر قریب باتفاق مردم عادی مخصوصاً " کردها در

سرزمینشان چه میگردد، آلت فعل قرار گرفته، در هیاهوی تظاهرات، خانه

خرابی و بی سروسامانی و بالاخره پرداخت پول به مسئولان مخالف و موافق بنا

مشروطه، بدون آنکه اکثر قریب باتفاق مردم عادی مخصوصاً " کردها در

سرزمینشان چه میگردد، آلت فعل قرار گرفته، در هیاهوی تظاهرات، خانه

خرابی و بی سروسامانی و بالاخره پرداخت پول به مسئولان مخالف و موافق بنا

مشروطه، بدون آنکه اکثر قریب باتفاق مردم عادی مخصوصاً " کردها در

سرزمینشان چه میگردد، آلت فعل قرار گرفته، در هیاهوی تظاهرات، خانه

خرابی و بی سروسامانی و بالاخره پرداخت پول به مسئولان مخالف و موافق بنا

مشروطه، بدون آنکه اکثر قریب باتفاق مردم عادی مخصوصاً " کردها در

سرزمینشان چه میگردد، آلت فعل قرار گرفته، در هیاهوی تظاهرات، خانه

خرابی و بی سروسامانی و بالاخره پرداخت پول به مسئولان مخالف و موافق بنا

مشروطه، بدون آنکه اکثر قریب باتفاق مردم عادی مخصوصاً " کردها در

سرزمینشان چه میگردد، آلت فعل قرار گرفته، در هیاهوی تظاهرات، خانه

سالارالدوله داده اند. شما لازم است کردستان را هم حاضر کنید تا اوایل بهار که او با عشایر جاف بخاک کردستان حرکت خواهد کرد ( زمان حکومت امیرنظام میرزا عبدالله خان در کردستان است).

شیخ محمد مردوخ تهیه و تدارک افراد بی خبر و بی اطلاع از ماجرا را در کردستان بطور مفصل و مشروح نگاشته که تفصیل آن ضروری نیست. نکته مهم آنست که سالارالدوله با کمک و همیاری روسای عشایر و اشخاص فنودال محلی برای برگرداندن وضعیت و موقعیت به زمانی که او، برادران و سایر بستگانش بر سر این مردم بیچاره ایران ظلم ها و ستم ها روا داشته اکنون که زمام امور از دست آنها خارج شده میخواهد دوباره بر همان اریکه تکیه زده و داد خود را از کِهتر و مهتر بستاند. «سواران سالارالدوله میرسند روسای عشایر از همه نقاط برای آستان بوسی با جمعیت و افراد خود وارد میشوند و سر تسلیم خم میکردند. خبر رسید محمد علیشاه معزول باتفاق شعاع السلطنه و امیربهادر با شش هزار نفر ترکمان وارد گمش تپه» شده اند ( نزدیک سرحد روسیه در ساحل بحر خزر) خیال دارند به استرآباد بیایند. تلگرافی از طریق آستارا، پترزبورغ، بغداد از طرف شاه معزول به کرمانشان رسید و از برادرش سالارالدوله خواسته بود هرچه زودتر خود را به تهران برساند.

سالارالدوله با بیست و پنجهزار عشایر کردزبان و افراد نظام رهسپار طهران گردید. خبر رسید ارشدالدوله با اردوی ترکمان در نزدیکی ایواکیف ( ایوان کی صحیح است. توضیح از نویسنده کتاب) شکست خورده اند. نیروی سالارالدوله با اردوی امیرمفخم بختیاری در ملایر برخورد کرده و آنها را شکست فاحشی داده است. قریب دویست هزار از بختیارها مقتول و مجروح و مقداری هم توپ و تفنگ و فشنگ و غنایم نصیب اردوی سالارالدوله شده است.



مسافرخانه در پشت شهرداری تهران به زندگی رقت بار خود ادامه میدهد. نویسنده این کتاب برحسب وظیفه با این سردار بلند آوازه ولی بی سروصدا و نحیف و لاغر و پیر و فرتوت ملاقات کردم. گزارشی جامع از زندگانی گذشته و حال او را به مقامات دادم و خواستار شدم که به چنین سرداری بی سپاه و لشگر و نیرو و قوا یا اجازه داده شود که به محل اقامت اصلی خود رفته و تتمه عمر خود را در آنجا بگذراند و یا به محل آبرومند دیگری انتقال و ماهیانه مبلغی اضافه بر مستمری ناچیزی که باو داده میشد، باو پرداخت گردد. با آنکه با قسمت اول پیشنهادم موافقت شد، ولی خود او حاضر به رفتن به محل نشد. استدلال او این بود حال که مال و ملک و زن و فرزند و همه چیز خود را از دست داده به محل برای مضحکه و تمسخر مردم برود یا زندگی؟ چون قادر بچنین کاری نیست در همان طهران خواهد ماند. آنقدر ماند تا بعد از پنج سال در ۱۲۴۰ دار فانی را وداع گفت. دو روز بعد از مرگش بر اثر تعفن نعش او از صاحب میهمانخانه باخبر شدم. سردار به آرامی بخواب ابدی فرو رفته بود ولی هیچیک از مستخدمین هتل حاضر برای جابجا کردن نعش او نبودند. آمبولانس نعره کشان جنازه سردار را به سرای جاودانی اش برد. روانش شاد.

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر از بازیچه ها بسیار دارد

سالارالدوله پس از اقامت چندی در کردستان با عده خیلی کمی بصوب آذربایجان رهسپار میشود و به این طریق داستان لشگرکشی شاه معزول بلخی به روسیه و برادرانش سالارالدوله و معتضد با تلفاتی سنگین مرکب از مردم کردزبان و ترکمانان و با یک تراژدی غمبار که بر اثر این لشگرکشی در منطقه کردستان بجای مانده نشانه ای از عدم توجه به خواسته و تمایل ملت و





چو از قومی یکی بی دانشی کرد

نه که را منزلت ماند نه مه را

این اشخاص بی مسلک و بی وجدان فقط برای جیب پرکردن و خون ملت مکیدن است که گاهی ( انقلابی ) اندر دگرگاه ( دیموکرات ) تشریف دارند. گاهی "اتفاق و ترقی" جلوه میدهند و گاهی به لباس اعتدال درمیآیند، روزی بسته روس اند و روزی منسوب به انگلیس، روز دیگر تحت حمایت فلان دولت دیگر روز ... که هر لحظه برنگی مشغول غارتگری اند. این مردم بدبخت فلك زده و ستم کشیده کرد چه گناهی را مرتکب شده اند که از هرچندی حاکمی از مرکز بیاید و مردم به لباسی درصدد خرابی منطقه و تضییع دولت و اعدام و اضمحلال مردم اند. اگر اولیاء دولت مرکزی در سیاست خود نسبت به کردها تجدیدنظر کنند هیچوقت و هیچگاه کسی بخود اجازه نمی دهد، مردمی که دوش بدوش برادران دیگر و ملیت های مختلف ایرانی، برای عظمت و حراست و نگهداری ایرانزمین هزارها نفر کشته و جویهای خون پیاپی آن ریخته است این چنان مورد تجاوز و تحت ظلم و ستم قرار گیرند. يك مظلوم کرد در باره سردار آزادیخواه گفته است:

آنچه سردار ، بما کرده

شمر ملعون از آن حیا کرده

ظلم هائیکه او نموده بما

دل چنگیز از آن ابا کرده

.....

از ستمهای اهل کردستان

همگی دست بر خدا کرده

جامه دختران و پیرزنان  
 از ستم ستره و قبا کرده  
 تا زبان در دهان ما گویاست  
 تا خدا زندگی عطا کرده  
 باد نفرین بر آن کسی که نخست  
 این بلا را دچار ما کرده

برای جنگ، برای عروسی، برای عزا و شادی کرد در هر جا که هست  
 باید در صف اول قرار گیرد. اما برای آسایش، راحتی، امنیت، آزادی، عدالت،  
 رشد و ترقی و بالاتر از همه چیز حاکمیت مردم که اجرای مجموعه ای از کل  
 وظایف یک دولت مرکزی، که کمک به حکومت مرکزی، نجات از روش تمرکز و  
 اجرای کار بدست مردم برای مردم است همیشه در رده های آخر و حتی بعد  
 از آخر یعنی هیچ جا و مکانی برای او معین نیست. این بان معنا نیست که  
 مردم کرمان، یزد، گرگان، انزلی، چهارمحال، نهاوند، اراک و ... در مساعدترین  
 شرایط زندگی هستند، نه، آنها هم به شکل دیگر، به نحوه دیگر همیشه تحت  
 ستم و زور و ظلم دیکتاتورهای حاکم بر منطقه بوده اند. مگر واقعا آنها و  
 اینها محکوم به چنین مجازات ابدی از خودی و بیگانه اند؟

ز رقیب دیو سیرت بخدا همی پناهم  
 مگر آن شهاب ثاقب مددی کند سهارا

مردم کردستان ایران آنقدر مشکلات داشتند که ب فکر تأسیسات و  
 تشکیلات سیاسی نبودند. مضافاً باینکه کدام تحصیل کرده، کدام روشنفکر،  
 کدام اروپادیده ای میخواست از افکار ترقیخواهانه و روشنفکری دنیای جدید  
 استفاده کند؟ اکثر قریب باتفاق مردم سواد معمولی خواندن و نوشتن ندارد،  
 حتی آنها نیکه از نظر زندگی امکاناتی دارند که کوره سواد یاد گرفته و یا

حتی به خارج از سلطنت بروند با کدام مردم در چه محیطی و در چه شرائطی میتواند بفرکر تأسیس سازمان سیاسی برای تأمین خواسته های مشروع و حقوق طبیعی و قانونی شهروندان باشد. در این دوره هیچگونه حرکت و جنبشی که جنبه خلقی و توده ای داشته باشد وجود نداشته، تمردها و عصیانهای محلی فنودالهای کرد هم در نطفه خفه شده اند. مصادف این ایام روابط سیاسی دول جنگجو متوجه ایران شده مصلحت ایجاب نمود که ایران در دسته شوند. یکدسته بنام مهاجرین در تحت زمامداری نظام السلطنه طرفدار آلمان و عثمانی شده، در مرکز ایالت کرماشان دولت تشکیل دادند. یک دسته هم با شاه و مستوفی الممالک و غیره ... در تهران مانده طرفدار روس شدند. هر دسته آندسته دیگر را قاچاق میخواندند که در نتیجه این تدبیر از حمله خصمانه متخصصین محفوظ مانده و ایران بتواند از هر دو طرف استفاده نماید.

## ۲ - وضع کردها در سالهای جنگ اول جهانی

در جنگ بین الملل اول، عثمانی در کنار آلمان علیه روسیه، فرانسه و انگلستان وارد جنگ شد ولی به سختی شکست خورد. این عمل موجب تجزیه کلی امپراتوری عثمانی گردید. قبل از تشریح تجزیه امپراتوری و اثرات آن، ضرورت ایجاب می کند بصورت خلاصه اشاره ای به موضع کردها در جریان چهار سال جنگ ضروری بنظر میرسد.

قبلاً یادآوری کردم که بنا به صدور حکم اجتهاد وسیله سلطان عثمانی که سمت خلیفه مسلمانان را هم بخود اختصاص داده بود، عده کثیری از جوانان روشنفکر کرد که بصورت علنی یا اختفا در سازمانهای سیاسی کرد شرکت داشتند به خدمت در ارتش عثمانی احضار شدند. آنها که قدرت و مکتبی داشتند راهی بیابند و خود را از بسیج همگانی معاف نمایند. عده ای



میراث امپراتوری عثمانی در جریان بود که خاورمیانه عربی و سرزمین های ارمنی ها و کردها در مرکز این مباحثات و معاملات قرار داشتند. در آوریل ۱۹۱۶، بین دولت فرانسه و انگلستان قراردادی بامضاء رسید که روسیه هم بعد آنرا امضاء کرد. این قرارداد که بنام قرارداد «سایکس - پیکو» معروف است و البته بعدها بخصوص در مورد سرنوشت کردستان دچار تغییراتی شد، پایه اصلی مذاکرات صلح بعد از جنگ و اساس پیمان «سور» در مورد تقسیم خاورمیانه بین انگلستان و فرانسه گردید».

در سالهای اول جنگ و هنگامیکه ایران میدان تاخت و تاز دو نیروی متحد و متفق شد دوران هرج و مرج آغاز و باصطلاح «عصر عشایری» در کردستان ایران طلوع کرد. مردوخ در تاریخ «کرد و کردستان» شرح مبسوطی از ورود روسها و عثمانیها به منطقه و فعل و انفعالاتی که سبب درگیری مردم آن سامان شده نوشته است که تفصیل آن در اینجا بيمورد است. منتها باید دانست که اکراد تحت سیطره روسا و متنفذین محلی در کمک به نیروهای متحدین (عثمانیها و آلمانها) مساعی کامل بعمل آورده اند. از جمله می نویسد: خبر رسید که ژنرال باراتوف رئیس کل قوای روسیه وارد شهر سنندج شده است ( ۱۲۲۴ هجری قمری).

تعدادی از روسای عشایر منطقه کرماشان را دعوت کرده و مجلس ( اتحاد عشایر) تشکیل داده است. ما حدس زدیم که این دلسوزی برای سعادت عشایر کرد نیست، بلکه برای اجرای مقاصد جنگی خودشان است ما هم بوسیله محمود بیگ شهبندر ( کنسول عثمانی. توضیح از نویسنده) به محمدرالدین بیگ کماندان ( فرمانده) نیروی عثمانی در پنجوبین ( از توابع سلیمانیه نقطه مقابل مریوان در ایران. توضیح از نویسنده) بود. مشارالیه جواب داده بود: من با شیخ محمود ( شیخ محمود حفیدزاده از سادات برزنجه

سلیمانی و از مردان جسور و شجاع بنام کرد بود. این شخص بعد از خاتمه جنگ مسنول کردستان خودمختار عراق میشود بعلی که بعد خواهد آمد مسئله منتفی میشود. توضیح از نویسنده این کتاب) به مریوان میآیم ایشان هم با عموم روساء و خوانین اوران بیایند در آنجا تعیین تکلیف خواهد شد. من و چند نفر دیگر باتفاق شهبندر و عموم خوانین و روسای عشایر منطقه به مریوان و در منزل محمودخان کافی سانان (جد مادری نویسنده این کتاب) عموماً با هم عهد اتحاد عشایری بستیم.

یکماه بعد خبر رسید قسمتی از روسها با دوازده عزاده توپ بطرف مریوان حرکت کرده خیال حمله به پنجویین دارند. ما هم برحسب اتجادی که بسته بودیم قوای اورامان و مریوان و دزلی را حرکت داده سر راه را بآنها گرفته در سه مصاف که هر سه با مغلوبیت روسها تمام شد با تلفات زیاد آنها را عقب نشاندیم و غنائم زیاد از آنها گرفته شبانه به شهر عودت کردند. شیخ مردوخ این و دهها مورد دیگری شبیه این همکاری را شرح داده که در هر یک از آنها کردها مبادرت به فداکاریها و جانبازیها کرده اند ولی نتیجه ای که متضمن رفاه، آسایش و امنیت جانی و منطقه ای آنها باشد حاصل نشده است.

#### ۴ - وضع کردها در نخستین سال پس از جنگ

##### اول جهانی

در تاریخ ۲۰ اکتبر سال ۱۹۱۸ میلادی در بندر مودروس واقع در یکی از جزایر دریای اژه قرارداد ترك مخصوصه یا در واقع تسلیم کامل نمایندگان عثمانی رسماً آغاز گردید. ترکها که بدنبال هیاو و تبلیغات ناسیونالیست های ترك و بامید واهی فتح "توران" خیالی، باین جنگ کشانده شده بودند حتی سرزمین پدری خود را هم از دست دادند.

برای کردها دوره میان سال های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ مناسب ترین زمان جهت تشکیل يك حکومت ملی بود. این آرزو در فاصله ژوئن ۱۹۹ تا اوایل اکتبر همان سال هنوز عملی و امکان پذیر بود، زیرا که در این مدت خلاء سیاسی کاملی در عثمانی و متصرفات سابق آن برقرار بود. سعید بدل نویسنده «تاریخچه جنبش های ملی کرد» بر این نظریه استدلال می کند که: «سربازان فرانسوی، انگلیسی، ایتالیایی و یونانی بیش از سه چهارم خاک ترکیه را اشغال کرده بودند. «اتحاد طلبان» از صحنه کنار رفته و قدرت و نفوذ سلطان و حکومتش از محدوده قسطنطنیه پایتخت عثمانی فراتر نرفت. ارتش عثمانی بکلی متلاشی گردیده و افسران و کادر رهبری ارتش سردرگم و بی سازمان، بیشتر در فکر سرنوشت و نجات خویش بودند. شوروی هم به کشور شوراها تبدیل شده و به کلیه جاه طلبی های مستعمراتی روسیه تزاری پشت پا زده بود. وضع ارتش در ایران هم از وضع ارتش عثمانی بهتر نبود. براسستی که در تاریخ، هیچ زمانی مناسب تر برای آزاد کردن مجموع کردستان و ایجاد يك حکومت مستقل کرد وجود نداشته است. اگر در بین کردها و رهبران آنزمان، قابلیت و ظرفیت چنین حکومتی موجود میبود با احتمال بسیار قوی فرانسه و انگلستان هم در مقابل عمل انجام شده قرار می گرفتند و به آن تن در میدادند».

اینها همه درست و بجا، و بررسی وضعیت تا حد قابل قبولی مقرون به واقعیت، ولی مردمی با افکار و عقاید مختلف، و هر طایفه و ایلی تحت نظر نفوذ و سیطره يك فنودال و رئیس عشیره که نه فقط خود او از جهان و آنچه که دوروبر او میگذشت بی خبر، سازمان متشکل دارای ارتباطات آنهم در دو کشور و با عدم وجود وسائل ارتباطی، در مقابل چهار کشور عثمانی، ایران، انگلیس و فرانسه، چطور میتوان حتی تصور این را کرد که دو تیره و طایفه یا دو عشیره و دو خان و بیگ دارای فکر واحد و از نظر مسائل لوجستیکی

قادر باشند افراد زیر سلاح خود را تأمین نمایند؟ همه این اگر مگرهاست که باید براساس واقعیت ها وجود داشته باشد تا بتوان ارزیابی صحیحی بدست آورد، و براساس همان ارزیابی عمل کرد و الا به قول معروف:

اگر را با مگر تزویج کردند

از آنها کاشکی آمد به دنیا

بهر رو اظهار عقیده شده که: «انگلستان بدلائل خاص خودش در اوایل موافق ایجاد يك كردستان مستقل بود». معلوم نیست که انگلستان دلائل خاص خودش را کجا ارائه کرده و با اطلاع از وجود نفت در موصل و کرکوک، و وظایفی که برای رهبر آینده ترکیه در نظر گرفته بود چگونه حاضر به قبول ایجاد يك كردستان مستقل میشد؟ مضافاً اینکه تنها تمایل انگلستان شرط مسئله نبود و متفقین مخصوصاً انگلستان و فرانسه بخوبی میدانستند موافقت آنها با چنین موضوع مهمی لطمه ای بود که بر موجودیت ترکیه و بالنتیجه ایران وارد میساختند. کما اینکه در معاهده لوزان که بعد خواهد آمد به هیچ وجه نامی از ایران و كردستان ایران برده نشده است.

فکر می کنم مولف «تاریخچه جنبش های ملی کرد» بشرح زیر جواب خود را داده است: «این فرصت مناسب تاریخی از دست ملت کرد رفت، زیرا جامعه کرد هنوز آن اندازه تحول نیافته بود که از زیر نفوذ و تأثیر عوامل فنودال و شیوخ بدر آمده و بدور يك رهبری متحد و مدرن گرد آید. رهبری جنبش کرد که از گروهها و شخصیت ها و احزاب گوناگون تشکیل یافته بود، بعلت جدالها و اختلافات و خصوصیات عشیره ای دچار پراکندگی فکری و عقیدتی بود. از این رو به هیچوجه از نظر ظرافت و درک سیاسی و تاریخی در حد شرائط حساس و بحرانی آن زمان قرار نداشت. کسانی که در آن شرائط نسبت به دیگران انقلابی تر و مترقی تر بحساب میآمدند درواقع «روشنفکران



عثمانی" یعنی محصولات فرهنگ عثمانی با تمام خصوصیات ویژه این اصطلاح از نظر درک سیاسی و مذهبی و جهان بینی بودند. این سنوال پیش می‌آید که يك "روشنفکر عثمانی" چگونه موجودی بود؟

قبل از هر چیز باید گفت که این آدم فرد استثمارزده ای بود که بخاطر شیوة زندگی و غرب زدگی آشکار خود نسبت به خلق و جامعه خود تا اندازه ای بیگانه شده بود. در واقع از يك سو آقدر از فرهنگ اروپائی درک کرده بود که متوجه عقب ماندگی ملت خویش بود، اما از سوی دیگر، این درک بآن درجه نرسیده بود که به مکانیسم تاریخی و اقتصادی این عقب ماندگی پی ببرد. روشنفکر عثمانی آدمی بود که اتکاء به نفس چندانی نداشت، بیشتر معتقد به جبر بود. یعنی دیروز قضاوقدر بود که امور جهان را میگرداند و امروز قدرتهای اروپائی بودند که باینکار میپرداختند. به همین جهت پیوسته بدنبال سراب آزادی "اعطائی" میدوید و سلامت و موجودیت ملت خود را در سایه حمایت يك قدرت متمدن امکان پذیر میدید. چنین آدمی در جامعه ای بوجود آمد و رشد کرد که صورت نیمه مستعمره داشت و در آن شاهراه ترقی و پیشرفت و رفاه از "سفارتخانه" های قدرت های بزرگ میگذشت! یعنی امکان نداشت عنوان "وزارت" یا "پاشائی" از سلاطین عثمانی دریافت کند بدون آنکه از پشتیبانی و حمایت این یا آن سفارت کشور اروپائی بهره مند گردد. بنظر روشنفکران عثمانی که در چنین مدرسه ای آموزش دیده بودند، آزادی کردستان بستگی به موافقت بریتانیای کبیر و فرانسه داشت. به همین جهت عده زیادی از آنان عضویت جمعیت دوستداران انگلستان را پذیرفته بودند که ریاست آن بعهده شخص "سلطان خلیفه" علاوه بر اینها باید به دو نکته مهم دیگری توجه کرد:

۱ - در کردستان اوضاع نسبت به گذشته بسیار تغییر یافته بود ( منظور مولف سرزمین جدا شده است و آلا در کردستان ایران آش همان آش و کاسه همان کاسه بود. توضیح از نویسنده این کتاب) پس از دوران امیرنشین های مستقل، قدرت سیاسی ( بفرمانید عشایری، زیرا با چنان استدلالی که گذشت اصطلاح و کلمه سیاسی معنا و مفهومی ندارد. توضیح از نویسنده این کتاب) محلی بسیار ضعیف تر و پاره پاره تر شده بود، و هر رئیس عشیره ای فقط بخش کوچکی از این قدرت را در اختیار داشت، بطوریکه هیچکدام نمیتوانستند به تنهایی حتی نصف نفراتی را که مثلاً در اختیار بدرخان یا عزالدین شیر یزدان شیر داشته باشند.

۲ - باید اقرار کرد که عامل اصلی ایجاد حکومت های خاورمیانه نظیر بطوریکه هیچکدام نمیتوانستند به تنهایی حتی نصف نفراتی را که مثلاً در اختیار بدرخان یا عزالدین شیر یزدان شیر داشته باشند.

۲ - باید اقرار کرد که عامل اصلی ایجاد حکومت های خاورمیانه نظیر بطوریکه هیچکدام نمیتوانستند به تنهایی حتی نصف نفراتی را که مثلاً در اختیار بدرخان یا عزالدین شیر یزدان شیر داشته باشند.

۲ - باید اقرار کرد که عامل اصلی ایجاد حکومت های خاورمیانه نظیر بطوریکه هیچکدام نمیتوانستند به تنهایی حتی نصف نفراتی را که مثلاً در اختیار بدرخان یا عزالدین شیر یزدان شیر داشته باشند.

۲ - باید اقرار کرد که عامل اصلی ایجاد حکومت های خاورمیانه نظیر بطوریکه هیچکدام نمیتوانستند به تنهایی حتی نصف نفراتی را که مثلاً در اختیار بدرخان یا عزالدین شیر یزدان شیر داشته باشند.

۲ - باید اقرار کرد که عامل اصلی ایجاد حکومت های خاورمیانه نظیر بطوریکه هیچکدام نمیتوانستند به تنهایی حتی نصف نفراتی را که مثلاً در اختیار بدرخان یا عزالدین شیر یزدان شیر داشته باشند.

۲ - باید اقرار کرد که عامل اصلی ایجاد حکومت های خاورمیانه نظیر بطوریکه هیچکدام نمیتوانستند به تنهایی حتی نصف نفراتی را که مثلاً در اختیار بدرخان یا عزالدین شیر یزدان شیر داشته باشند.

بزرگ کردها در جمهوری ترکیه بازی کرد.

۲ - «جمعیت تعالی کردستان». این سازمان بدون شك مهمترین سازمان سیاسی بود که تاسیس شد. این سازمان در نخستین کنگره خویش شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیداله شمذینانی را به ریاست، و امین علی بیگ بدرخان و ژنرال فوادپاشا را به سمت معاونین برگزید. دبیر کلی این سازمان بعهدہ ژنرال حمدی پاشا بود. عده ای از اشخاص سرشناس و معروف جمعیت عبارتند از: رمزی بیگ از خاریوت، اکرم بیگ جمیل پاشا از دیاربکر، نجم الدین حسین، مدوح سلیم، دکتر شگری محمدامین و زکی بیگ. هدف اساسی این جمعیت آن بود که ملت کرد را از اصول اعلام شده توسط ویلسون رئیس جمهور وقت آمریکا مطلع و آگاه سازد. نلسون گفته بود: «ملل آزاد شده از قید عثمانی حق تعیین سرنوشت» دارند. مخصوصاً به ایجاد حکومت برای سه ملت کرد، ارمنی و عرب صریحاً اشاره کرده بود. جمعیت کثیری از کردهای قسطنطنیه به عضویت این سازمان درآمد، هیئت نمایندگی مرگب از رهبران اصلی جمعیت بدیدار کمیسر عالی آمریکا، فرانسه و بریتانیای کبیر مقیم پایتخت عثمانی رفت و آنها را از نقطه نظرها و اهداف جمعیت آگاه ساخت. در عین حال به مذاکرات نیمه رسمی با مقامات عثمانی پرداخت و بفاصله کمی به افتتاح مجدد کلوهای کرد در شهرهای اصلی کردستان مانند دیاربکر، ماردین، خاریوت و ملاطیه کمک کرد. بطور کلی دو جریان فکری مهم در بین رهبران این جمعیت وجود داشت: اعضای جواتر و افراطی تر یا باصطلاح روشنفکر، طرفدار استقلال کامل کردستان بودند. رهبری این جریان در درون جمعیت بعهدہ امین علی بیگ (فرزند بدرخان) بود. جریان فکری دیگر که از اشخاص میانه رو تشکیل شده بود به سرپرستی شیخ عبدالقادر رئیس جمعیت بود (او رئیس شورای حکومتی عثمانی هم بود)، که خواستار خودمختاری در چهارچوب

استقلال کشور عثمانی بود. این چهارچوب در واقع موجودیتی نداشت و میباید با همکاری و معاضدت و مبارزه مشترك کردها و ترکها ایجاد گردد.

وجود این افکار و مذاکرات و مباحثات در این زمینه ها منجر به اتخاذ يك موضع نامساعد شدید از سوی حکومت عثمانی شد (حکومتی که قرارداد متارکه جنگ را امضاء کرده و در انتظار تصمیم فاتحان جنگ برای تعیین سرنوشت آنست). هنگامیکه ژنرال شریف پاشا نماینده کردها در کنار کنفرانس صلح پاریس در اکتبر ۱۹۱۹ میلادی قراردادی با نماینده ارامنه بنام بوغوس پاشا مبنی بر اینکه دو ملت ارمنی و کرد هر دو آریائی و هر دو دارای علائق و اهداف مشترکی بوده و خواستار آزادی و استقلال سرزمین های خود میباشند، امضاء کرد، جلسه مذاکرات نهائی تبدیل به مجادلات علنی و عمومی گردید. حکومت عثمانی فعالیت مطبوعاتی و تبلیغاتی شدیدی علیه ناسیونالیست های کرد براه انداخت. اجازه تشکیل "حزب دموکرات کرد" را به نجم الدین حسین نداد، و حتی در اواخر سال ۱۹۱۹ حمزه بیگ مدیر روزنامه "ژین" (حیات) را بعلت آنکه در اجتماعی در "ماردین" گفته بود که "کردها باید خود را آزاد سازند" محاکمه و محکوم باعدام نمود.

پس از چندی اختلاف میان رهبران جناحهای جمعیت رو بشدت گذاشت، تا جائیکه طرفداران استقلال در اوایل ۱۹۲۰ شیخ عبدالقادر را از سمت رئیس جمعیت برکنار و وی را از کلوپ اخراج کردند. شیخ عبدالقادر نیز وکالتنامه ای از کردهای کارگر و صاحبان مشاغل پانین مبنی بر اینکه او تنها نماینده و رهبر آنهاست دریافت کرد. لذا هریک از دو گروه انشعاب پیدا کرده و به تاسیس سازمان های جداگانه ای پرداختند. امین علی بیگ بدرخان "جمعیت تشکیلاتی - اجتماعی کرد" را با دبیری مدوح سلیم، و شیخ عبدالقادر "جمعیت کرد و کردستان" را بنیاد نهادند.

فعالیت سازمانهای یاد شده به همین ترتیب ادامه داشت، تا بالاخره کنفرانس صلح پاریس که منجر به پیمان «سور» شد در تابستان ۱۹۲۰ در باره مسئله کرد مصوباتی صادر کرد. قبل از پرداختن به بررسی نتایج مصوبات پیمان سور اشاره به دو نکته زیر لازم و ضروری بنظر میرسد:

۱ - اتخاذ روش میانه روی و نسبتاً شیخ عبدالقادر و یارانش در مورد مسئله کرد و خواست خودمختاری را نمیتوان به هیچوجه دلیل بر خیانت یا عدم پیگیری حقوق ملت کرد از طرف آنها دانست. شیخ عبدالقادر بعلت وجود عقاید و فعالیت های خود بارها در مجلس سنای عثمانی مورد توبیخ و حتی تهدید باخراج شد و بالاخره چند سال بعد که مصطفی کمال (آتاتورك) کاملاً بر اوضاع مسلط شد او را بدار آویخت.

۲ - قیام ها و عملیات مسلحانه را که کم و بیش در سطح کوچکی جریان داشت مورد توجه قرار گیرد. بعنوان نمونه میتوان از قیام عشایر واقع بین «سیواین» و «ملاطیه» نام برد که در اواسط سال ۱۹۱۹ منطقه وسیعی یا مرکزیت ناحیه «کوچگیری» بعنوان هسته کردستان مستقل سازمان داده شد، اما از آنجائیکه از بقیه سرزمین های کردستان و کردهای ساکن آن مناطق جدا مانده بود در اوایل بهار ۱۹۲۱ توسط افراد «کمالیست» درهم شکسته شد و یکصدوده نفر از عناصر فعال آن محکوم باعدام شدند. اما مصطفی کمال موقتاً آنها را مورد عفو قرار داده زیرا میخواست باین وسیله از عشایر «درسیم» دلجوئی کرده، در عین حال در آن هنگام که هنوز پایه های قدرت خود را تحکیم نبخشیده بود مخالفت عمومی عشایر کرد را علیه خود برنیانگیزد ( باتوجه به نقاط صنعتی که در بالا شرح داده شده این چه واقع بینی است که عده ای عشایر مظلوم و ستمدیده تحت تاثیر روسای خود خوانده قرار بگیرند و بدون سازماندهی و ایجاد ارتباط با سایر مناطق دیگر

دست به چنین عملی که نتیجه نهانی آن کشته شدن عده ای و بی خانمانی و بدبختی عده دیگر و خانواده های آنها باشد؟

در حق ما به دردکشی ظن بدمبر

کالوده گشت خرقة، ولی پاکدامنم

توضیح از نویسنده این کتاب.

قبل از آنکه وارد مبحث "پیمان سور" (Sevre) شویم ضرور است که از وضع ایران در مجامع بین المللی از جمله "مجمع اتفاق ملل" آگاهی حاصل کنیم. تاریخ بیست ساله ایران (جلد اول) نگارش و تالیف حسین مکی جاکمی است: "دولت ایران از تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۱۶ به عضویت مجمع اتفاق ملل پذیرفته شد که دعوی حقۀ نژاد ایران را که با این همه مصائب روبرو است باستحضار شورای مجمع اتفاق ملل برساند. در ۱۸ نوامبر ۱۹۲۰ نمایندگان ایران در شورای مذکور اظهار داشتند:

از بدو ظهور جنگ ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ دولت ایران برای ادامه سابقه تاریخی خود رسماً بیطرفی خود را اعلام داشت. ملت و دولت ایران که دارای يك مقصد بس عالی بودند، خواستند به ملل و دول عالم میل کامل خود را به صلح و امنیت بنمایانند، ولی ایران باوجود بیطرفی خود در طول این هنگامه جهانگیر میدان جنگ بوده است. ملت ایران نظر بوحدهت ملی خود در تمام دوره سیر تاریخی خویش تمایل کامل خود را نسبت به صلح و ترقی نمایانده است، زیرا واضح است بقاء موازنه همسایگان مستقیم او منوط به برقراری تمامیت خاک و استقلال سیاسی و اقتصادی او بوده و خواهد بود.

در ایالات پرثروت شمال و شمال غربی آن در نتیجه عملیات قشون روس و عثمانی رشته امور ارتش از هم گسیخته و زیر پا رفته است. خرابیهایی

که از ماکو تا نواحی جنوبی اراضی ایران وارد شده است فوق العاده است .  
 ایران برای اینکه صدای خود را بگوش جهانیان برساند، عده ای  
 نماینده تعیین و به کنفرانس صلح پاریس فرستاد ولی متأسفانه هیئت مزبور  
 نتوانست مقصد خود را انجام دهد و تقاضای دولت ایران به درجه دوم موکول  
 گردید».

۱) حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران برای ایجاد يك دولت مقتدر  
 مرکزی بمنظور تاسیس سدّ سدی در مقابل دولت جدید شوراها برای  
 متفقین در جنگ و متحدان خارج از جنگ او حائز کمال اهمیت بود. باین علت  
 در کنفرانس صلح پاریس یا باصطلاح " سور" که تعیین تکلیف امپراتوری  
 عثمانی و تقسیم میراث او مخصوصاً مناطق کردستان که انگلستان به وجود  
 نفت در موصل و کرکوک اطلاع حاصل کرده بود، نمیخواستند مسئله ای بنام  
 کرد ایران یا منطقه ای بنام کردستان ایران در کنفرانس مذکور مطرح شود.  
 کمالینکه آنچه که راجع به کرد و کردستان مورد بحث و بالاخره تصمیم قرار  
 گرفت در باره سرزمین جدا شده از ایران در خاک عثمانی بود. آنچه میباید  
 برای استحکام حصار امنیت دورتادور کشور شوراها انجام شود شرکت  
 کردهای ساکن سرزمین جدا شده مذکور از ایران بود، که بعداً " پارچه پارچه  
 و تکه تکه و در بین کشورهای جدیدالتاسیس از بقایای امپراطوری عثمانی  
 تقسیم گردید. بنابراین موضوع کردهای ایرانی که جنبش یا قیامی برای  
 خودمختاری و یا استقلال نکرده و کماکان در خاک و سرزمین آباء و اجدادی  
 خود باقی مانده و نسبت به دولت ایران وفادار بودند در کنفرانس مذکور  
 مطرح نشد و اصولاً در موضوع ایران و مسئله کردستان ایران بحثی صورت  
 نگرفت . توضیح از نویسنده این کتاب ۱.

## ۵ - پیمان "سور" و تصمیمات مهم در وضع جغرافی - سیاسی کردستان

قبل از پرداختن به قرارها و مصوبات کنفرانس جنگ جهانی اول مولف تاریخچه جنبش های ملی کرد ضروری میداند که از يك سابقه کوتاه و مختصر ذکری بعمل آید: " در تمام طول جنگ ، مذاکرات و معاملات بین قدرتهای استعماری ، بمنظور تقسیم خاورمیانه و مستملکات امپراتوری عثمانی در جریان بود. در بهار ۱۹۱۶ پیمان تقسیم خاورمیانه بین انگلستان و فرانسه بامضاء رسید و به قرارداد " سایکس - پیکو" معروف است . طبق این قرارداد، دو ایالت جنوبی و مرکزی بین النهرین تا شمال بغداد و سلیمانیه به انگلستان واگذار میشد. در مقابل بخش های مهمی از سوریه و لبنان کنونی و منطقه موصل در اختیار فرانسه قرار میگرفت . خیلی زود روسیه تزاری هم سهم خود را از این پیمان خواستار شد، و در نتیجه مناطق اطراف دریاچه وان و بخش های دیگری از کردستان شمالی و ارمنستان به روسیه اختصاص داده شد. اما انگلستان در طول جنگ اطلاعات وسیعی در مورد منابع زیرزمینی خاورمیانه عربی بدست آورده و متوجه شده بود که سرزمین کردستان جنوبی ( شامل موصل و کرکوک ) از نظر نفت غنی است . چهار روز بعد از امضای قرارداد متارکه جنگ با عثمانی (۱۹۱۸) بطور يك طرفه ولایت موصل را که سهم فرانسه بود اشغال نمود. این امر سبب اعتراض شدید فرانسه گردید و بحث و مذاکرات مفصلی در این زمینه صورت گرفت . اما انگلستان که عکس العمل فرانسه را قبلاً پیش بینی کرده بود، برای مقابله با آن بفکر جلب موافقت کردها افتاد و با دادن وعده استقلال و یا حداقل خودمختاری بکردستان پرداخت . انگلستان تصور میکرد که یکی از راههای انصراف فرانسه از ادعای





ماده ۶۲ - کمیسیونی متشکل از نمایندگان بریتانیا، فرانسه و ایتالیا در قسطنطنیه مستقر خواهد شد، که در ظرف مدت شش ماه از تاریخ شروع اجرای مصوبات پیمان، ترتیب يك خودمختاری محلی را برای منطقه ای بدهد که اکثریت ساکنان آن کُرد است، و در محدوده ای بشرح زیر قرار داشته باشد: مشرق رودخانه فرات، جنوب مرزهای جنوبی ارمنستان ( بصورتیکه بعداً مشخص خواهد شد) و نیز بخشی از خاک ترکیه واقع در شمال مرزهای مشترک این کشور با بین النهرین و سوریه باتوجه به بندهای ۲ و ۳ از ماده ۲۷ در بخش دوم این قرارداد. هرگاه کمیسیون در مورد مسائلی بتوافق نرسد، موضوع وسیله اعضاء کمیسیون به دولت های متبوعه خود ارجاع نمایند. طرح این خودمختاری باید دارای تضمین های کاملی در مورد حفظ حقوق آشوریها، کلدانیها و سایر اقلیت های نژادی یا مذهبی موجود در داخل مناطق مصرحه باشد. کمیسیونی مرکب از نمایندگان بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ایران و خود کُردها از محل بازدید بعمل خواهد آورد، که در صورت احتیاج در مورد بررسی و اصلاح مرزهای مشترک ترکیه که برطبق مصوبات این قرارداد تعیین میشود و ایران تصمیم مشترک مقتضی اتخاذ نماید.

ماده ۶۲ - حکومت عثمانی تعهد مینماید که تصمیمات هرکدام از کمیسیونهای پیش بینی شده در ماده ۶۲ را در مدت سه ماه از تاریخ دریافت میشود و ایران تصمیم مشترک مقتضی اتخاذ نماید.

ماده ۶۲ - حکومت عثمانی تعهد مینماید که تصمیمات هرکدام از کمیسیونهای پیش بینی شده در ماده ۶۲ را در مدت سه ماه از تاریخ دریافت میشود و ایران تصمیم مشترک مقتضی اتخاذ نماید.

ماده ۶۲ - حکومت عثمانی تعهد مینماید که تصمیمات هرکدام از کمیسیونهای پیش بینی شده در ماده ۶۲ را در مدت سه ماه از تاریخ دریافت میشود و ایران تصمیم مشترک مقتضی اتخاذ نماید.

ماده ۶۲ - حکومت عثمانی تعهد مینماید که تصمیمات هرکدام از کمیسیونهای پیش بینی شده در ماده ۶۲ را در مدت سه ماه از تاریخ دریافت میشود و ایران تصمیم مشترک مقتضی اتخاذ نماید.

کند که این استقلال را به درخواست کنندگان اعطا کند، ترکیه متعهد است که از لحظه دریافت توصیه موضوع خود را با توصیه مذکوره تطبیق داده، از کلیه حقوق و عناوین خود در این منطقه صرفنظر نماید.

جزئیات این صرفنظر در مذاکرات ویژه ای بین متفقین اصلی و ترکیه تعیین خواهد شد.

چنانچه "صرفنظر" مذکور از جانب دولت ترکیه انجام بگیرد، در صورتیکه کردهای ساکن بخشی از کردستان که در حال حاضر در "ولایت موصل" قرار دارد بنا به دلخواه و تمایل خود بخواهند که به حکومت متشکله کُرد پیوندند، هیچکدام از متفقین اصلی در این مورد حق اعتراض ندارند. (اشارات خطی زیر کلمات یا جملات در متن قرارداد بمنظور تصریح اهمیت آنها از نویسنده این کتاب است).

مضافاً باینکه اگر با همه اگرها و مگرها و شرط و شروطها حکومت کردستانی تشکیل گردید و بریتانیا برای تسلط به منطقه غنی نفت "ولایت موصل" خواست به حکومت مذکور ضمیمه نماید، متفق اصلی او (فرانسه) حق اعتراض نداشته باشد. بریتانیا بواقع در آن زمان چنین نیتی داشت، ولی بعلت اشتباهاتی که شیخ محمود حفیدزاده مسئول کردستان خودمختار که شرح مفصل آن بعد خواهد آمد مرتکب شد، بریتانیا عطای چنین کردستان خودمختاری را به لقایش بخشید. بالاخره هم ولایات موصل و کرکوک را به عراق جدیدالتاسیس که تحت قیمومیت او بود ضمیمه کرد و هم دمار از روزگار شیخ محمود درآورد. ولی حالا که تسلطی در عراق و بر مناطق نفت خیز موصل، کرکوک و خانیقین و هم چنین نفوذی در مناطق نفت خیز ایران وجود ندارد چطور؟ روز و روزگاری کردها فریادآسا می گفتند:

وحشی به پای دار ما را همی برند  
از بهر چیست اینهمه غوغا چه کرده ایم ؟

امروز هم در هر سه کشور ایران ، ترکیه و عراق آنها را صدها هزار نفر " وحشی وار" با بمب شیمیایی و موشک های استینگر و گلوله تریپهای ۲۵۵ میلی متری نیست و نایبود می کنند. آیا میپرسند: از بهر چیست اینهمه غوغا مگر چه کرده اند؟ دود بسیار غلیظی در اثر انفجار بمب ها و سایر گلوله ها آسمان کردستان را فرا گرفته است . آیا نمی توان تصور کرد که تاریخ دارد تکرار میشود؟ اما بعد از هفتاد و دو سال و بعد از صاف شدن آسمان کردستان ، بصورت و شکل دیگر استعماری ، و جایگزینی استعمارگر دیگری ؟ شب آستن است تا چه زاید سحر .

گر روی زشت ، زشت نماید در آینه  
مرد حکیم خرده نگیرد بر آینه

در مورد پیمان یادآوری و تذکر چند نکته لازم و ضروری است :

" نخست باید توجه داشت که برطبق ماده ۶۴ ، سرنوشت ولایت کردنشین موصل بصورت طبیعی به سرنوشت بقیه مناطق کردستان وابسته نگردیده است . زیرا براساس همان ماده این ولایت نفت خیز تنها زمانی میتواند به کردستان ملحق گردد که : "اولا" " کردستان مستقل " تشکیل شده باشد. ثانيا" مردم ساکن ولایت موصل نشان بدهند که مایل به الحاق هستند .

از سوی دیگر، تشکیل کردستان مستقل هم موکول به شروطی گردیده است : "اولا"، مردم کردستان باید بشورای جامعه ملل مراجعه کرده ، ثابت نمایند که اکثریت آنان تمایل به استقلال دارند. ثانيا"، علاوه بر نشان دادن تمایل اکثریت مردم ، شورای جامعه ملل باید آنان را "صالح " برای

استقلال بداند، در غیراینصورت باید از انگلستان بخواهد که لطف کرده و آنانرا تحت قیمومیت خود بگیرد.

نکته دیگر در مورد مرزهای « کردستان مستقلی » است که میباید تشکیل گردد: برطبق آنچه که در پیمان آمده است کردستان مستقل مذکور شامل بخش های وسیعی از مناطق کردنشین مانند « آدیابان » و « ملاطیه » و غیره که در مغرب رود فرات قرار دارند نیستند، زیرا این مناطق جزو منطقه تحت نفوذ فرانسه در نظر گرفته شده بود. بعلاوه طبق بندهای ۲ و ۲ از ماده ۲۷ مندرج در بخش دوم پیمان علاوه بر مناطق « کُردداغ » و دشتهای جزیره که در حال حاضر نیز جزو خاک سوریه میباشند، شهرهای « اوریا » و « ماردین » و « نصیبین » و «جزیره ابن عمر» هم جزو خاک سوریه منظور شده بودند که خود تحت قیمومیت فرانسه قرار گرفته بود. این دو بخش از کردستان که میبایستی بصورت مستقیم یا غیرمستقیم بفرانسه واگذار گردند، تقریباً " معادل ثلث خاک کردستان عثمانی بود.

در باره مرزهای جنوبی ارمنستان طبق ماده ۸۹ پیمان باید به داوری رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا واگذار گردد. تصمیمات وی و نیز هرگونه ترتیباتی که ممکن است برای دسترسی ارمنستان به دریا و هم چنین غیرنظامی کردن بخش هائی از خاک عثمانی واقع در مجاورت مرزهای ارمنستان توصیه می کند مورد پذیرش طرفین باشد. اما رأی و نظر رئیس جمهور آمریکا عملاً با اصولی که قبلاً در مورد حق تعیین سرنوشت مردم غیرترك اعلام کرده بود میبایست داشت. زیرا بدون آنکه مناطق مذکور طرف مشورت قرار گیرد و ترکیب نژادی مردم آن مشخص گردد، رئیس جمهور مناطق وسیعی را که اکثریت ساکنان آنها کُرد بودند و تقریباً " معادل ثلث دیگر خاک کردستان عثمانی را شامل میشد واگذار نموده بود.

باین ترتیب در صورتیکه پیمان سور بموقع اجرا گذارده میشد، کردستان با درنظر گرفتن کردستان ایران به پنج بخش تقسیم میگردد. « کردستان مستقل » پیش بینی شده شامل سرزمینی میشد که از نظر وسعت معادل يك سوم خاک کردستان عثمانی بود.

باتوجه باین نکات تصمیمات متخذه در کنفرانس و مندرجات پیمان سور در مورد کردستان چندان آش دهن سوزی نبود و به هیچ وجه نمی توانست منافع و مصالح کردها را تأمین کند. این پیمان بعلت آنکه مغایر با منافع ترکیه جدیدالولاده و فاتحان جنگ بود بموقع اجرا گذارده نشد، و پس از گذشت دو سال و اندی راهی لوزان در سویس شدند که پیمان جدیدی منعقد نمایند ( توضیح از نویسنده این کتاب ) .

#### ۶ - پیمان لوزان (Lausanne) ( ۱۹۲۲ میلادی )

تحولات مهم در ترکیه جدید و کردستان جدا شده از ایران

قبل از بحث و گفتگو در مورد پیمان لوزان (Lausanne)، بهتر است تحولات مهم در ترکیه جدید و کردستان جدا شده از ایران

قبل از بحث و گفتگو در مورد پیمان لوزان (Lausanne)، بهتر است تحولات مهم در ترکیه جدید و کردستان جدا شده از ایران

قبل از بحث و گفتگو در مورد پیمان لوزان (Lausanne)، بهتر است تحولات مهم در ترکیه جدید و کردستان جدا شده از ایران

قبل از بحث و گفتگو در مورد پیمان لوزان (Lausanne)، بهتر است تحولات مهم در ترکیه جدید و کردستان جدا شده از ایران

قبل از بحث و گفتگو در مورد پیمان لوزان (Lausanne)، بهتر است

مفصل در تاریخ مذکور درج شده که تلخیصی از آن بنظر خواننده میرسد. توضیح از نگارنده این کتاب).

قوام گفت: «موقعی که قرار شد رفع اختلافات بین عثمانی و یونان در لوزان کنفرانس منعقد شود دولت ایران مصمم به شرکت در کنفرانس مذکور بود. منتها با اقداماتی که صورت گرفت سفارتخانه های انگلیس و فرانسه و ایتالیا مراسلات متحدالمفادی ارسال و اعلام داشتند که: چون دولت ایران با عثمانی در جنگ نبوده و نسبت به بحر اسود حقوق ساحلی ندارد و مسئله حدود ایران و عراق عرب به کنفرانس رجوع نشده است، دعوت دولت ایران به کنفرانس لوزان در حدود وظائف کنفرانس نمی باشد. چون اقداماتی برای طرح مسئله استقلال آشوریها و کلدانیها شده بود و حدود شرقی این حکومت را منتهی الیه دریاچه ارومیه قرار داده و از قرار معلوم در کنفرانس نیز اظهارات نماینده آنها استماع شده بود، لذا دولت ایران به این مسئله اعتراض کرد. ضمناً خاطر نشان شد که در تعیین مقدرات بین النهرین باید کاملاً مراعات میل اهالی بشود و برخلاف آمال ملی آنها اقدامی بعمل نیاید. برای مزید اطلاع آقایان می گویم که دولت ایران حکومت جدید بین النهرین را برسمیت نشناخته است.»

در کنفرانس ورسای و مجلس صلح عمومی عضویت ایران قبول نکرده می گفتند این مجلس مخصوص دول محارب است. کنفرانس لوزان هم که منعقد شد با آنکه اغلب مذاکرات آن راجع به مسائل شرق و دعاوی زیادی در آنجا مطرح گردیده بود و ارتباط تامی به سیاست ایران داشت، معهداً نمایندگان ایران را بعضویت نپذیرفتند. دولت ایران نیز از نظر اینکه زمینه مذاکرات کنفرانس لوزان مربوط به قضایای شرق بود و به اطراف و حدود ایران کشیده میشد، بعلاوه قضیه موصل و دعاوی واهی آشوریها و کلدانیها و

غیره بمیان آمده بود لازم میدانست که حق عضویت در کنفرانس نامبرده را داشته باشد. ولی متفقین در جواب گفتند: نمایندگان دول بیطرف حق عضویت ندارند، و کنفرانس مخصوص محاربین است.

داشته باشد. ولی متفقین در جواب گفتند: نمایندگان دول بیطرف حق عضویت ندارند، و کنفرانس مخصوص محاربین است.

داشته باشد. ولی متفقین در جواب گفتند: نمایندگان دول بیطرف حق عضویت ندارند، و کنفرانس مخصوص محاربین است.

داشته باشد. ولی متفقین در جواب گفتند: نمایندگان دول بیطرف حق عضویت ندارند، و کنفرانس مخصوص محاربین است.

داشته باشد. ولی متفقین در جواب گفتند: نمایندگان دول بیطرف حق عضویت ندارند، و کنفرانس مخصوص محاربین است.

داشته باشد. ولی متفقین در جواب گفتند: نمایندگان دول بیطرف حق عضویت ندارند، و کنفرانس مخصوص محاربین است.

داشته باشد. ولی متفقین در جواب گفتند: نمایندگان دول بیطرف حق عضویت ندارند، و کنفرانس مخصوص محاربین است.

داشته باشد. ولی متفقین در جواب گفتند: نمایندگان دول بیطرف حق عضویت ندارند، و کنفرانس مخصوص محاربین است.

داشته باشد. ولی متفقین در جواب گفتند: نمایندگان دول بیطرف حق عضویت ندارند، و کنفرانس مخصوص محاربین است.

داشته باشد. ولی متفقین در جواب گفتند: نمایندگان دول بیطرف حق عضویت ندارند، و کنفرانس مخصوص محاربین است.





کردند: " هیچ قرارداد یا موافقت نامه ای که توسط حکومت موجود در استانبول ( وسیله مصطفی کمال قسطنطنیه به استانبول تغییر نام پیدا کرده بود) امضاء نشده باشد دارای اعتبار نبوده و رسمیت ندارد." در حقیقت پیمان سور در مورد سرنوشت دولت ترکیه و طبعا " کردستان قبل از آنکه تولد یابد، رسماً از سوی قدرت واقعی موجود در ترکیه مردود و غیرقابل قبول اعلام شده بود.

جنگ استقلال ترکیه در نیمه اول سال ۱۹۲۲ میلادی با پیروزی کامل نیروهای مصطفی کمال بر یونان به پایان رسید. انعقاد کنفرانس " لوزان " دو ماه ونیم بعد از پیروزی، بمنزله برسمیت شناختن حکومت تازه ترکیه از نظر بین المللی بود. در این کنفرانس که نمایندگان بریتانیای کبیر، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، یونان، رومانی، صرب و کروآت ( یوگسلاوی ) از یکسو، و نمایندگان ترکیه جدید از سوی دیگر شرکت داشتند، هیچگونه دعوتی از کردها بعمل نیامد و کردها هم که تحت تأثیر قدرت رهبر جدید ترکیه قرار گرفته بودند اصراری در تعیین و یا اعزام نماینده ای به کنفرانس نداشتند.

در غیاب کردها در مورد مسئله کُرد مخصوصاً " سرنوشت ولایت موصل مذاکرات مفصلی صورت گرفت. همانطوریکه قبلاً شرح آن آمد، پس از متارکه جنگ در ۱۹۱۸ ولایت موصل وسیله بریتانیا اشغال و مورد اعتراض فرانسه و بعداً آمریکا واقع گردید. چون دعوا بر سر درآمد نفت بود لذا  
 متارکه جنگ در ۱۹۱۸ ولایت موصل وسیله بریتانیا اشغال و مورد اعتراض فرانسه و بعداً آمریکا واقع گردید. چون دعوا بر سر درآمد نفت بود لذا  
 متارکه جنگ در ۱۹۱۸ ولایت موصل وسیله بریتانیا اشغال و مورد اعتراض فرانسه و بعداً آمریکا واقع گردید. چون دعوا بر سر درآمد نفت بود لذا  
 متارکه جنگ در ۱۹۱۸ ولایت موصل وسیله بریتانیا اشغال و مورد اعتراض فرانسه و بعداً آمریکا واقع گردید. چون دعوا بر سر درآمد نفت بود لذا  
 متارکه جنگ در ۱۹۱۸ ولایت موصل وسیله بریتانیا اشغال و مورد اعتراض فرانسه و بعداً آمریکا واقع گردید. چون دعوا بر سر درآمد نفت بود لذا

ویژه خود را داشته باشند. نمایندگان ترکیه متذکر شدند که : حکومت تعیین شده از سوی مجلس کبیر ملی ترکیه ، متعلق به ترکها و کردها بوده و نمایندگان واقعی کردها در مجلس مذکور شرکت دارند. کردها و ترکها بطور مساوی در حکومت ترکیه مشترکند و هیچگونه فرقی بین آنها وجود ندارد. اگرچه به زبان دیگری غیر از ترکی صحبت می کنند اما از نظر نژاد، رسوم و آئین و دین و مذهب یکی هستند. بدینگونه و با این جمله پردازیها و تظاهر باشتراك منافع و مصالح ترك و کرد، حاضر نشدند حقوق ملی کردها را برسیست بشناسند.

پیمان لوزان بالاخره در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲ میلادی ( سوم مردادماه ۱۳۰۲ شمسی ) بامضاء رسید. برطبق این پیمان ترکیه از موصل صرفنظر و با طرح سرنوشت آن در شورای جامعه ملل موافقت کرد. در اثر این حاتم بخشی قسمت مهم سرزمین کردستان جزو ترکیه محسوب ، و از موضوع و مسئله کرد هیچگونه نامی برده نشد.

در مواد ۲۷ تا ۴۴ از بخش سوم پیمان مطالبی در مورد حفظ حقوق اقلیت ها آمده است که شامل اقلیت های غیرمسلمان ، مانند ارمنه ، یونانیها و غیره میشد.

براساس مصوبات مواد مذکور مراتب زیر تصریح شده است :

برای استفاده آزاد اتباع ترکیه از هر نوع زبانی چه در روابط خصوصی و چه در امور مذهبی ، مطبوعاتی یا انتشاراتی و چه در اجتماعات عمومی هیچگونه محدودیتی نباید ایجاد گردد. علیرغم وجود يك زبان رسمی برای اتباع ترکیه که به زبان دیگری غیر از ترکی صحبت می کنند تسهیلات لازم در دادگاهها و مراجع دیگر رسمی اداری و غیره فراهم گردد که آنها بتوانند برای گفتگوی شفاهی از زبان ویژه خود استفاده کنند. حکومت ترکیه متعهد میشود

95

95

95

95

95

95

95

95

95

95



## بخش دوم

## در فاصله بین دو جنگ جهانی

## ۱ - وضع اکراد در ایران و اسمعیل آقا سمیتقو ( سُمکرا )

"... نمایندگان دول بیطرف حق عضویت ندارند و کنفرانس مخصوص محاربین است و فقط اظهارات دول بیطرف استضاء و استماع میشود و از این روی حق رأی ندارند" و این آخرین جمله ای بود که متفقین در جواب تقاضای دولت ایران مبنی بر عضویت در کنفرانس لوزان داده ، و راضی به عضویت نمایندگان ایران در کنفرانس نامبرده نشدند که در بررسی پیمان مذکور قبلاً شرح داده شد. منتها مسئله در این قسمت توجه به چند جمله از دو نامه مهم و سرنوشت ساز است که در " تاریخ بیست ساله ایران " تألیف حسین مکی آورده شده است :

۱ - نامه مورخ ژانویه ۱۹۲۲ برابر ۱۹ جدی ۱۲۰۱ شمسی سرپرستی لرن وزیر مختار انگلیس در تهران خطاب به نایب السلطنه هندوستان است . بعد از عنوان و شرح مطالبی در مسائل مختلف می نویسد: ... بدیهی است که یکپارچگی و بهم پیوستگی امپراتوری ایران برای مصالح عمومی و آتی انگلستان معنا" و به مراتب دارای اهمیت بیشتری است تا تثبیت تفوق محلی هریک از تحت الحمايگان ما . ( به همین دلیل در سالها بعد سران بختیاری و

دیگران گرفتار و بدیار نیستی فرستاده شدند. توضیح از مولف کتاب حسین مکی است. ماایل توجه آن جناب را به جنبه دیگر این مسئله معطوف داشته و استدعا کنم آنرا مورد تأمل جدی قرار دهید. بنظر میآید که پس از درهم شکستن شورش سمیتقو نقشه های سردار سپه، برای کنترل تدریجی و مستقیم سراسر کشور بوسیله ارتش ملی ایران شانس نمایانی برای موفقیت دارد و به راستی من تصور نمی کنم که تحقق این امر در ظرف دوازده تا هیجده ماه آینده ناممکن باشد...

۲ - نامه محرمانه ۲۱ مه ۱۹۲۲ ( ۲۱ اردیبهشت ۱۳۰۲ شمسی )  
 سیررسی لرن وزیر مختار انگلیس در تهران به سرور ارجمندش مارکز کیزن وزیر امور خارجه انگلستان می نویسد: ... زمانیکه در پایان سال ۱۹۲۱ به تهران رسیدیم اوضاع داخلی این کشور نه آرام بود و نه ثابت: شورش محمد تقی خان در خراسان با دشواری درهم شکسته شده بود، سمیتقو در آذربایجان آشکارا دست به طغیان زده بود، انقلاب کوچک خان در جنگل شعله ور بود، ایلات شاهسون به دلخواه به چپاول و تاخت و تاز دست میزدند، آشوب و تمرّد در میان طوایف ترکمان حکمفرما بود، بنظر میآید که طالش و ماکو تحت نفوذ جماهیر شوروی درمیآیند، ایلات گُرد در مغرب زیر فرمان نبودند و امکان داشت که پیروزی سمیتقو کردها را به همدستی با او کشانده و موجبات يك طغیان عمومی و يك نهضت تجزیه طلبانه در کردستان ایران فراهم شود ... من هیچ شك ندارم که رضاخان مشتاقانه آرزومند است که ایران را از خفت و خواری کنونی رهائی بخشد، قانون و نظم را در سرتاسر کشور برقرار سازد و احترام همسایگان را نسبت به مملکت جلب کند. رضاخان قادر است که نخست وزیر شده و مجلس را تعطیل کند و بمانند يك دیکتاتور فرمانروائی نماید و حتی سلسله قاجاریه را براندازد. ( نامه ها هر دو به تاریخ





و مساکن و غیره مرتکب شده که شرح آن فوق العاده اسباب تالم و حقیقتاً" برای تمام ملل متمدنه دنیا موجب تأثر است . اینک با ذکر مراتب فوق دولت ایران به مناسبت عضویت جامعه اسلامیت از ابراز تأثر و تأسف خودداری ننموده بوسیله آن جناب پروتست خود را از فجایع قشون یونان نسبت به مسلمین اظهار میدارد." ( بقول تُرکه گفت : هیچ دخلین وار؟ کنایه از نویسنده این کتاب ) .

حسین مکی در تاریخ بیست ساله ایران می نویسد :

"... قلعه چهریق از دیرزمانی آشیانه فساد و لانه طغیان اکراد آذربایجان و اسمعیل آقاسمیتقو و شیخ عبیداله و سیدطه بشمار میرفت . قوای نظامی گاهی در برابر اکراد نامبرده فتح و گاهی شکست میخوردند . پس از چند سال محاربات زیاد و اردوکشی های بسیار و تلفات سنگین و پس از تفوق نیروی دولتی از حیث افراد و مهتات هنگامی که امان اله میرزای جهانبانی امیرلشگر آذربایجان بود قوای کافی بآن حدود اعزام میشود و از چند طرف به اسمعیل آقا و اطرافیانش حمله آغاز میشود . بدواً شهر دیلمقان به تصرف اردوی دولتی درمیآید و سپس حمله بطرف قلعه چهریق که خانه اسمعیل آقا هم در آنجا بوده ، آغاز میگردد . بالنتیجه اکراد تاب مقاومت نیاورده فرار اختیار می نمایند و قلعه چهریق که از نظر موقعیت نظامی از نظر اکراد چون قلعه " وردن " غیرقابل تسخیر شمرده میشد در ۲۵ برج اسد ۱۲۰۱ شمسی بتصرف قوای نظامی درمیآید . فرمانده لشگر آذربایجان تلگرافی بشرح زیر به سردار سپه وزیر جنگ گزارش میدهد :

نمره ۶۴۱ از چهریق

" بعدالعنوان تعقیب راپرت نمره ۱۷۱ بعرض مبارک میرساند ، قوای ما

در تعاقب دشمن امروز بیستم اسد ساعت ۱۱ صبح قلعه چهریق را متصرف ،

توپ و مسلسل‌هانی که در این مدت از قوای دولتی بدست آورده بود مسترد. دشمن منکوباً فراری و متواری گردیده قوای ما در تعقیب دشمن سریعاً پیش می‌رود.

فرمانده کل قوای آذربایجان

سرتیپ امان‌اله

براستی یکی از عملیات برجسته پس از کودتا در ایران یعنی در کابینه مشیرالدوله جنگ با اسمعیل آقا سمیتقو در آذربایجان بود زیرا کردها در اثر تحریکات و تزریقاتی که در خارج به آنها شده بود فکر استقلال قسمتی از آذربایجان و کردستان را در سر داشتند و از مدتها پیش این مسئله زحمت دولت‌های وقت گردیده و با آنکه از طرف حکومت مرکزی اقداماتی برای قلع و قمع این ریشه فساد بعمل می‌آمد عملیات نظامی قوای دولتی نه تنها بجائی منتهی نمی‌گردید، بلکه باعث تقویت نیروی دشمن می‌گردید. چنانکه میدانیم نقشه سیاست خارجی ایران اینطور طرح گردیده بود که مرکزیت قوی ایجاد و بملوک الطوایفی خاتمه داده شود، سرتیپ امان‌اله میرزا جهانبانی که ریاست ستاد ارتش را در آنموقع دارا بود با حفظ سمت بدان سامان اعزام گردید...».

حسین مکی شرح نبرد آذربایجان را به نقل از یادداشت‌های یکی از افسران مطلع و دخیل در قضایا بدون ذکر نام مشروحاً و طی چند صفحه نگاشته و اضافه می‌کند که: «سمیتقو با نزدیکانش به ترکیه فرار و بلافاصله از طرف جهانبانی به مرزداران کشور مزبور پیشنهاد گردید که یاغی معروف ایران را گرفته و تحویل قوای دولتی نمایند. اما چون ترکها شنیده بودند که همراه قوای شکست خورده اسمعیل آقا ( کردها به اسمعیل می‌گویند سمکو و چون آقا هم پشت بند داشته باشد باید سمکو آقا گفته شود، منتها بر اثر ادغام

سمکو با آقا و تکرار در ایلات و عشایر مختلف با لهجه های متنوع تبدیل به سمیتقو شده است. توضیح از نویسنده این کتاب ( تعدادی قاطرهای بار شده از لیره یافت میگردد، برای تصرف لیره های مزبور شبانه به او تاخته و گروهی از همراهانش منجمله همسر و پسرش را مقتول و بُنه سمیتگو را غارت کردند ولی خود سمیتگو موفق به فرار گردید ... ) ( داستان التجا او وسیله مکرم السلطان به سرتیپ جهانبانی و نافرمانی و عصیان مجدد او که منجر به اعطای تأمین و کشته شدن او در حین مأمون وسیله فرمانده تأمین دهنده بعداً خواهد آمد. در مجلس جشنی که باین مناسبت در میدان مشق ( باغ ملی بعد) برپاشد، سردار سپه وزیر جنگ نطق مفصلی ایراد و در حسن ختام آن خطاب بافسران حاضر و کلیه افراد ارتش می گوید: آفتاب عظمت کشور باستان طلوع خود را به شما مژده و نوید میدهد جای تردید و تفکر نیست ... خدمات هیچیک از شماها در مرکز و ولایات از نظر من مستور نیست، جبران خدمات و فداکاری و رضایت هریک از شماها را بقدرشناسی خود و روح شهدای وطن واگذار می کنم و اقتدارات نظام را از یزدان پاك آرزودارم. باتوجه بمراتب مندرجه در تاریخ بیست ساله ایران و نظریات مولف آن حسین مکی در موارد مختلف نسبت به اسمعیل آقا شکاک معروف به "سمیتقو" که بنظر خواننده رسید، حال به بینیم حسین مکی در باره خلاصه سابقه "سمیتقو" چه می گوید و انگیزه او از این نافرمانی ها و عصیان و تمرد یا باصطلاح اعلام استقلال چه بوده است :

" اسمعیل آقا فرزند جعفرآقا رئیس ایل شکاک است، که نظام السلطنه والی آذربایجان قرآن برای او مهر نموده فرستاد و به او تأمین داد. جعفرآقا به تبریز آمد و به خُده کشته شد و این تدبیر و سیاست باعث شد که در محل کشته شدن اسمعیل آقا هفت نفر از مأمورین دولتی بدست کسان جعفرآقا که

در معیت او بودند کشته شوند. قرآن را نزد سلطان عبدالحمید بردند، و در نتیجه فتنه شیخ عبیداله (نهری یا شمزینانی که شرح قیام او قبلاً داده شده است، توضیح از نویسنده این کتاب) پیش آمد. از همان موقع طایفه شکاک در صداقت اولیای امور مشکوک شد. بنای یاغیگری را گذاشتند. قطور را در کمیسیون سرحدتی به ایران واگذار کرده بودند و در کنگره برلن تصدیق شده بود. دولت عثمانی این تصدیق را قبول نداشت. اسمعیل آقا در این میانه به تذبذب می گذراند. (مسئله واگذاری قطور به ایران طبق کمیسیون سرحدی و قبول یا عدم قبول آن از طرف کنگره برلن چه ربط و ارتباطی به اسمعیل آقا داشته که در آن میانه به تذبذب بگذراند؟ توضیح از نویسنده این کتاب).

دولت جدید ترکیه و حکومت باکو هرکدام روی سیاست از او تقویت می کردند و او به همه اظهار دوستی میکرد ولی دروغ می گفت. با انگلیس ها روابطی داشت. ترکها چهار مسلسل و دو عراده توپ باختیار او گذاشته بودند. (قیام شیخ عبیداله شمزینانی (نهری) در سال ۱۸۸۰ میلادی و چهل و سه سال قبل از جریان اسمعیل آقا اتفاق افتاده است. اسمعیل آقا برادر جعفر آقا و هر دو فرزندان محمد آقا یکی از روسای قبیله عبدونی از ایل شکاک در بخش های غربی دریاچه ارومیه و حدود مرزهای ترکیه بود. در آن موقع دولت جدید ترکیه ای بوجود نیامده و ژنرال مصطفی کمال در حال تأسیس آن بود. باتوجه بوضع اتحاد جماهیر شوروی جدیدالتاسیس و عقد قرارداد ۱۹۲۱، دولت باکو که تحت سیطره و قدرت شوروی درآمد بود چگونه و از چه طریقی میتوانست اسمعیل آقا را تقویت کند؟ سیاست انگلیس ها را هم در باره ایران با دو سند معتبری که خود مولف کتاب "تاریخ بیست ساله ایران" ارائه داده، و سایر دلایلی که مولف این کتاب آورده است مشاهده کردیم. ترکها هم که پس از فرار اسمعیل آقا زن و فرزندش را کشتند و ناچار شد

که بواسطه مکرم السلطان از سر تیپ جهانبانی تأمین بگیرد و به ایران مراجعت کند. چطور يك همچو شخصی به همه اظهار دوستی میکرد، ولی دروغ میگفت اما همه که منظور همان سیاست هائی که حسین مکی آنها را ردیف کرده عملاً صادق و پشتیبان او بوده اند؟ حسین مکی مقرّر و معترف است که: خدعه در کشتن جعفر آقا و تدبیر و سیاست بی مورد نظام السلطنه حاکم آذربایجان باعث کشته شدن عده ای در محل و تمرّد و عصیان اسمعیل آقا به تقاص و خونخواهی برادرش و بالاخره دعوت ضمنی از سایر ایلات و طوایف و عشایر کرد تحت عنوان استقلال کردستان شده است. ادر حالیکه عدم تدبیر حاکم آذربایجان را سبب شك و تردید ایل و طایفه شكاک در صداقت اولیای امور دانسته و علت نافرمانی اسمعیل آقا را ناشی از آن قلمداد کرده، چطور و چگونه مسئله ومسائل اختلاف مرزی باو مربوط میشود، و سیاست های مختلف که قبلاً تشریح شد به کمک و یاری او میشتابند؟ فکر می کنم برآوردهای غیرواقعی و تصوّرات و تخیلات غیرحقیقی در اینگونه اتفاقات و حوادث وسیله وقایع نگاران آنهم بدون استناد به مدارک و اسنادی سبب گمراهی و سرتفاهم و بالاخره اتخاذ روش ها و سیاست هائی وسیله دولت های وقت و آینده میشود، که جز ضرر و زیان و گرفتاریها و مشکلات نتایج دیگری برای کشور و ملت ببار نخواهد آورد. توضیح از نویسنده این کتاب.

چون مسئله اسمعیل آقا شكاک در ایران شاه مسئله ای بوده که دوست و دشمن و دول مختلف و وقایع نگاران و بالاخره ناسیونالیست های کرد در باره آن داستانها نوشته اند ضرورت ایجاب می کند که به شرح واقعه از نظر يك نویسنده یا نویسندگان موافق هم توجهی بشود.

بره ان داستانها نوشته اند ضرورت ایجاب می کنند که به شرح واقعه از نظر يك نویسنده یا نویسندگان موافق هم توجهی بشود.

بره ان داستانها نوشته اند ضرورت ایجاب می کنند که به شرح واقعه از نظر يك نویسنده یا نویسندگان موافق هم توجهی بشود.

که نشانگر تمایلات آزادیخواهی و مبارزه برای احقاق حقوق ملی کردها باشد در ایران روی نداد. محمدآقا رئیس ایل شکاک، بعلت ضعف حکومت مرکزی در دوره قاجاریه تقریباً هیچ اطاعتی از حکومت ایران نداشت. با استفاده از اختلافات ایران و عثمانی بیشتر بصورت خودمختار در منطقه خود زندگی میکرد.

در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه قاجار جعفرآقا پسر بزرگ محمدآقا قدرت و نفوذ زیادی بدست آورده، موجبات نگرانی حکومت تهران و بویژه حکمران آذربایجان در تبریز یعنی ولیعهد را فراهم آورده بود.

در سال ۱۲۸۴ شمسی (۱۹۰۵ میلادی) هنگامیکه مظفرالدین شاه در سفر اروپا و محمدعلی میرزا ولیعهد و نایب السلطنه در تهران بود، حکمران تبریز نظام السلطنه (ضرغام قرچه داغی) باسوگند به قرآن به جعفرآقا تأمین داد، و وی را با هفت نفر از همراهانش به دارالحکومه دعوت کرد و با خدعه و تزویر او را به قتل رساند. این واقعه سبب شد که محمدآقا و فرزند دیگرش اسمعیل آقا بطور علنی به نافرمانی علیه حکومت مرکزی بپردازند.

در طول سالهای ناآرامی ایران بهنگام جنبش مشروطه خواهی، سُمکو (اسمعیل) کم کم خود را تقویت نمود، و با قوای روسیه تزاری که در سال ۱۹۱۱ وارد آذربایجان شدند، مناسباتی برقرار ساخت. در طول جنگ بین الملل اول هم تقریباً رویه بیطرفانه ای درپیش گرفت و باهرکدام از قوای دو دولت متخاصم روس و عثمانی که متناوباً بر منطقه مسلط میشدند روابطی برقرار میکرد، و بدون آنکه قوای خوا را عملاً برای پشتیبانی هیچکدام از آنها بکار گیرد به تقویت و توسعه نفوذ خویش میپرداخت. فضای ویژه سالهای جنگ جهانی و بخصوص فعالیت های گوناگون نظامی و سیاسی در منطقه کردنشین سبب شد که کم کم با افکار آزادیخواهی و احساسات ملی آشنا شود.

فعالیت جمعیت های کُردِ ترکیه ، احتمالاً در حصول این آگاهی بی تأثیر نبوده است . از همین رو پس از جنگ ، سکو فعالیت های خود را تحت عنوان مبارزه در راه خودمختاری و گاه استقلال کردها ادامه داد و توسعه بخشید .

نخستین اقدام پرسروصدای سکو در اوایل سال ۱۹۱۸، به قتل رساندن " مارشمون " رهبر مذهبی آشوریان بود. در منطقه ارومیه و سلماس عده ای از آشوریان که ظاهراً بازمانده آشوریان و کلدانیان بین النهرین هستند ، و آئین مسیحی دارند مقیم هستند. بهنگام جنگ جهانی اول و پس از شروع کشتار ارامنه در ترکیه ، در حدود بیست و پنج هزار نفر از آشوریان مقیم خاک عثمانی که به " جیلو " ( ژنوس ) معروف هستند ، و در مناطق جنوبی دریاچه وان و هکاری اقامت داشتند، تحت رهبری " مارشمون " پیشوای مذهبی خود بایران کوچیدند و در تابستان سال ۱۹۱۵ در ارومیه و نواحی اطراف آن اقامت گزیدند. بدین ترتیب جمعیت آشوریان منطقه تقریباً به دو برابر رسید .

" جیلوها " مردمی جنگجو بودند. بخصوص که در طول راه مهاجرت بایران هم تقریباً جنگیده و ضمن برخورد با مشکلات و مصائب فراوان کاملاً ورزیده شده بودند. اما چون معیشت خویش را از طریق فشار بر مردم منطقه که قسمتی کُردزبان بودند تامین میکردند، بطور کلی سبب زیاده رویها و بدرفتاریهای فراوانی از سوی آنان نسبت ب مردم بومی و محلی شده بود. از نظر سیاسی و نظامی " جیلوها " از سوی میسیونرهای مذهبی غربی ، انگلیس ها ، آمریکائیها و روسها که با عثمانی در حال جنگ بودند حمایت میشدند. تا جائیکه کم کم این فکر در بین آنها پیدا شده بود که منطقه ارومیه و سلماس را که اساساً کُردنشین است بخود اختصاص بدهند، و وطن خویش بنامند.





امیرپاشاخان خسروی بود که گویا فوت کرده و فرزند ارشدش مهندس خسروی سمت ریاست ایل را بعهدہ دارد. در رژیم سابق فعالیت زیادی صورت گرفت که افراد آذربایجانی را تشویق به اقامت در نطقه کرده و اکثریت مقیمین شهر را آذربایجانیها تشکیل دهند. تا حدودی موفقیت حاصل شد، منتها همیشه دشمنی و عداوت بین اهالی شهر وجود داشته و به زدوخوردهای شدید منجر میشود. منطقه ایست وسیع با زمین های قابل کشت و زرع مخصوصاً چغندر قند که قسمت اعظم چغندر کارخانه قند ارومیه را تأمین می کند. توضیح از نویسنده این کتاب ) و ساوجبلاغ ( مهاباد فعلی ) عقب نشینی کردند. منظور از این عقب نشینی الحاق به نیروی انگلیس مستقر در صائین قلعه ( شاهین دژ ) بود، اما در نزدیکی میاندوآب - زرینه رود و سسینه رود مورد حمله کردها و نیروی دولتی ایران قرار گرفتند، بنحویکه فقط عده معدودی از این حمله جان سالم بدر بردند. فراریان با فلاکت بسیار خود را به انگلیس ها رساندند و بدین ترتیب ماجرای آنان خاتمه یافت ، بدنال خارج شدن آشوریان از صحنه و بخصوص پس از متارکه جنگ و عقب نشینی ترکها، سمکو با استفاده از موقعیت مجدداً به توسعه نفوذ خود پرداخت و کم کم بر منطقه شمالی کردستان ایران مسلط گردید.

در اواسط سال ۱۹۱۹ حاکم ارومیه سعی کرد که از راه حيله و تزویر و بافرستادن يك بمب انفجاری که بصورت جعبه شیرینی بسته بندی شده بود سمکو را بقتل برساند. این بمب گرچه بهنگام بازکردن بسته منفجر شد و علی آقا برادر سمکو و چند نفر دیگر را کشت ولی سمکو باهشیاری و سرعت عمل جان سالم بدر برد. این واقعه کینه او را نسبت به مأموران دولتی که دو برادرش را کشته بودند بیشتر افزایش داد.

در تابستان ۱۹۱۹ سمکو ابتدا ارومیه و سلماس را اشغال نمود. پس از این واقعه، دولت ایران قوایی بفرماندهی سروان " فیلی پوف " روسی افسر قزاق به مقابله او فرستاد. پس از برخورد قوا، سمکو تا حدود چهریق عقب نشینی کرد، افسر قزاق از در مذاکره درآمد و از سمکو قول گرفت که دیگر ایجاد مزاحمت در منطقه نکند. بمحض مراجعت " فیلی پوف " و قوای تحت فرماندهی او، سمکو نه فقط مجدداً ارومیه و سلماس را اشغال کرد بلکه دست به حمله و تهدید شهر خوی زد.

فاصله سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۲، سالهای توسعه نفوذ بلامنازع سمکو بود و این مقارن زمانی بود که وی آشکارا از خودمختاری و گاه استقلال کردستان دم میزد. در سال ۱۹۲۰ سمکو به مهاباد حمله کرد و پس از تصرف شهر پانصدوینجاه نفر ژاندارم مستقر در آنجا را قتل عام کرد. افراد او شهر را غارت کردند و خسارات زیادی به مردم کرد این شهر وارد کردند. (هم دم از خودمختاری یا استقلال برای کردستان زدن و هم قتل و غارت مردم کردزبان بیچاره و مظلوم شهر مهاباد، قصه کوسه و ریش پهن است. توضیح از نویسنده این کتاب). افراد سمکو سپس قوای اعزامی دولتی را در نزدیک میاندوآب هم بسختی درهم شکستند. در این هنگام بیشتر عشایر منطقه مهاباد بوی ملحق شدند، بدین ترتیب نفوذ سمکو از خوی در شمال کردستان تا حدود بانه در جنوب گسترش یافت. در نبردی که بین او و ایل قرچه داغی به نیروهای او شد، ایل مزبور با شکست فاحشی روبرو و بر اثر کشته شدن " سام خان قرچه داغی " فرمانده سواران قرچه داغ انتقام خون برادرش جعفرآقا هم گرفته شد. جعفرآقا در تبریز بدست ضرغام قرچه داغی برادر بزرگ سام خان که حاکم تبریز بود کشته شده بود. در اوایل این سال و اوایل بهار ۱۹۲۲ عده ای از شورشیان سابق گیلان که بحکومت مرکزی ملحق شده بودند

بفرماندهی « خالوقربان » برای مقابله با سمکو به میان‌دوآب اعزام گردید. نیروی اعزامی تارومار و خالوقربان کشته شد، خالوقربان از کردهای کرمانشانی بود که در گیلان به شغل کارگری و کشاورزی روزمزد اشتغال داشت و در قیام میرزا کوچک خان شرکت کرد و بعد به نیروهای دولتی ملحق شد.

بعد از این جریان، رضاخان سردارسپه که سمت وزیر جنگ کابینه قوام را داشت، یک نیروی هشت هزار نفری از ارتش با تجهیزات کامل و سلاح سنگین به فرماندهی سرتیپ امان اله میرزا جهانبانی که سمت رئیس ستاد ارتش را عهده دار بود به مقابله سمکو فرستاد. در نبرد سختی که در شکاریازی از توابع سلماس بین نیروهای اعزامی و قوای سمکو در گرفت به شکست سمکو و فرار افراد متحد او خاتمه پیدا کرد. سمکو با عقب نشینی مظفرانه خود را به ارتفاعات « ساری تاش » در منطقه « قلعه رش » رسانیده و بناچاراً به دولت ترکیه پناه برد. افراد او از سوی نیروهای ترکیه خلع سلاح و خود او تحت نظر قرار گرفت.

در اوایل آبانماه ۱۲۰۲ با امید جلب حمایت انگلیس ها به بغداد رفت. نتیجه ای نگرفت و بناچار به سلیمانیه نزد شیخ محمود برزنجی رفت. شیخ محمود بعلت درگیری با انگلیس ها قادر به حمایت او نبود. سمکو بناچار راهی ایران شد و در اوایل سال ۱۲۰۲ مجدداً در ایران ظاهر شد. با اخذ امان نامه مقارن رئیس الوزرائی سردار سپه در قلعه چهریق اقامت گزید. در همان سال ۱۲۰۲ هنگام مسافرت سردار سپه به آن حدود موفق به ملاقات و مستظهر به حمایت او شد.

برای تغییر ذائقه مناسب است کسی بحاشیه برویم و از جریان قتل سرلشکر عبدالله امیرطهماسبی و بعداً " قتل اسمعیل آقا سمیتقو شمه ای اطلاع حاصل نمایم .

امیرتومان ( سرلشگر ) عبدالله امیرطهماسبی از افسران قزاقخانه و فرمانده گارد پادشاهی سلطان احمدشاه بود. از افسران بانضباط و پاکدامن و محبوب درباریان بود. احمدشاه در موقع تودیع در آخرین سفرش به اروپا به سردار سپه می گوید: امیرتومان طهماسبی را بشما میسپارم که او را از این شغل تغییر نداده و مورد توجه قرار بدهید. در سازمان جدید ارتش سردار سپه او را به درجه سرتیپی تنزل درجه داده و ضمن انفصال از شغل فرماندهی گارد او را به فرمانده تیپ سوار مرکز می گمارد. طهماسبی آنقدر خوش خدمتی می کند که به سمت فرماندهی لشکر شمال غرب ( آذربایجان ) منصوب میشود. مدت زمانی نمیگذرد که سردار سپه مسئول تشکیل کابینه میشود و به سمت رئیس الوزرا تعیین میگردد. امیرطهماسبی بدرجه سرلشگری ارتقاء و به سمت استاندار آذربایجان منصوب و منشا خدمات فوق العاده ای شد. بنحویکه رضاخان رئیس الوزرا از محبوبیتی که در بین طبقات مختلف آذربایجان پیدا کرده بود بیمناک میشود. یکبار او را بمرکز احضار، ولی بعلت اجتماع مردم در تلگراف خانه و خواستن ابقای او از احضارش خودداری میشود. سردار سپه ناچار میشود شیوه دیگری برای آوردن او بمرکز اتخاذ نماید. به سرتیپ محمدحسین آیرم فرمانده تیپ گیلان دستور میدهد که پس از يك هفته او را در تبریز ملاقات نماید. سردار سپه رئیس الوزرا برای بازدید و سرکشی به تبریز میرود و در قافلانکوه مورد استقبال سرلشگر امیرطهماسبی و محترمین تبریز واقع و در مدخل شهر نیز استقبال شایانی از او بعمل میآید. سردار سپه تمام اقدامات چندساله او را مورد بازدید قرار داده و عازم سلماس میشود.

ابراهیم خواجه نوری در کتاب « بازیگران عصر پلانی » می نویسد:

در ظرف چندین روز فرمانده لشکر با کمال خوشوقتی به نشان دادن پیشرفتهای

و اصلاحات و بهبودهائی که در زمان او به عمل آمده بود پرداخت . راههای بسیار و جاده های شوسه را ارائه داده سربازخانه هائی که غالب آنها چنانکه گفته شد ، به همت خود مردم ساخته شده بود به چشم کشید . روسای عشایر را به خدمت خواند ، و منجمله خواست اسمعیل آقاسمیتمو معروف را نیز با سردار سپه ملاقات دهد . امیرطهماسبی قبلاً " به اسمعیل آقا تلگراف کرد که در سلماس حاضر شود تا به خدمت حضرت اشرف شرفیاب گردد . حضرت اشرف هم باتفاق عبدالله خان امیرطهماسبی و چند نفر همراهان خودش که از تهران در رکاب آمده بودند وارد سلماس شد . اسمعیل آقا با ۸۰۰ سوار کرد تمام ملتس به لباسهای قشنگ و مهیب کردی ، تمام مسلح صف کشید و منتظر ورود فرمانده کل ارتش بود . سردار سپه وقتی عده همراهان خود را که فقط دو اتومبیل بودند دید و منظره هشتصد نفر سوار کرد مسلح را پشت سر اسمعیل آقا مشاهده کرد و سربازخانه را نیز از سرباز خالی دید ، بی اندازه وحشت کرد و حق هم داشت ، مگر این همان اسمعیل آقا نیست که پانصدنفر ژاندارم بیچاره را با آن شقاوت کشت ؟ مگر این همان سوارهائی نیستند که مکرر بانهایت بیرحمی همین خنجرهای مهیب خود از پر شال قطور خود کشیده و شکم ها را پاره کرده اند؟ این فرمانده لشگر و استاندار ما عجب احمقی است که من و خودش را اینطور کت بسته بدام این جانوران انداخته ، يك امر اسمعیل آقا الان کافی است ما را مثل همان ژاندارم ها قطعه قطعه کنند ... باوجود وحشت زیاد باز سردار سپه مثل همیشه رُل خود را خوب بازی کرد ، ابتدا " اضطرابی از خود نشان نداد . فقط یکی دو نفر از محارم او که به اخلاقیات خوب آشنا بودند و از علانم مختصر ظاهری پی به مکنونات درونی او می بردند ، فهمیدند .

اسمعیل آقا به محض دیدن سردار سپه از اسب پائین جست و به رسم خود سلام داد و خوش و بش کرد، ولی سردار سپه عمداً اعتنای زیادی با او ننمود و خیلی با تکبر جواب سردی باو داد و یکسر رفت سر بازخانه. در جلو سر بازخانه افسری ایستاده بود. بانهایت احترام سلام داد ولی فرمانده کل قوا که بععلل دیگر ناراضی و خشمگین بود توجه و اظهار لطفی نکرد و حتی دسته شلاقش از شدت خشم شکست. غضب حضرت اشرف فرونشست و بعد وارد سر بازخانه شد. همه حاضرین مبهوت ایستاده بودند و هیچکس معنای این را نمی فهمید و سردار سپه پیش از اینکه دیگران از بهت بیرون آیند به طرف منزلی که برای شب او تهیه شده بود روانه گردید. آنشب را تا صبح نخواهید و تمام در اطاق راه رفت، انصافاً حق هم داشت. چرا سمیتقو شبانه با هشتصد سوارش نریختند به سر این ده پانزده نفر؟ هنوز هم کسی نفهمیده. حتی شنیدم خود سمیتقو هم بعداً از غفلت خود تعجب میکرد و افسوس میخورده است. همان موقعی که بعد از مدتی باز اسمعیل آقا با قشون خود به جنگ لشکر شمال غرب آمد، شنیدم که به نزدیکانش گفته بود: «من احتمال قوی میدهم که در این جنگ شکست خورده نابود شوم، ولی معذالک جنگ خواهم کرد، زیرا سرنوشت من این است و باید مطیع سرنوشت خود باشم والا در همان شبی که سردار سپه و عبدالله خان با چند نفر دیگر دست و پا بسته مثل مرغ ذلیل در دام من افتاده بودند، حق این بود که از اقبال خود استفاده میکردم و تمام آنها را میکشتم. چون لگد به بخت خود زده ام محکوم به شکست و فنا هستم».

خلاصه آن شب از شانس سردار سپه، سمیتقو بقول خودش از اقبالش استفاده نکرد و صبح همه سالم از سلماش بیرون رفته و به سمت سلماش کهنه رهسپار شدند... پس از طی تشریفات باز دیدها و بازرسی های لازم و بخشش

خلعتی به سمیتقو، سردار سپه سلماس را ترك كرد و باتفاق همراهانش به تبریز برگشت. دبیراعظم بهرامی که رئیس کابینه و همراه سردار سپه بوده و با خواهه نوری دوستی داشته گفته است: وقتی سردار سپه از سمیتقو باندازه کافی دور شد، در نزدیک قهوه خانه ای توقف کرد و نفس عمیقی کشید و به زبان حال گفت: عجب تله ای دوچار شده بودیم، واقعا! این مردیکه احمق ما را در چه مهلکه ای انداخته بود، چیزی نمانده بود که مفت نفله بشویم، بحمداله به خیر گذشت. ولی تا در خاک آذربایجان هستم، صلاح نیست کوچکترین ملامتی به امیرلشگر بکنم، بگذار از اینجا خارج شویم تا حقش را کف دستش بگذارم.

امیرلشگر غافل از نیرنگ روزگار و غافل از توداری عجیب سردار سپه لبخندها و تمجیدهای حضرت اشرف را با نهایت خوشوقتی تحویل میگرفت و همین طور به نمایش آبادیها و تاسیسات و خدمات برجسته خود ادامه میداد تا وقتی که هرچه دیدنی بود دیده شد و خوش و خرم به تبریز برگشتند. در تبریز که رسیدند امیرطهماسبی منتظر نشان و ترفیع و انعام و همه چیز نشست و مطمئن بود که با اینهمه خدمات و جانفشانی و موفقیت، ناچار مفتخر به قدردانی شایانی خواهد شد. سردار سپه هم این انتظار او را بامهارت و سیاست و توداری قابل تمجیدی برآورده ساخت و با کمال گرمی گفت: "واقعا" شخص لایقی مثل تو باید به کارهای مهمتری گماشته شود و ما در تهران احتیاج زیادی به امثال تو داریم بهتر است با خود من بیانی تهران." رئیس الوزرا با این ریشخند امیرلشگر آیرم را که به تبریز رسیده بود به جای عبدالله خان گذاشت و او را در رکاب حضرت اشرف به تهران آورد... امیر طهماسبی مدتی مغضوب و تحت نظر و همه مالی که اندوخته بود از او گرفت. سپس با وساطت امیرلشگر مرتضی خان یزدان پناه و دبیراعظم به فرماندار





عمل هیچ تفاوتی ندارد. داستان يك كلاغ چهل كلاغ کردن است. بدون آنکه منکر اصل مسئله و یا انجام عمل غیرانسانی عبدالله خان امیرطهماسبی یا هرکس دیگری اعم از نظامی یا غیرنظامی باشم. توضیح از نویسنده این کتاب).  
 سرلشگر امیرطهماسبی وزیر وقت روز ۲۹ اسفندماه ۱۲۰۶ برای سرکشی راه بروجرد و خرم آباد بطرف لرستان حرکت کرد. روز ۱۴ فروردینماه ۱۲۰۷ در موقعی که از پل «کلهر» به خرم آباد در گردنه «رزان» مراجعت و اتومبیل او از تنگه عبور میکرد، با سه نفر که در کمین نشسته بودند برخورد کرد و بطرف او شلیک کردند. راننده مقتول و بعد گلوله ای هم به شکم سرلشگر اصابت کرد. ضاربین چند جای بدن او را با دشنه زخمی کردند. اتومبیل بعدی رسید، او را به خرم آباد رساندند. دکترها با هواپیما از تهران رسیدند، ولی معالجه موثر واقع نشد و درگذشت. این اتفاق در زمان نخست وزیری مخبرالسلطنه اتفاق افتاد که در «خاطرات و خطرات» می نویسد:

« دو مجلس ختم در تهران و در محل فوت گذاشته شد، رضا شاه در آن حدود بود، به فاتحه رفتند. در تهران علما به فاتحه نیامدند و خطبی بود بالای خبظها».

خواجه نوری سپس قضایا را باین ترتیب با آنها میرساند:

«... بطوریکه خودم از سرلشگر امان اله میرزاجهانبانی شنیدم که با کمال انصاف و حقگوئی می گفت: « وقتی به پرونده های گذشته رسیدگی میکردم، دیدم تنها کسی که در کارهای این وزارت خانه متد صحیح و نظم حسابی داشته و اثر آنها در پرونده بیادگار گذاشته است همان عبدالله خان امیرطهماسبی بود...».

... سسکو سال بعد سر بشورش برداشت و ضمن شکست از قوای دولتی، مجدداً به ترکیه سپس به عراق عزیمت کرد. دولت عراق از تسلیم



## طاهر آقا پسر اسمعیل سمیتقو

وقتی سمکو در اشنویه با در دست داشتن امان نامه عازم محل اقامت سرلشگر حسن مقدم مراغه ای ظفرالدوله فرمانده وقت لشکر شمال غرب بود از هر طرف بسوی او تیراندازی شد و از پا درآمد. خبر فتح خیبر و کشتن دیو سفید!! در نهایت جوانمردی و رشادت! به طهران مخابره و موفق باخذ نشان و مدال شدند. اینکارها در ایران تازگی ندارد، تاریخ! با این اوراق مزین به اینگونه شاهکارها که اکثرا" وسیله دشمنان ایرانزمین و ملت ستمدیده و رنج کشیده ایران نگاشته شده پر از اینگونه ناجوانمردیها است: کور کردن رضا قلی میرزا با دست پدرش نادر شاه، امر محمد خان قاجار به اعمال شنیع نسبت به فرزند دلاور ایران لطفی خان زند و چرا دور برویم مگر محمد آقا و جعفر آقا سمیتقو وسیله توطئه حکمران تبریز کشته نشدند؟ مگر همین اسمعیل آقاسمیتقو، مارشمعون رهبر آشوریها را برای مذاکرات حضوری بمنزلش دعوت نکرد و در موقع مراجعت، او وسیصد نفر از همراهانش که فقط سه نفر جان سلامت بردند همه را نکشت؟ مگر قشقانی جوان ناکام را با در دست داشتن امان نامه از «علم و اوپسی و نصیری» تیرباران نکردند؟ صدها نمونه دیگر...

ز دم دست بدارید که خون میریزد

قطره قطره دم از دیده برون میریزد

باوراق مزین باین گونه وقایع در طول تاریخ حیات ملت باید مفتخر و مباهی بود؟ بجای افتخار واقعا" ننگ و سرافکندگی و شرمساری است. آنوقت این نوشته ها را چون جان شیرین عزیزش میداریم و از نسلی به نسل دیگر



آرزوی بهبودی و تأمین سلامتی برای او کردم. گفت بعلت سوءتفاهمی که بین او و مقامات محلی جمهوری اسلامی پیش آمده از ایران خارج و قصد اقامت دائم در ترکیه و یا رفتن به اروپا یا آمریکا برای معالجه دارد. باو توصیه کردم که تلاشی برای رفتن بآن کشورها نکند، زیرا آنقدر مشکل و در عین حال به گرفتاریهائی دچار میشود که از کرده خود پشیمان خواهد شد. گفتم زمان جنگ است. ایرانزمین و ملت ایران احتیاج باو و امثال او و افراد عشایر او دارد. روزهای مهم و سرنوشت سازی است، باید به ایران خدمت کرد. رفع سوءتفاهم نماید و به ایران مراجعت کند. يك یا دو فرزندش از جمله یکی از آنها، " آپولو" که بناسبت تولدش در روزیکه آپولو را به فضا فرستاده اند، هنوز در خاک ایران و در معیت سایر ایرانیان میهن پرست از کشورشان دفاع میکردند. قول داد که اگر زنده از بیمارستان خارج شود همین کار را خواهد کرد. بعداً" خبر یافتم بدامن مام میهن برگشته است. مرد صادق و صمیمی و در بین افراد عشیره اش دارای محبوبیت فراوانی بوده و مورد اعتقاد و اطمینان ایل شکاک است. فرزندان برومند و نام آور و تحصیل کرده برای جامعه ایران و برای خدمت بایران زمین پرورش داده است. برادر بزرگش باباخان را بعد از انقلاب دو بار در ترکیه ملاقات کردم. مرد متقی و آرام و راحت و مورد احترام همه بود. یکسال بعد از ملاقات در ایران فوت کرد. روانش شاد. و یاد او با یاد طاهرخان که بحمداله هنوز زنده است با فرزندان و بستگان ایرانخواه او گرامی باد.

## شورشهای جنوب کردستان ایران

تاریخچه جنبش های کرد حاکی است : " از سال ۱۹۲۶ شورشهایی در مناطق جنوبی کردستان ایران آغاز گردید که بسرعت گسترش یافت و بمناطق مرکزی نیز سرایت نمود. اما هیچ مناسبتی برای شرح کامل این شورش ها در اینجا وجود ندارد، زیرا این شورش ها در واقع صورت یانگیری و ترمدهای عشیره ای داشتند و از جنبه يك قیام ملی عاری بودند. عامل اساسی این شورش ها سالارالدوله قاجار برادر محمد علی شاه قاجار بود که بعلت پیوندهای زناشویی متعدد، روابط زیادی با عشایر کرد در جنوب کردستان ایران پیدا کرده بود. او در سال ۱۹۲۶ از طریق عراق وارد ایران شد و سعی نمود کردها را علیه دولت مرکزی بشوراند." ( موضوع و مسئله سالارالدوله ربط و ارتباطی به مسائل کرد ندارد. قبلاً" موضوع همکاری سالارالدوله با برادر مخلوعش و پناهندگی او به روسیه مشروحا" آمده است . سالارالدوله با کمک عده ای از اکراد منطقه کرمانشان عازم تهران شد که هم او و هم محمدعلیشاه مخلوع که با نیروئی متشکل از ترکمن ها برای بدست آوردن مجدد تاج و تخت رهسپار تهران بود شکست خوردند و پا به هزیمت گذاشتند. مولف تاریخچه جنبش های کرد شرح مفصلي در اینمورد نگاشته است که حاجتی به یادآوری مجدد و مشروح آن نیست . بطور کلی با عقد قرارداد سعدآباد بین چهار کشور ایران ، ترکیه ، افغانستان و عراق که شاه مسئله آن مبارزه با کمونیزم بین المللی و در رأس آن شوروی که با سه کشور از است نه حاجتی به یادآوری مجدد و مشروح آن نیست . بطور کلی با عقد قرارداد سعدآباد بین چهار کشور ایران ، ترکیه ، افغانستان و عراق که شاه مسئله آن مبارزه با کمونیزم بین المللی و در رأس آن شوروی که با سه کشور از است نه حاجتی به یادآوری مجدد و مشروح آن نیست . بطور کلی با عقد قرارداد سعدآباد بین چهار کشور ایران ، ترکیه ، افغانستان و عراق که شاه مسئله آن مبارزه با کمونیزم بین المللی و در رأس آن شوروی که با سه کشور از

نزدیک در مورد کردها در مناطق مختلف ایران و ترکیه بود که تا واقعه سوم شهریورماه ۱۳۲۰ که دولت ایران در معرض هجوم متفقین واقع و هیچکدام از سه کشور متعهد به دفاع از تمامیت ارضی و استقلال ایران و مقابله با هرگونه تعرض قوای خارجی کوچکترین اقدامی بعمل نیاوردند، ادامه داشت. بعد از آن هم بوسائل و انحاء دیگری که شرحش بموقع خواهد آمد، همکاری وسیعی با عقد قراردادهای پیمانهای مختلف بوجود آمد. توضیح از نویسنده این کتاب).

## ۲ - موقعیت و وضع کردها در جمهوری جدید ترکیه

قبل از پرداختن به شرح جنبش‌ها و قیامهای ملی کرد و فعالیت‌های سیاسی آنها در جمهوری جدید ترکیه ضروری است مروری هراندازه مختصر بوقایع و اتفاقاتی که منجر به استعفای خلیفه عثمانی و اعلان جمهوریت گردید، در تاریخ بیست ساله ایران (جلد دوم) بشود. حسین مکی می نویسد:

« مصادف با حرکت و مسافرت سوم یا آخرین سفر احمدشاه از تهران بطرف اروپا و هم چنین مقارن تشکیل کابینه سردار سپه ( ۱۱ عقرب ۱۳۰۲ شمسی )، يك واقعه مهمی در قطعه آسیا اتفاق افتاد که از نقطه نظر ممالک اسلامی و ایران، و سیاست بین المللی فوق العاده شایان اهمیت بود و آن مسئله استعفای خلیفه اسلامی و ایجاد حکومت جمهوری در ترکیه میباشد. این موضوع یعنی استعفای پرنس عبدالمجید خلیفه اسلامی، مدتی توجه تمام محافل را بخود جلب نموده با کمال دقت مورد مطالعه قرار گرفته بود. باید دانست که سلطان سابق عثمانی سلطان محمد ششم که بطریق معمول و متداول عثمانی عنوان خلافت و سلطنت هر دو را دارا بود استعفا کرده، و سپس ترکها پرنس عبدالمجید را بجانشینی او انتخاب کردند ولی در آن موقع کلمه







۱۲۵

رسمًا "اعلام گردید" چهار ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلاقیت بود.

۱۲۵

رسمًا "اعلام گردید" چهار ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلاقیت بود.

۱۲۵

رسمًا "اعلام گردید" چهار ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلاقیت بود.

۱۲۵

رسمًا "اعلام گردید" چهار ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلاقیت بود.

۱۲۵

رسمًا "اعلام گردید" چهار ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلاقیت بود.

۱۲۵

رسمًا "اعلام گردید" چهار ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلاقیت بود.

۱۲۵

رسمًا "اعلام گردید" چهار ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلاقیت بود.

۱۲۵

رسمًا "اعلام گردید" چهار ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلاقیت بود.

۱۲۵

رسمًا "اعلام گردید" چهار ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلاقیت بود.

۱۲۵

رسمًا "اعلام گردید" چهار ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلاقیت بود.

« سلسله جنگهای طولانی امپراتوری عثمانی در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست که جنگ جهانی اول آخرین آنها بود گرچه سبب تحلیل کامل قوای ملت ترك و تجزیه امپراتوری عثمانی گردید، اما موجب پیدایش يك نسل از افسران و افراد نظامی نیز شد که در کوره جنگهای طولانی آبدیده گشته و به فنون جدید جنگ آشنائی یافته بودند. ژنرال مصطفی کمال در زمره معروفترین این افسران بود که بخصوص در طی جنگهای دفاع از « داردانل » به شهرت رسیده بود. وی جزو « ترکهای جوان » یا باصطلاح « سازمان ترکهای ناسیونالیست » بود که در سال ۱۹۰۸ با يك کودتا علیه سلطان عبدالحمید عملاً حکومت را بدست گرفته بودند ولی بعلمت اشکالات فراوان سالهای قبل از جنگ و بلندپروازیهای شوینیستی و بعداً مشکلات ناشی از جنگ به آرزوهای خود نرسیده بودند و همین امر موجب تشدید و تقویت احساسات ناسیونالیستی و تعصب آمیز آنها گردیده ، با بی صبری در فکر رهائی میهن خود از گرداب فلاکتهای پس از جنگ بودند. مصطفی کمال از نخستین کسانی بود که راه رسیدن باین هدف را بجای دریوزگی از آمریکا و انگلیس مستقیماً در براه انداختن يك جنگ آزادی بخش و سازماندهی مقدماتی آن را از طریق کردستان میدانست و از همین راه نیز دست بکار شد ( مصطفی کمال متولد یونان بود. اگر متفقیین برای تأمین نظریات و طرحهای از پیش تهیه شده خویش به « ترکهای جوان » و در رأس آنها مصطفی کمال کمک و مساعدت نمیکردند، در موقعیت و وضعیت اضحلال و مقارن فروپاشی امپراتوری عثمانی هیچ قدرتی و هیچیک از ژنرالهای ملی و وطن پرست ارتش عثمانی قادر بانجام هیچ تحولی نبود. مصطفی کمال از ابتدا دارای حسن شهرت نبود و تا لحظه مرگ هم با همه شهرتهائی که از نظر ملی گرانی و منشا خدماتی که در شئون مختلف ترکیه بدست آورد، هیچگاه دارای حسن شهرت

بمعنای اخص نشد. ژنرالهای باقیمانده از دوران او که در ردیف افسران جزء آن موقع بودند، مانند ژنرال کنعان اوران رئیس جمهور ماقبل رئیس جمهور فعلی که هنوز در قید حیات است و دیگر سیاستمداران و اشخاص معترّ بیش از هرکس او را میشناسند. ولی خوب چیزی است که خود ترکها ساخته اند و مانند دست شکسته ای هنوز وبال گردن آنهاست. در تأیید تهیه و تنظیم طرح های ازپیش تهیه شده و نحوه تقسیم امپراتوری عثمانی بین متفقین بعد از خاتمه جنگ به نکات زیر توجه شود: ده سال بعد از وقوع انقلاب اکتبر در سی و یکم اوت ۱۹۰۷ قراردادی در پترزبورگ میان انگلستان و روسیه بامضاء رسیده بود که ایران را به سه منطقه متمایز: منطقه نفوذ اقتصادی روس، منطقه نفوذ اقتصادی انگلیس و منطقه بی طرف تقسیم میکرد. اما کنوانسیون متمم این قرارداد که در سال ۱۹۱۵ در پترزبورگ امضا شد و به کنوانسیون قسطنطنیه معروف است، ظاهراً به این دلیل که تکلیف قسطنطنیه در ضمن آن تعیین شده برخلاف قرارداد ۱۹۰۷ کاملاً سرتی بود و طرفین موافقت کرده بودند مفاد آنرا فاش نکنند. فشار شدید نظامی آلمان به روسیه در سال دوم جنگ که امکان داشت منجر به خروج روسها از حلقه متفقین گردد باعث امضاء این کنوانسیون گردید. فشار شدید نظامی آلمان به روسیه در سال دوم جنگ که امکان داشت منجر به خروج روسها از حلقه متفقین گردد باعث امضاء این کنوانسیون گردید. فشار شدید نظامی آلمان به روسیه در سال دوم جنگ که امکان داشت منجر به خروج روسها از حلقه متفقین گردد باعث امضاء این کنوانسیون گردید. فشار شدید نظامی آلمان به روسیه در سال دوم جنگ که امکان داشت منجر به خروج روسها از حلقه متفقین گردد باعث امضاء این کنوانسیون گردید. فشار شدید نظامی آلمان به روسیه در سال دوم جنگ که امکان داشت منجر به خروج روسها از حلقه متفقین گردد باعث



حادثه ای که این بلای شوم را از سر ایران دفع کرد انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بود. فرزندان انقلاب و در رأس آنها نین فریادآسا گفتند: " ما رسماً اعلام میداریم توافق های پیشین روسیه و انگلستان که ایران را میان دو کشور امپریالیسم تقسیم کرده باطل ، کان لم یکن و از درجه اعتبار ساقط هستند. ای ایرانیان ، به شما قول میدهیم که به محض پایان عملیات نظامی سربازان ما خاک کثورتان را تخلیه کنند و شما مردم ایران این حق را داشته باشید که آزادانه در باره سرنوشت آتی خود تصمیم بگیرید. ای مسلمانان مشرق زمین و ... " ( خاطرات مسعود انصاری ، جلد دوم ) .

عامل بسیار بزرگ و مهمی که نه تنها در آزادی سیاسی داخلی موثر بود، بلکه در آزادی سیاسی خارجی و بقای استقلال ایران بزرگترین تأثیرها را داشت و آن عامل بزرگ انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بود که در موقعش نعمتی بزرگ برای ایران به شمار میرفت و در واقع نوعی موهبت الهی بود که خداوند از طریق انقلاب روسیه به این مملکت ( ایران ) عطا کرد. انقلاب روسیه و سرنگون شدن رژیم تزاری بزرگترین واقعه یکصدوپنجاه سال اخیر ایران بود و هیچ شکی نیست که اگر در پایان جنگ جهانی اول انقلاب پیش نیامده بود نه از ایران و نه از ترکیه اثری وجود نداشت و هر دو بکام اژدها فرو رفته بودند. آن انقلاب در حکم گسیختن و بازشدن طناب دار از گلوی يك مصلوب در آخرین لحظات پیش از فنای وی بود. از این جهت انصاف و عدالت هر دو مقتضی است که حقیقت‌سناسی لازم را از این واقعه تاریخی بکنیم ... " ( توضیح از نویسنده این کتاب ) .

حال که مصطفی کمال مصمم است که مستقلاً و آزادانه بدون دربروزگی از آمریکا و انگلیس جنگ آزادی بخش و سازمان دهی آنرا از طریق کردستان تشخیص داده بود باید دید که چه عوامل و عناصری موجب

پشتیبانی گروه قابل توجهی از کردها از جنبش مصطفی کمال در جهت ایجاد جمهوری ناسیونالیست ترک گردید؟ جواب بسیار ساده است که سعید بدل در تاریخچه جنبش ملی کردها زحمت جواب آنرا بعهدہ گرفته است. پاسخ او حاکی است:

در نخستین روزهای پس از جنگ، شایعه الحاق شش ولایت شرق عثمانی یعنی نواحی کردنشین ارزروم، قارص، بتلیس، بدلیس صحیح است کما اینکه امیرشرف الدین خان مورخ شرقنامه که خود مدتی حاکم آن منطقه بوده خود را شرف الدین بدلیسی نامیده است. توضیح از نویسندگان این کتاب، ارزنجان، موش و وان به «ارمنستان» موجب نگرانی شدید کردها گشته و آنانرا ب فکر دفاع از خود و مسلح شدن انداخته بودند (چون قصد ندادن امتیازی به کردها بوده از این جهت با اشاعه این اخبار کردها را بمرگ گرفته اند که به تب راضی شوند. توضیح از نویسندگان این کتاب). این نگرانی بویژه با شایعات فراوانی که در مورد بدرفتاری و خشونت ارمنستان نسبت به کردهای قارص بر سر زبانها بود روز بروز تشدید مییافت. ارمنی های مسلح که نفرت و کینه از کردها را طی چند قرن در دل خود انباشته بودند، و در زیر یوغ عثمانی با کمک کم و بیش عشایر کرد قتل عام و تبعید گشته بودند، باچنان خشونت و شدت عملی به انتقام پرداخته بودند که کردها به هیچ قیمتی حاضر نبودند تحت حاکمیت ارمنستان قرار بگیرند. اعیان و اشراف کرد علاوه بر این دلیل، دلیل دیگری هم برای این امتناع داشتند: آنان پس از قتل عام و تبعید دسته جمعی ارمنی ها، ثروت و املاک آنانرا تصاحب کرده و طبعا "مایل به پس دادن آنها نبودند. مسئله مذهب هم بدیهی است که خود یکی از عوامل تمایل و نزدیکی کردهای مسلمان سنی مذهب به ترکهای هم کیش و مذهب و اکراه آنها از تن دادن به حاکمیت ارمنی های مسیحی بود.

در چنین شرایطی بود که ژنرال مصطفی کمال در آوریل ۱۹۱۹ به توصیه انگلیس ها به آناتولی فرستاده شد تا اقداماتی بمنظور جلوگیری از توسعه شورشهایی که بابتکار " حزب سوسیال دموکرات کرد" با الهام از شورویها در شمال کردستان ( بویژه در قارص ) ایجاد شده بود انجام دهد و احتمالاً آنرا برجیند. اما وی به محض آنکه به کردستان رسید بلافاصله خود را بعنوان " نجات دهنده کردستان "، مدافع خلیفه زندانی نیروهای اشغالگر، مبارزه در راه آزادی خاک اسلام که توسط مسیحیان کافر آلوده شده است ، و بالاخره طرفداری از " اتحاد خلل ناپذیر مسلمانان بویژه ترکها و کردها " بمنظور راندن اشغالگران از میهن اسلامی ، نشان داد. همان موقع مصطفی کمال بادقت از بیان آوردن اصطلاح " ملت ترك " خودداری میکرد، و بیشتر از برادری " ترکها و کردها" و یا " ملت عثمانی " دم میزد.

بدنبال مباحثات طولانی و پرهیجان کنگره ای در ارزروم تشکیل و تصمیم گرفت که از همه راههای ممکن برای جلوگیری از الحاق ولایات مسلمان به ارمنستان و برای آزادی سرزمین های مسلمان استفاده شود. بلافاصله بعد از کنگره ، نیروهای کرد زیر فرماندهی کادرهای نظامی ترك سازمان یافته و آموزش دیدند. این نیروها ابتدا علیه ارمنی های داشناک ( حزب ناسیونالیست ارمنی ) و گرجی های منشویک جنگیدند و نخستین پیروزیها را در جنگهای استقلال ترکیه بدست آوردند. سپس متوجه رفع خطر از جانب مرزهای شرقی و آناتولی ترك نشین شدند. از نظر سیاسی تصمیم گرفته شد که سازمانهای اداری و نظامی روابط خود را با اسلامبول قطع کنند. این امر خیلی زود موجب سقوط اسلامبول شد و منجر بامضای عهدنامه ای بنام عهدنامه " آماسیه" گردید که در آن بر روی انجام انتخابات عمومی توافق بعمل آمده بود. در این عهدنامه در باره اصول خودمختاری کردها مطلب کشرداری



بصورت " شناسانی حقوق ملی و اجتماعی کردها" آمده بود که رسماً باطلاع روسای مهم کرد رسانده شد.

انتخابات عمومی منتج به پیروزی آشکار هواداران " قوای ملی " مصطفی کمال گردید و مجلس عثمانی که بدنبال این انتخابات تشکیل شد، در اوایل سال ۱۹۲۰ سندی بنام " میثاق ملی " بتصویب رساند که در آن مصوبات کنگره های ارزروم و سیواس گنجانده شده بود. عکس العمل متفقین در برابر موضع مجلس عثمانی عبارت بود از اشغال رسمی اسلامبول و انحلال مجلس. لیکن مجلس در اواخر آوریل ۱۹۲۰ در آنقره تحت نام " مجلس ملی کبیر ترکیه " تشکیل جلسه داد و حکومتی تعیین نمود که تنها قوه اجرایی قانونی کشور بشمار میرفت.

جنگ استقلال ترکیه بالاخره در اواخر تابستان سال ۱۹۲۲ با شکست و هزیمت نیروهای یونانی که توسط بریتانیا تجهیز و مسلح شده و بمدت سه سال بخش های وسیعی از ناحیه " اژه " و آناتولی غربی را باشغال خود درآورده بودند بمرحله نهائی خود رسید.

کنفرانس " لوزان " برای مذاکره بین ترکیه از يك سو و هفت کشور دیگر از جمله بریتانیا و فرانسه و ایتالیا، از سوی دیگر برگزار شد. در سطح بین المللی این کنفرانس و قرارداد منعقد شده از نظر سیاسی و دیپلماسی بر انقضای حکومت خلیفه و تقسیم خاک عثمانی بین متفقین و دیگر یاران متحد آنها و بالاخره استقرار حکومت جدید ترکیه صحه گذاشت. با خاتمه جنگ داخلی و خارجی و عقد قرارداد لوزان از نظر تاریخی در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۲، جمهوری ترکیه به ریاست مصطفی کمال رسماً اعلام گردید و چند ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴، خلافت نیز رسماً لغو و برچیده شد.



نداشتند، کمالیست ها این جنبش را نیز درهم شکستند.

### فرمان جمهوری جدید ترکیه

روز سوم مارس ۱۹۲۴ مقارن لغو خلافت، فرمانی از طرف دولت جدید صادر شد که برطبق آن علاوه بر فرقه ها، تکیه ها و مدارس مذهبی، کلیه مدارس، جمعیت ها و سازمانهای سیاسی کرد و نشریات ارگان آنها و یا مستقل تعطیل و ممنوع اعلام گردید. بدین ترتیب امید هرگونه سازشی و یا مذاکراتی بین کردها و کمالیست ها به یاس مبدل گشت.

این بی عدالتی از جانب متفقین که کوچکترین توجهی به مسئله کردها در کنفرانس لوزان نکردند، و خشونت های کادر "ترکهای جوان" در مناطق کردنشین و بالاخره صدور اعلامیه جمهوری بشرح بالا جز نافرمانی و عصیان و بالاخره جنبش ها و قیامهای کرد نمیتوانست نتیجه دیگری داشته باشد.

سعید بدل در اینمورد می نویسد: "عکس العمل کردستان که قربانی عدم دورانیدیشی و بویژه فقدان یک رهبری روشن بین سیاسی بود: سریع، خشن و همچون گذشته نامنظم و ناهماهنگ بود (باوجود دورانیدیشی و رهبر یا رهبران و فرماندهان روشن بین سیاسی، و عکس العمل چه سریع و بطنی، و عملیات منظم و هماهنگ باشد، ولی اگر جز سیاسی کشوری، منطقه ای و بالاخره بین المللی مساعد و آماده قبول خواسته های منطقی و اصولی نباشد، در هیچ زمانی و هیچ موردی نمی تواند به نتیجه مثبتی برسد. ترک ها در کشور جدید ترکیه و ارمنی ها با توجه به امتیازاتی که در پیمان لوزان برای آنها در نظر گرفته شد متفقا" با کردها مخالف، و متفقین هم بخاطر بوجود آوردن حکومت های با مرکزیت قوی در سطح بین المللی برای مقابله با کمونیسم یا

باصطلاح صحیح آن سوسیالیزم شوروی به هیچ وجه نمی توانست موافقتی با خواسته های کردها داشته باشند، بنابراین با چنین جو سیاسی چگونه میتوان امیدی بآنها داشت. برای نمونه، مگر "پیرزادبکر" یکی از افسران برجسته یکی از هنگهای حمیدیه که در ناحیه ماردین مقارن جنگهای باصطلاح استقلال قیام کرد، یک رهبر و فرمانده سیاسی - نظامی و روشن بین و دارای موقعیت خوب و وضعیت بهتر منطقه ای نبود؟ دیدیم که طبق توصیه متفکین و عملیات سریع استقلال طلبان مقاومت او چگونه درهم شکسته شد و نیروی او از هم فرو ریخت. بنابراین میباید کردها یا باصطلاح رهبران خود خوانده آنها که اکثراً "منافع و مصالح خود را در نظر میگرفتند بینش دیگری میداشتند و در راه تأمین امیال فردی و نظر شخصی بیهوده خود را بنابودی نکشاند. نظریه از نویسنده این کتاب ۱.

" سرزمین کردستان از سال ۱۹۲۵ تا سال ۱۹۲۹ صحنه قیام ها، طغیانها و نافرمانی های مداومی شد که همه آنها باشد عمل و قساوت بی سابقه و روزافزون ترکها روبرو گردیده، سرکوب شدند. مهمترین آنها عبارت بودند از: قیام شیخ سعید پیران، شورش رامان و رشکوتان ( نیمه راه بین دیاربکر و سیرت در جنوب شرقی ترکیه ) در سال ۱۹۲۵ میلادی، قیام ساکنان هینی، وارتو، سولنجان، بینگوت و گنج. در سال ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ قیامهای ساسون، قوزلوق، پرواری در ۱۹۲۸، جنبش بزرگ و سازمان یافته آارات ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲، و بالاخره مقاومت و مبارزه قهرمانانه منطقه کوهستانی " درسیم" از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۹ است.

بعلت شدت کنترل و سانسور از طرف دولت ترکیه اطلاعات زیادی در باره تمام قیامها و شورش و جنبش های مشروحه در بالا در دست نیست، لذا فقط به شرح مختصر سه جنبش بزرگ کردها بسنده می کنیم:

۱) قرارداد سرحدی ، و مودت و همکاری بین دولتین ایران و ترکیه که به معاهده نامه و دادیه و تأمینه مابین دولت علیه ایران و جمهوریت ترکیه معروف و در اول اردیبهشت ماه ۱۲۰۵ مطابق ۲۲ آوریل ۱۹۲۶ میلادی بامضاء رسید یکی از فصول آن اختصاص به همکاری مشترک برعلیه کردهای مناطق مرزی دو کشور میباشد بشرح زیر: فصل ششم - نظر به تأمین آسایش و امنیت سکنه مناطق سرحدی طرفین متعاهدین هر نوع اقدامات لازمه خواهند نمود که به خرابکاریها و عملیاتی که از طوایف ساکن نواحی مجاور سرحدات ناشی میشود، و ممکن است به آسایش مملکت سکنه وارد نماید، خاتمه دهند. اقدامات منظوره را دولتین جداگانه و یا در صورتیکه لازم بدانند مشترکاً بعمل خواهند آورد.

متعاقب این پیمان و بعد از آنکه دولت ایران دولت عراق را برسمیت شناخت عهدنامه دیگری بنام عهدنامه تعرض " سعدآباد" در ۲۵ اسفندماه ۱۲۱۶ خورشیدی مطابق ۱۶ مارس ۱۹۲۸ میلادی بین دولت های ایران ، افغانستان ، عراق و ترکیه منعقد شد که متن کلی مصوبه مجلس شورای ملی باین شرح است : مجلس شورای ملی عهدنامه های سرحدی و مودت بنام عهدنامه عدم تعرض " سعدآباد" بین دولتهای ایران ، افغانستان ، عراق و ترکیه و هم چنین تسویه مسالت آمیز اختلافات ایران و عراق را مورد تصویب قرار داد. تاریخ بیست ساله ایران ، جلد چهارم ، تالیف حسین مکی حاکی است :

ر ر " تاریخ ایسلاخ نامه بیرونی ، اجندة چهارم ، گایف حسین مکی حاکی است :

ر ر " تاریخ ایسلاخ نامه بیرونی ، اجندة چهارم ، گایف حسین مکی حاکی است :

ر ر " تاریخ ایسلاخ نامه بیرونی ، اجندة چهارم ، گایف حسین مکی حاکی است :

ترکیه در بیستم ماه ايلول ( پنجم سپتامبر ۱۹۲۷ - شهریورماه ۱۳۰۶ خورشیدی ) مراسله ای بوزارت خارجه نوشته که چون دولت ترکیه در ظرف ماه ايلول بتأدیب اکراد خود در « اقری طاع » ( آگری داغ ) که در سرحد شرارت میکنند اقدام خواهد کرد، از دولت ایران تقاضا مینماید از اشراری که بخواهند بخاک ایران پناهنده بشوند، با قوای تأمینیه خود ممانعت بنمایند و نیز از دولت ایران خواهش می کند برای اینکه اقدامات دولت ترکیه موثر واقع شود تشریک مساعی در اینمورد بنماید.

در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۰۶ و در تعقیب آن در ۴ مهر ۱۳۰۶ وزارت امور خارجه به سفارت ترکیه نوشته است که : البته دولت ترکیه در تدمیر عشایر خودمختار است ، و دولت ایران از نقطه نظر میل به تحکیم روابط و دادیه و صمیمیت کامل بین مملکتین از نقطه نظر وظائف همجواری ، باوجود کسی وقت و تأخیر اطلاع بدولت ایران ، اکراد خود را در تحت مراقبت قرار خواهد داد که از طرف آنها کمکی به اکراد ترکیه نشود، و برای اینکه مبدا در تحت تأثیر تمصّبات هم نژادی و خویشاوندی از طرف آنها اقدامی بعمل آید سعی خواهد کرد ایلات سرحدنشین خود را از خط سرحدی دور نموده و بداخله مملکت بکوچاند. علاوه بر آن به مأمورین قشونی و حدودی دستور داده شده است . . . . .

آید سعی خواهد کرد ایلات سرحدنشین خود را از خط سرحدی دور نموده و بداخله مملکت بکوچاند. علاوه بر آن به مأمورین قشونی و حدودی دستور داده شده است . . . . .

آید سعی خواهد کرد ایلات سرحدنشین خود را از خط سرحدی دور نموده و بداخله مملکت بکوچاند. علاوه بر آن به مأمورین قشونی و حدودی دستور داده شده است . . . . .

آید سعی خواهد کرد ایلات سرحدنشین خود را از خط سرحدی دور نموده و بداخله مملکت بکوچاند. علاوه بر آن به مأمورین قشونی و حدودی دستور داده شده است . . . . .

آید سعی خواهد کرد ایلات سرحدنشین خود را از خط سرحدی دور نموده و بداخله مملکت بکوچاند. علاوه بر آن به مأمورین قشونی و حدودی دستور داده شده است . . . . .

آید سعی خواهد کرد ایلات سرحدنشین خود را از خط سرحدی دور نموده و

۱) برای رضایت خاطر رهبر جدید ترکیه که از تورانیان و از بدو تأسیس دولت عثمانی در سال ۱۲۹۹ میلادی جز مشکلات مرزی و توافق با کشورهای همجوار مخصوصاً روسیه تزاری به ایرانزمین تجاوز و از هرگونه ظلم و ستم و بیدادگری نسبت به هم میهنان آذری و کرد دریغ نکرده اند، دولت ایران فرزندان کرد هم نژاد و وفادار خود را که طی هزاران سال در بنیان گذاری ایران و دولت ایران فداکاریها و جانبازیها کرده اند، از سرزمین آباء و اجدادی آنها بریده و بداخله کشور کوچانید، بامورین خود دستور میدهد در صورتیکه افراد مقیم ترکیه در مقابل عملیات قوای نظامی ترکیه بخاک ایران یا در حقیقت بسرزمین برادران و هم نژادان واقعی آنها پناه بیاورند، از فرار و پناه خواهی آنها جلوگیری بعمل آورند. نباید از اتخاذ چنین سیاست های بیسورد و ناشیانه و اجرای چنین روشهای غیرانسانی و خلاف عرف و قوانین بین المللی تعجب کرد و به مولفین و مجریان آن آفرین گفت ؟

" من از بیگانگان هرگز ننالم

که هرچه کرد با من آشنا کرد"

ابلاغیه یا باصلاح یادداشت وزارت خارجه ایران مفصل و مشروح است و احتیاجی به ذکر آن نیست . فقط باین نکته باید توجه کرد که باوجود صدور چنان دستورات و اجرای چنان اقدامات حادثی از طرف دولت ایران ، معذالك رهبر ترکیه راضی نبوده و بنای گله را گذاشته و اظهار نارضایتی کرده که مدتی بین دو رهبر شکرآب میشود . تا اینکه در همان اوان که فروغی از اروپا عازم ایران بود از طرف دولت بوی دستور داده شد که از راه ترکیه مراجعت نموده و در آنکارا با مقامات ترکیه مذاکره و در بهبود روابط اقدام نماید . فروغی از روز پنجم و ششم آبانماه ۱۳۰۶ در آنکارا مذاکراتی را شروع

کرد و تا اول آذرماه ادامه داد که تا حدودی توانست سوءتفاهمات را مرتفع و در ایجاد حسن همجواری موثر باشد. الحمداله هزاران بار شکر، رسیده بود بلانی ولی بخیر گذشت!! توضیح از نویسنده این کتاب ۱.

تاریخچه جنبش های ملی کرد تألیف سعید بدل در مورد جنبش ها و شورش های مهم کرد مقیم ترکیه حاکی است :

### ۱ - جنبش شیخ سعید پیران ۱۹۲۵ میلادی

" نخستین کوشش جدی و چشمگیر کردها در جهت سازماندهی خود، پس از پیروزی قطعی مصطفی کمال از اواخر سال ۱۹۲۲ آغاز شد. در آن زمان عده ای از نمایندگان کرد مجلس نظیر یوسف ضیاء و سرهنگ خالدبگ کمیته ای بنام " جمعیت استقلال کرد" در ارزروم تأسیس کردند، که بزودی شعباتی از آن در مهمترین شهرهای کردستان مانند: دیاربکر، بدلیس، اورفا، سیرت، خاریوت و غیره گشایش یافت. در این کمیته علاوه بر روشنفکران، پیشه وران و بازرگانان و عده ای از افسران ارشد ارتش نظیر ژنرال " احسان نوری پاشا" نیز که تا آنزمان باوفاداری تمام در ارتش کمالیست خدمت کرده بود، گرد آمدند.

( احسان نوری جبرانی یا باصطلاح سعید بدل " ژنرال احسان نوری پاشا" از اهالی جبران بود. موقعیکه به عضویت کمیته یا جمعیت استقلال کرد درآمد درجه سروانی داشت. چون بعداً نام او در جنبش آزارات ذکر میشود، تاریخ زندگی او که پس از جنبش مذکور به دولت ایران پناهنده شد و با نویسنده آشنائی و دوستی پیدا کرد بصورت مشروح خواهد آمد. توضیح از نویسنده این کتاب ۱.)



بتدریج شماری از شیوخ و رهبران مذهبی به جمعیت ملحق شدند مانند : شیخ سعید پیران ( رهبر طریقه نقشبندی )، شیخ عبدالله ملکان و غیره . کمیته استقلال کرد از همان آغاز تأسیس ، در صدد برپائی يك قیام عمومی بود . سالهای ۲۴ - ۱۹۲۲ صرف تهیه مقدمات آمادگی نظامی ، تماس با روسای عشایر و شیوخ مذهبی و نیز کردهای مهاجر بخارج از کردستان از جمله استانبول و سایر شهرهای مهم غیر کرد زبان گردید . رهبران سیاسی و نظامی قیام ، یوسف ضیاء نماینده بدلیس و سرهنگ خالدیگ نماینده جبران بودند که قبل از هر اقدامی در معیت عده دیگری از بزرگان کرد دستگیر و بدادگاه نظامی بدلیس تحویل داده شدند .

مقارن حرکات دو رهبر فوق الذکر شیخ سعید پیران در مناطق مختلف به تهیه و تدارک قیام افتاده بود ، که مقامات ترك از آن اطلاع حاصل کرده ، عده ای نظامی به بهانه دستگیری چند نفری به محل اقامت شیخ سعید اعزام داشتند . به محض شروع باقدام کلیه افراد نظامی وسیله کردها بقتل رسیدند . شیخ سعید به مناطق شمالی عزیمت و چون مردم از جریان اطلاع حاصل کرده بودند قبل از ورود شیخ سعید کلیه کارمندان دولت ، افسران و درجه داران ترك دستگیر و زندانی کردند .

شیخ سعید به ناچار طبق فرمانی که در چهاردهم فوریه ۱۹۲۵ ( مطابق با ۲۵ بهمن ماه ۱۳۰۴ شمسی ) بعنوان " فرمانده عالی جنگجویان کرد " صادر نمود ، " داراهینی " از مناطق شمالی کردستان را پایتخت موقت اعلام کرد . بدین ترتیب قیام شیخ سعید رسمیت یافت و چند روز بعد طرفداران او شهر خارپوت را با خلع سلاح پادگان آن بتصرف خود درآوردند .

نیروهای شیخ سعید در مناطق مختلف از جمله دیاربکر، و شمال وان موفقیت هائی بدست آورده ، بسوی ارتفاعات آارات در شمال و نیز بسوی



وابسته نظامی وقت بریتانیا در ترکیه در این باره می نویسد: « کردستان سراسر طعمه آتش شد، و از دم تیغ گذشت. مردان شکنجه و به قتل رسیدند. روستاها به آتش کشیده شدند. محصولات نابود شدند. زنان و کودکان را یا ربودند و یا کشتند. بر طبق آمار ناقص، حدود ۲۲۰ روستا بکلی ویران، ۸۷۰۰ خانه آتش زده شد و علاوه بر عده ای نزدیک به پانزده هزار نفر از افراد غیرمسلح و بی‌دفاع مرکب از زن و کودک و پیرمردان و پیرزنان در محل بقتل رسیدند. هزاران نفر دیگر هم بر اثر تبعید و انتقال دسته جمعی به نقاط دوردست که بیشتر در شرایط سخت جوی و سرمای زمستان انجام شد، در راه ازین رفته و هرگز بمقصد نرسیدند. هرکس که امکاناتی داشت فرار را بر قرار ترجیح داد».

قیام شیخ سعید از سوی کشورهای بزرگ غربی با بی تفاوتی کامل روبرو شد. اتحاد شوروی هم از طریق ایزوستیا، ارگان حزب کمونیست اظهار عقیده کرد که: این شورش از سوی فنودالها و مذهبیین و ضدانقلابیین کرد وابسته و مربوط به بریتانیا انجام گرفته است!! سایر کشورها که اکراد در آنها ساکن بودند نه فقط سکوت اختیار کرده بودند، از موفقیت رهبر جدید ترك که گام به گام بسوی قدرت متمرکز پیشروی میکرد خوشحال و چه بسا موفقیت او را هم تبریک گفته باشند.

نهر رهبر بزرگ هند در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» در مورد این فجایع نوشت: «بدین ترتیب ترکها که بتازگی در راه آزادی خویش مبارزه کرده بودند، کردها را که خواهان همین آزادی بودند سرکوب کردند. عجیب است چگونه يك ناسیونالیزم تدافعی تبدیل به يك ناسیونالیزم تعرضی میگردد و مبارزه برای کسب آزادی به مبارزه تسلط بر دیگران تغییر شکل میدهد».

## ۲ - کمیته خویبیون ( استقلال ) و جنبش آرات

۱۹۲۷ - ۱۹۲۱

تاریخچه جنبش های ملی کرد حاکی است : « در ماههای تابستان سال ۱۹۲۷ در شهر " بحدون " لبنان کنگره ای با شرکت عده ای از سرشناس ترین رهبران کرد و نمایندگان از همه جمعیت ها و سازمانهای سیاسی کرد نظیر " جمعیت تعالی کردستان " ، " حزب ملت کرد " ، " کمیته استقلال کرد " و " کمیته اجتماعی کردستان " برگزار گردید. در این کنگره تصمیم گرفته شد که تمام سازمانهای شرکت کننده منحل و بجای آن يك سازمان واحد بنام " خویبیون " ( استقلال ) با هدف نهانی آزادسازی سرزمین کردنشین در ترکیه تشکیل گردد. رهبری " خویبیون " را گروهی از روشنفکران و افراد وابسته به بزرگترین خانواده های فنودال کرد در دست داشتند که معروف ترین آنها عبارتند از: جلادت ، ثروت و کامران فرزندان امین علی بدرخان ، قدرت بیگ ، اکرم بیگ ، جمیل پاشازاده ، ممدوح سلیم ، شاهین بیگ ، حسن آقا حاجو، احسان نوری پاشا و عارف بیگ .

رهبران " خویبیون " میخواستند که با درس گرفتن از شکست های سابق ، اینبار طبق يك برنامه مرتب همه روسای عشایر و نمایندگان جریانهای اجتماعی و سیاسی و فکری کردستان را بدور يك برنامه واحد گرد آورند. سپس از يك سو فعالیت سیاسی همه جانبه ای در سطح بین المللی براه انداخته ، از سوی دیگر با استفاده از اسلحه مدرن و آموزش و تمرین تازه جنگ بایجاد يك کانون انقلابی ، یعنی منطقه آزاد بپردازند، و بتدریج آنرا توسعه بخشند، و بقول خود مبارزه را " تا راندن آخرین سرباز ترك به خارج از مرزهای کردستان " ادامه دهند ( برنامه عینا " شبیه به برنامه ریزی و

سازماندهی اکثر کودتازده ها و انقلاب زده های فراری از کشورشان ، که برای دلمشغولی و خالی کردن جیب های آنها تا یکشاهی آخر برای خرید اسلحه و آموزش نظامی مدرن ، و وادار کردن آنها به گرفتن پول از منابع مختلف خارجی و دادن اطلاعات از کشورشان یا در حقیقت ارتکاب به خیانت غیرقابل بخشش ، خاصه اینگونه سازمانها بدست فنودال ها و سرمایه داران بمنظور رجعت به قدرت سابق یا امکاناتی بیش از آن بنیانگذاری میشوند. آنها هیچوقت خود در هیچ عملیاتی شرکت نمی کنند و مردم بیچاره و مظلوم را که سالهای متمادی استثمار شده اند در هر جا که هستند آنها را بخدمت خود درمیآورند. برای استثمارگر خارجی هم فرق نمی کند که آنها کُرد باشند یا ترك . عرب باشند یا فارس . از حبشهٔ مفلوک گریخته باشند یا از ناف بغداد که ، چلبی معاون مجلس سنای عراق در انقلاب ۱۹۵۸ پس از فرار و اقامت در لبنان تازه دست به تأسیس بانگ و بانگداری زد و يك دست دیگرش هم که یکی از فرزندان او بود در دست ضدانقلابیون برای سرنگونی حکومت ژنرال عبدالکریم قاسم گذاشت . بعد از گذشت بیست و اند سال از انقلاب کوبا، هنوز کمیته ضدانقلاب کوبا مقیم در فلوریدا فعال است و مشغول برنامه ریزی و تعلیمات و آموزش مدرن نظامی است !!! توضیح از نویسنده این کتاب .

در جبهه سیاسی ، رهبران خویبیون سعی داشتند از ایجاد حساسیت در کشورهای همسایه ترکیه که کردها در آن زندگی می کردند، پرهیز کنند ( ایران، عراق ، سوریه، شوروی ) . در مورد عراق و سوریه خویبیون تأئید میکرد که برای کردهای ایندو کشور خواستار هیچگونه حقوق سیاسی ویژه نیست و تنها طرفدار آنست که حقوق پیش بینی شده برای آنان برطبق قرار «قیسومیت» رعایت گردد ( پائین تر از حقوق قیسومیت ، بردگی است که آنوقت بردگی ملفی شده بود! توضیح از نویسنده این کتاب ) .

در مورد ایران ، خویبون خواستار آن بود که " با حکومت ایران و ملت برادر فارس بهترین روابط دوستی را برقرار سازد". ( چرا ملت برادر فارس؟! فارسیها مانند سایر اقوام ایرانی که موزانیک زیبا و هم آهنگ ایرانزمین را ساخته اند قومی است از ملت بزرگ ایران ، فارس هیچوقت و هیچگاه در سازندگی ایران بزرگ تنها نبوده ، بلکه این همه اقوام ایرانی که نام " ملت " ایران را دارد در بنیانگذاری ایرانزمین و دولت بزرگ ایران شرکت داشته ، با ایثار خون پاک آری و جانفشانیهای افتخارآمیز خود از ذره ذره خاک مقدس ایران دفاع کرده اند. ایران متعلق به هیچ قوم و تباری نیست ، ایران از آن همه ایرانیان یعنی ملک طلق ملت بزرگ ایرانست . در مورد اتخاذ سیاست خویبون مبنی بر داشتن بهترین روابط دوستی با حکومت ایران ، واقعیتی است مسلم و محرز. زیرا شخصا" چند نفر از سران خویبون را میشتاسم که تا واپسین دم مرگ خود از این سیاست تبعیت کردند مانند دکتر کامران امین بدرخان ، احسان نوری جبرانی که شرح زندگی او بمناسبتی که خواهد آمد مینویسم ، ممدوح سلیم و شاهین بیگ . روان همه آنها شاد و یادشان گرامی . توضیح از نویسنده این کتاب ) .

بالاخره خویبون مایل و حتی مصمم بود که همه سوء تفاهات موجود بین دو ملت کرد و ارمنی را رفع کنند. به همین مناسبت در کنگره خویبون واهان پاپازیان رهبر حزب ناسیونالیست ارمنی " داشناک " نیز شرکت داشت . بنظر رهبران خویبون . پیوند بین ارمنه و اکراد بویژه از نظر جلب توجه و پشتیبانی قدرتهای بزرگ مسیحی غرب اهمیت داشت . حقیقت اینکه ، در آن زمان انگلستان بر منابع نفت موصل تسلط داشت ، و فرانسه هم روابط خوبی با آنکارا داشت . بنابراین مسئله کرد و حقوق ملت کرد برای آنها امری منتفی شده به حساب میآمد. ولی ایندو حکومت بظاهر وانمود میکردند که از سوی "





در اینکه خوشبختی مقصد اساسی زندگی است مردم همه متفقند ،

لیکن درباره وسائل آن تشکّات دارند ، آیا باید کورکورانه

دنبال هوسهای خود رفت ؟

آنها بیشتر از شادی تولید درد می کنند ، آیا عقل را

راهنمای خود باید قرار داد ؟

بیانات ، آنهم چندان روشن و قطعی نیست ، آیا اطاعت

به اوامر خدایان باید کرد ؟

بی زحمت خودراتباع ضرورت محیط ساختن ، گویا زهمه عاقلانه تر باشد .

توضیح از نویسنده این کتاب )

**در امور نظامی - واقعیت آنکه ، بعد از شکست قیام شیخ سعید ،**

باوجود فشار شدید ترکها و کوشش وسیع زمامداران ترک برای تبعید دسته

جمعی کردها در فاصله سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸ ، کردستان نه تنها روی

آسایش و آرامش بخود نندید ، بلکه مدام صحنه مقاومتهای متعددی نیز بود

بنحویکه به هنگام برگذاری گنگره خویبیون ، تمام مناطق کردستان در حال

التهاب و ناراحتی بود . برای آنکه تا حدودی بتوان در مقابل اینهمه فشار و

بیدادگری و ظلم و ستم دست اندرکاران حکومت تازه بدور آنها مقاومت کرد ،

گنگره تصمیم برای ایجاد يك کانون انقلابی گرفت ، احسان نوری پاشا برای

سازماندهی و فرماندهی جنبش تعیین گردید .

احسان نوری پاشا که اهل بدلیس (جبران) و از افسران سابق ارتش

ترک بود ، و به جمعیت استقلال کرد ملحق شده بود ، در سال ۱۹۲۵ ظاهراً

قیامی را در بوتان رهبری کرده ، سپس با چند صد نفر به منطقه آرات پناه

برده بود . در سال ۱۹۲۷ بعنوان نماینده انقلابیون " آگری داغ " ( آرات )



در کنگره خویبون شرکت جست و عهده دار مأموریت ایجاد يك كانون مبارزه مسلحانه گردید. بهترین منطقه ای که میباید چنین کانونی در آن تشکیل گردد همان آرات بود که قبلاً به همان منطقه آشنائی پیدا کرده و افراد تحت فرماندهی او در همانجا مستقر بودند.

قبل از پرداختن به شرح عملیات نظامی قیام آرات ، لازم است توضیح مختصری نیز در مورد علل سیاسی انتخاب این محل بعنوان كانون مبارزات نظامی داده شود: برای این منظور تشویق و ترغیب ارمنی های داشناک نقش مهمی داشت . زیرا آرات از یکسو در مجاورت ارمنستان شوروی قرار گرفته ، که داشناکها از سال ۱۹۲۰ از آنجا رانده شده بودند، و هنوز خیال آزاد کردن آنجا را در سر داشتند. از سوی دیگر این منطقه در مرز ایران قرار داشت و آرات کوچک جزو سرزمین ایران بود. چون تبریز مرکز اساسی فعالیت داشناک بود، میتوانست نیروی نظامی قیام کنندگان را از نظر اسلحه و مهمات و سایر تجهیزات پشتیبانی کند. ( بنظر میرسد که نام تبریز با رضائیه اشتباه شده باشد. زیرا اکثر ارمنی ها در رضائیه و مناطق اطراف ساکن بودند کمااینکه پس از گذشت سالهای متمادی هنوز هم اکثر آنها در همان مناطق ساکن هستند. تبریز در مسافت دوری از آرات قرار گرفته و دسترسی به آرات مستلزم طی مسافت زیاد و مواجهه با مشکلات و خطراتی است. در حالیکه از رضائیه در محورهای مختلف مستقیماً و از طریق خوی و قطور با طی اقصی مسافت میتوان به آرات دسترسی پیدا کرد. توضیح از نویسنده این کتاب ۱.

## سیاست و موضع ایران

در حدود سالهای ۱۹۲۷ میلادی (۱۳۰۶ شمسی) رضا شاه که تازه به سلطنت رسیده بود، هنوز روابط ویژه ای با انگلیسی ها که او را در رسیدن به سلطنت و قدرت کمک کرده بودند، نداشت. این امر سبب شده بود هم با داشناکها نظر مساعدی داشته باشد و هم با اظهار همدردی با کردها حکومت ترکیه را در حال تهدید و ترس نگهدارد. (رضا شاه در نهم آبانماه ۱۳۰۴ با تصویب مجلس شورای ملی، نه مجلس موسسان که صلاحیت برای این امر را داشت، به سلطنت رسید و در چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ تاجگذاری کرد، بنابراین او تازه به سلطنت نرسیده بود. اگر رضا شاه بقول سعید بدل مناسبات و روابط ویژه ای با انگلیسی ها و با داشناکها هم نظر مساعدی داشته، دلیل بر آن نمیشود که در تقویت کردها وسیله داشناکها آنها بر علیه آتاتورک که برای رضا شاه يك سبب و نمونه بود، چشم پوشی نماید. مضافاً براینکه رضا شاه از بدو کودتا تا اواخر رئیس الوزرائی در مناطق مختلف کردستان و لرستان که جزئی از سرزمین کردستان است بر اثر نافرمانی و عصیان و سرکشی و جنبش که آخرین آنها مسئله اسمعیل آقا سمیتقو بود درگیری و مشکلات داشت. او نه در زمانی که با درجه سرگردی و برای بار دوم در سنج خدمت میکرده و نه بعد از مشکلاتی که در درجات و مناصب بالاتر با کردها داشته، هیچوقت نظر مساعدی و یا اظهار همدردی با آنها نداشته است. - - - - -

سنجد خدمت میکرده و نه بعد از مشکلاتی که در درجات و مناصب بالاتر با کردها داشته، هیچوقت نظر مساعدی و یا اظهار همدردی با آنها نداشته است. - - - - -

سنجد خدمت میکرده و نه بعد از مشکلاتی که در درجات و مناصب بالاتر با کردها داشته، هیچوقت نظر مساعدی و یا اظهار همدردی با آنها نداشته است. - - - - -

سنجد خدمت میکرده و نه بعد از مشکلاتی که در درجات و مناصب بالاتر با

حکومت و مسئولان محلی از بدو ظهور سلسله صفویه تا باامروز نسبت به کردها بر يك منهج و اصل بوده ، زمان گذشته را از تاریخ بیست ساله ایران قبلاً" شرح دادم ، زمان حال را هم که خود شاهد آن هستیم . نظریه و توضیح از نویسنده این کتاب ۱.

بعلاوه خود به تازگی از دست مبارزه طولانی با اسمعیل آقا سمیتقو رهائی یافته و بهیچ وجه مایل به تحریک مجدد کردها و ایجاد کانون آشوب و ناراحتی دیگری نبود. در نتیجه روابطی با رهبران کردهای مقیم ترکیه برقرار کرده ، و قول مساعدتهائی به جنبش آارات چه بطور مستقیم و چه از طریق داشناک داده بود.

دولت ایران بدین ترتیب هم مقاصد سیاسی خود را که در واقع همان مقاصد بریتانیا بود نسبت به ترکیه و شوروی اعمال میکرد و هم مانع ایجاد جنبش در بین کردهای ایران میگردد. نتیجتاً بر جریان جنبش آارات کنترل و نظارت مینمود، و هنگام معامله با ترکیه میتوانست بکار بندد. ( به خواب و رویا بیشتر شباهت دارد تا به حقیقت و واقعیت . توضیح از نویسنده این کتاب ۱.

**در مورد شوروی - این کشور اصولاً** پس از بستن قراردادهای دوجانبه با ایران و ترکیه در سال ۱۹۲۱ از پشتیبانی جنبش های ملی کرد پرهیز میکرد و همکاری جنبش آارات را با ارمنی های داشناک بهیچ وجه نمی توانست تحمل کند. از همین رو بسیار طبیعی بنظر میرسد که در سال ۱۹۲۰ یعنی در اوج جنگهای آارات ، شوروی که خود سرگرم سرکوبی جنبش ناسیونالیستی در ارمنستان شوروی بود، مرز خود را با ترکیه در کنار رود ارس بکلی مسدود کند و از وصول هرگونه کمک کردها و ارمنی های شوروی به جنگجویان آارات جلوگیری نماید، و اعلام نماید که : در پشت

زدوخوردهای سلسله جبال آرات دوباره دست امپریالیزم بین المللی پیداست که در صدد ایجاد يك ديوار آهنين بدور اتحاد شوروی است !

فعالیت های احسان نوری پاشا و همکاران وی در آغاز چنان موفقیت آمیز بود که در سال ۱۹۲۸ شمار افراد تحت فرمان وی که بخوبی تجهیز شده و تعلیم دیده بودند به چندین هزار نفر رسید. بموازات رشد سازمان نظامی ، يك سازمان اداری هم با نظارت ابراهیم پاشا حَسْکی اهل تَلُو معروف به " حَسْکی تَلُو" در مناطق تحت کنترل پیاده گردید. پرچم کرد برافراشته شد و جمهوری کوچک آرات بدنيا آمد! در سال بعد در ۱۹۲۹ منطقه آزاد ارتفاعات آرات تا شمال وان و بدلیس توسعه یافت .

حکومت ترك که از تحریکات انگلستان و رقابت ایران و همکاری کردها و ارمنی ها نگران شده بود، در ابتدا سعی کرد که از راه مذاکره و وعده و وعید با جنبش آرات مقابله نماید. ژنرال احسان نوری هم در همانحال که مرتباً به تشدید فعالیت های خود و گسترش حدود منطقه آزاد ادامه میداد باب مذاکره را مفتوح گذاشت و از جمله تقاضا نمود که به رهبران کرد مهاجر اجازه بازگشت بمنطق خود داده شود. این تقاضا مورد قبول مقامات ترك واقع شد و از رهبران کرد عده ای به جنبش ملحق و عده دیگری هم که محافظه کار بودند به جاهای دیگری مانند سوریه پناه بردند. چند اقدام دیگری مانند متوقف ساختن تبعیدهای دسته جمعی و تعلیق بعضی از محکومیت ها و آزادی عده ای از زندانیان از سوی حکومت ترکیه انجام شد. ولی در واقع هیچ اقدام جدی که نشان دهنده شناسایی حقوق ملی کردها باشد بعمل نیامد.

چون حکومت ترکیه متوجه شد که گذشت زمان بِنفع نیروهای کُرد است ، مقارن مارس ۱۹۳۰ دست با اقدامات نظامی زد ، و دو ستون مجهز که رویهم بیست و هفت هزار سرباز با ۲۰ هواپیما تحت فرماندهی صالح پاشا

ژنرال معروف ترك به منطقه آزارات اعزام داشت . بدون شرح جزئیات عملیات نظامی که در تاریخچه جنبش های ملی بصورت مفصل آورده شده است ، نیروهای صالح پاشا همانطور که انتظار میرفت خیلی زود به نتیجه مطلوب رسیدند. زیرا نیروهای مذکور با ورود به خاک ایران و دور زدن نیروی کردها آنها را به محاصره درآوردند. همزمان ، رضا شاه نیز نه تنها کمکهای جزئی خود را به کردها متوقف نمود، بلکه قوانی هم به منطقه فرستاد تا مانع نفوذ پناهندگان کرد به ایران گردد. نتیجه نهانی اینکه برای عقب نشینی کردها راهی جز جنوب باقی نماند، که در پایان جز پراکندگی و سرکوبی بدست نیروهای ترك نبود. خود احسان نوری نیز در پانیز به ایران پناهنده شد و تا زمان درگذشت او در بهار سال ۱۹۷۶ در ایران بسر برد.

دنباله جنبش آزارات جنگ بین کردهای جلالی و دولت ایران است . ایل جلالی در اوانل ژوئن ۱۹۲۱ با تعدادی از افراد ایل در حدو ۷۰۰ الی ۸۰۰ نفر و دویست سیصد نفر باقیمانده نیروی خویبون شکست خورده در منطقه سیاه چشمه که محل بیلاق و چراگاه ایل مذکور میباشد دست به حرکاتی زد که نیروی اعزامی ایران را که برای تأمین در جریان عملیات کردها و ترکها در آزارات به منطقه فرستاده شده بود تهدید گردید. این نیرو به تعداد شش هزار نفر و بفرماندهی سرهنگ نخجوان بود. عشایر جلالی مقارن جولای ۱۹۲۱ به نیروی ایرانی حمله برد و نزدیک به ۷۰۰ نفر را کشته و مجروح ساختند. اما بالاخره مذاکرات حکومت های ایران و ترکیه و عراق منجر به هم آهنگی و همکاری وسیع آنها در جهت سرکوبی کردها گردید و با بستن مرزها. به همراه تخلیه منطقه ، از راه انتقال دسته جمعی ساکنان آن بمناطق دوردست باصطلاح آتش هر جنبش و قیامی موقتاً خاموش گردید.

سرهنگ ادموندز انگلیسی کنسول وقت بریتانیا در سلیمانیه عراق و آگاه از مسئله کرد و کردستان که در بین کردهای عراقی مشهور و معروف است ، بطور استثناء اجازه یافته بود دیداری از بعضی نواحی کردنشین جنگ زده بعمل آورد. او پس از خاتمه سفر در یادداشت های خود می نویسد: از شهر بدلیس با جمعیتی در حدود چهل هزار نفر جز خرابه هائی با تعداد در حدود پنج هزار نفر از اکراد ساکن آن باقی نمانده بود. از موش با جمعیتی نزدیک به سی هزار نفر در حدود سه هزار نفر زنده بودند.

طبق نوشته ل . رامبو: ... عده ای از روشنفکران کرد زنده در گونی های سرپسته به دریاچه وان انداخته شدند. عصمت اینونو نخست وزیر طرحی به مجلس کبیر ترکیه داد و بتصویب رسید. برطبق این مصوبه : ارتکاب هرگونه اعمالی به هنگام تعقیب و قلع و قمع شورشیان کرد در مناطقی که نام برده شده بود، از تعقیب قانونی معاف گردید. عصمت اینونو که خود کرد و از منطقه اینونو بود رسماً اعلام کرد که :

"... تنها ملت ترك میتواند در این کشور خواستار حقوق ملی و نژادی باشد و بگفته وزیر دادگستری در کابینه او: ترك ارباب و صاحب اختیار این کشور است . کسانیکه ترك نیستند يك حق بیشتر ندارند و آنها حق بندگی و بردگی است ! کردها حق تکلم به زبانی غیر از ترکی و پوشیدن لباسی غیر از لباس ترك ندارند. متخلف بدادگاه جلب و مجازات جزائی دارد. این قانون هنوز و تا به امروز بقوت خود باقی است ."

( و اما در یکی دو مورد وعده کرده بودم که در باره ژنرال احسان نوری ، احسان نوری پاشا یا احسان نوری جُبرانی اطلاعات و سابقه ای در اختیار خواننده عزیز بگذارم . وقت آن رسیده که کمی به حاشیه رفته و متفقا در اینمورد به تلخیصی از وضع او مرور کنیم :

اولین باری که احسان نوری را ملاقات کردم ، مقارن وقتی بود که براساس طرح تحبیب کردها که از ابتدای تشکیل بخش مستقل و خاصی بنام " بخش کردستان " در ساواک ، از کرمان به تهران منتقل و در يك اطاقی از منزل يك سرهنگ هوانی در خیابان وصال شیرازی اقامت کرده بود. این طرح که مورد حمایت و تقویت رئیس بلاواسطه ام سرهنگ دکتر پاشانی بود اثرات بسیار مفیدی دربرداشت که در جای خود بطور مشروح بآن اشاره خواهم کرد. بدون شرح و بسط از جزئیات کار باید متذکر شوم که براساس پرونده های موجود پناهندگان و تبعیدشدگان کُردزبان در شهربانی کل و همچنین بررسی پرونده های موجود در ساواک اطلاع حاصل شد که احسان نوری در کرمان است . تقاضا شد به تهران منتقل و در آن شهر اقامت نماید. روزی که بدیدنش رفتم خودم را با نام مستعار دکتر مجتهدی باو و همسرش یاشار خانم که ترك بود معرفی کردم . بهار ۱۳۲۷ بود. اگرچه از احسان نوری سنی گذشته بود معذالك با قدی بلند و شانه های پهن و چهره نسبتاً صاف ظاهرش با سنش نمیخواند. اما همسرش که حداقل ده سال از او جوانتر بود با جثه ای كوچك و ظریف كاملاً خسته و شكسته بنظر میرسید. معلوم بود سختی ها و مشقات روزگاران گذشته در او اثر بیشتری گذاشته است . درجه من سروان بود و خیلی از آنها جوانتر و شاداب تر بودم. ملتبس بودن به لباس غیرنظامی نمی توانست خلق و خو و حرکات نظامی را از من سلب کند. بهر رو از ملاقات یکدیگر بسیار خوشحال و مسرور بودیم . داستان اقدامات ساواک را بمنظور انتقال او و دو نفر درجه دار همراهش که در موقع پناهندگی به ایران در معیت او ولی بطور جداگانه زندگی می کردند از کرمان به تهران را برای او شرح دادم . یاشار چهره اش نشان میداد که خیلی خوشحال و از خانواده های متوسط ترکیه بود. از شدت خوشحالی در

ضمن شرح من چند بار بگریه افتاد و مرتباً " مرا و پادشاه ایران را دعا میکرد . من باو یادآور شدم که کار مهمی انجام نشده اگر مدت مدیدی در خارج از تهران بوده اند طبق مقررات و برحسب ضرورت و تقاضای دولت ترکیه از مقامات وقت دولت ایران بوده است . من هم طبق آنچه که خوانده و یا از کردها شنیده بودم او را احسان نوری پاشا که پاشا همان مفهوم ژنرال را در ارتش ترکیه میداد ، مینامیدم .

احسان نوری اظهار داشت : مقارن تشکیل سازمان نظامی " جمعیت خویبون " سروان ارتش بوده ، متولد شهر کوچک جُبران از توابع بدلیس است . به همین سبب نام فامیل او جبرانی است . چون در طول مدت خدمت در ارتش در مناطق مختلف کردنشین ترکیه انجام وظیفه کرده و باکثر مناطق آشنائی داشته ، از این نظر به سمت مسئول شاخه نظامی " خویبون " تعیین شده است . قبل از پیوستن به " خویبون " او و گروهان ابوابجمعی او دسته جمعی از قسمت خود جدا و بنای نافرمانی را گذاشته اند . در جلسه کنفرانس بیروت که با شرکت سران کرد تشکیل گردیده بود موفق به حضور نشده غیاباً" تصمیم بارجاع فرماندهی امور نظامی باو گرفته شده است .

از مصوّبات کنفرانس بیروت کاملاً" مطلع بود . در مسئله سیاسی و روش کردها نسبت به ایران همان حالت حسن نیت و داشتن ارتباط حسنه بوده که اعضای کنفرانس متفقاً" نظر مساعد داشته اند . احسان نوری در آن موقع بیش از پنجاه و پنج سال داشت . از سلامتی و صحت جسمانی کاملاً" بهره مند بود و برخلاف یاشار همسرش که اغلب ناراحتی هائی داشت و به دکتر مراجعه میکرد ، او هیچگونه احتیاجی برارجمه به پزشك نداشت . یاشار دو برادر پزشك داشت که یکی از آنها با درجه سرهنگی در ارتش ترکیه خدمت میکرد و دیگری غیرنظامی بود و به طبابت آزاد اشتغال داشت .





آگاهی داشتیم وادار و حتی المقدور سعی میکردیم که تلفات کمتری بدهیم . وقتی نیروهای ترکیه بخاک ایران وارد و ما را دور زدند ، در محاصره قرار گرفته اکثرا" به شکاف کوهها یا غارها پناه میبردیم . نیروهای ترك درب غارها را مسدود میکردند و در لحظه های آخر چند تیر توپخانه کوهستانی به داخل غار آتش میکردند و به سراغ محل های دیگر میرفتند . از لحظه ای که با گروهان خود قصد ترمز و نافرمانی داشتیم ، یاشار همسرم همراه من بود . هرچه باو اصرار میکردم که به استانبول برود و به خانواده اش ملحق شود گوشش باین حرفها بدهکار نبود . در کوه ، در سربالائنها ، در سراسیبی ها ، در گرسنگی ، در سختی و مشقت یار و یاورم بود . تنها زن قهرمان ترکیه است ، اگرچه گاه و گداری ممکن است قهرمانی در بین مردان ترك پیدا شود ، ولی در طول تاریخ شش قرن و نیمی تأسیس دولت عثمانی هیچگاه شیرزنی نداشته اند . همیشه تأسفم برای او این بوده و حالا هم هست که چرا کُرد نبوده و با همه عشق و علاقه ای که باو داشته و دارم هیچوقت از احساس چنین تأسفی فارغ و راحت نبوده ام . نیروی ما تارومار شد . یا کشته ، یا اسیر و یا فرار کردند . اطلاع داشتیم که از ابتدای شروع عملیات نظامی وسیله نیروهای ترك ، ستون نظامی از طرف دولت ایران در طول مناطق مرز مقابل مستقر و از ورود کردهای فراری بداخل ایران جلوگیری ، و اغلب اگر دستگیر میشدند آنها را از مرز بداخل ترکیه عودت میدادند . ما دشمنی یا رقابت یا چشم هم چشمی از دولت ایران نسبت به ترکها احساس نکردیم . کاملاً" برای ما مسلم بود که طبق يك طرح مشترکی بین ایران و ترکیه و عراق دست به عملیات نظامی زده شده است . من چاره ای جز پناهندگی به ایران نداشتم . وسیله یکی از گروهبانهای خود برای فرمانده ستون نظامی ایران پیام فرستادم . اظهار داشته بود که صبر کند تا از تبریز و تهران ستوال

شود. اگر موافقت شد مراتب را اعلام خواهد کرد. قرار گذاشته بود دو هفته بعد برای جواب مراجعه شود. یشار مریض بود، از تب میسخت. بغیر از دوا و درمان کُردی وسائل پزشکی دیگری در اختیار نداشتیم.

باو گفتم: با يك گروهان سرباز و بعدها ممکن است يك يا دو هزار نفر کُرد که از سایر نقاط به شما ملحق شده باشند، بدون يك مرکز لجستیکی که بصورت مدام نیروی شما را تقویت کند و اتکاء به يك مبدأ و مقصدی که در تنگنا بتواند بشما کمک کند چگونه دست به چنین کار عظیمی زدید؟

گفت: من در کنفرانس بیروت نبودم. آنچه که صورت جلسه یا پیغام فرستاده بودند، وعده و وعید و حرفهای خیلی خوبی زده شده بود. منتها در عمل دیدم که تصمیم بی موردی گرفته اند. من قبل از شروع عملیات تمام مسائل را با فرستادگان آنها در میان گذاشتم. معایب و نواقص و مشکلات کار را بآنها گوشزد کردم و میدانستم کار و مسئله ما راه حل نظامی ندارد، باید بدنبال يك راه حل سیاسی رفت. کمااینکه من شخصا با نمایندگان دولت ترکیه وارد مذاکره شدم و تا حدودی موفقیت هائی بدست آمد. ترکها وعده کردند که اگر بکار خود برگردم بلافاصله بدرجه سرگردی نائل و تمام حقوق عقب مانده خود و افسران و درجه داران فراری را خواهند پرداخت. عفو عمومی خواهند داد مشروط بر اینکه سلاح خود را تحویل دهیم. ترکها تَخْلُوقُ عِقْبًا مَانِدَةً خُودٍ وَ اَفْسِرَانٍ وَ دَرَجَهٍ دَارَانِ فِرَارِي رَا خَوَاهَنْدِ پَرْدَاخْت. عفو عمومی خواهند داد مشروط بر اینکه سلاح خود را تحویل دهیم. ترکها تَخْلُوقُ عِقْبًا مَانِدَةً خُودٍ وَ اَفْسِرَانٍ وَ دَرَجَهٍ دَارَانِ فِرَارِي رَا خَوَاهَنْدِ پَرْدَاخْت. عفو عمومی خواهند داد مشروط بر اینکه سلاح خود را تحویل دهیم. ترکها تَخْلُوقُ عِقْبًا مَانِدَةً خُودٍ وَ اَفْسِرَانٍ وَ دَرَجَهٍ دَارَانِ فِرَارِي رَا خَوَاهَنْدِ پَرْدَاخْت. عفو عمومی خواهند داد مشروط بر اینکه سلاح خود را تحویل دهیم. ترکها تَخْلُوقُ عِقْبًا مَانِدَةً خُودٍ وَ اَفْسِرَانٍ وَ دَرَجَهٍ دَارَانِ فِرَارِي رَا خَوَاهَنْدِ پَرْدَاخْت. عفو عمومی خواهند داد مشروط بر اینکه سلاح خود را تحویل دهیم. ترکها تَخْلُوقُ عِقْبًا مَانِدَةً خُودٍ وَ اَفْسِرَانٍ وَ دَرَجَهٍ دَارَانِ فِرَارِي رَا خَوَاهَنْدِ پَرْدَاخْت.



احسان نوری گفت : من و یشار باتفاق يك استوار که سرگروهبان گروهانم بود و دو گروهبان و يك خانواده کُرد از مرز گذشته به اولین پاسگاه مرزی ایران وارد شدیم . با دو اسب و يك قاطر خود را به ماکو رساندیم . بمناسبت مریضی یشار يك هفته در ماکو ماندیم . بعداً به تهران و پس از بازجوییها و تحقیقات زیاد در شهربانی ، ما را به یزد فرستادند . شرح جزئیات مسافرت و اقامت و نحوه برخورد مأمورین شهربانی ضروری نیست . منتها سه نفر که در يك اطاق آنهم در یزد و با ماهی بیست و چهار تومان واقعا شرح و بسطی ندارد . تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

بعد از ۵ سال زندگی در یزد ، به کرمان منتقل و تا موقعیکه ساواک طبق طرح تحبیب کردها احسان نوری جبرانی را شناخت ، به تهران احضار و رحل اقامت افکند . يك آپارتمان با سه اطاق مقابل بیمارستان هزار تختخوابی اجاره و با ماهی هزار تومان برای مخارج زندگی در اختیار « فرماندهی سابق نیروی نظامی خویبون » در سلسله جبال سر بفلک کشیده آارات گذاشته شد . استوار و دو گروهبان بعد از یکسال اقامت در یزد با اجازه احسان نوری تقاضای مراجعت به کشورشان می کنند که مورد قبول واقع و با ابلاغ عفو آنها به دولت ایران ، در مرز بازرگان بمستولین مرزی ترکیه تحویل شدند . خانزاده یا شوکت بیگ در کرمان متاهل گردیده ، در موقع انتقال به تهران صاحب دو فرزند پسر و دختر بود . متأسفانه یا خوشبختانه احسان نوری از یشار صاحب فرزندی نشده بود . يك دکتر دندانساز کُردزبان باشخصیت و خیرخواه بنام دکتر شیرازی دختر بچه یتیمی را از مهاباد برای خدمت آندو آورد که او را به فرزندی خود قبول کردند . زهرا باندازه ای زحمت کش و مطیع و اصالت داشت که احسان نوری و همسرش در طول حداقل بیست و پنج سال یکبار برای نمونه از او رنجشی پیدا نکردند .

نطفه پاك بيايد كه شود طالب فيض

ورنه هر سنگ و گلي لولو مرجان نشود

احسان نوری جبرانی در مدت اقامت در تهران اجازه یافت که دو کتاب « ریشه نژادی کرد» و « قیام آرات » را بنویسد و منتشر کند. در يك یا دو کنفرانس کردها در پایتخت کشورهای اروپایی شرکت کرد. کلیه اعضاء کنفرانس که از سازمانهای سیاسی مخفی و آشکار در کشورهای محل اقامت آنها هم چنین شخصیت های بین المللی طرفدار مسئله کردستان ، نمایندگان جراند و رادیو و تلویزیونهای اروپا و آمریکا بااحترام احسان نوری بپا خاسته و از قهرمانیها و شجاعت و خدمت او به کرد و کردستان ابراز احساسات بی سابقه کردند، و تجلیل فوق العاده بعمل آوردند. در اینگونه فعالیت ها که فقط بعنوان ناظر حضور بهم میرسائید و یا اینکه در کتب خود در نهایت بی طرفی و بدون اظهارنظر مخالفی نسبت به دولت ترکیه منتشر میکرد، اغلب اوقات سفارت ترکیه در تهران نسبت بآنها معترض و همیشه گله گذار بودند. یشار همسر احسان نوری هیچوقت تقاضای پناهندگی نکرد و تا آخر عمر به تابعیت ترکیه باقی ماند. احسان نوری عکس دوران جوانی را در قایبی جای داده بود که روی سر او نقش پرچم کردستان و آرم آن نصب شده بود. ترکها از این موضوع اطلاع حاصل کرده بدون آنکه بصورت کتبی مطالبی بنویسند، نماینده سازمان اطلاعاتی آنها ( میت ) موضوع را بااطلاع تیمسار سرلشگر پاکروان رئیس وقت ساواک رسانده بود. وقتی آن شهید زنده یاد از من سنوال کرد، مسئله را تائید کردم و متذکر شدم ترکها به هیچوجه حق اظهارنظر در اینمورد ندارند. احسان نوری پناهنده سیاسی و مشمول قوانین بین المللی پناهندگی سیاسی است . وجود نقش پرچم کردستان در قاب عکس او کوچکترین تاثیری نه در وضع او دارد و نه آنکه بما لطمه ای وارد میسازد.

شخصیتی است که بگذشته های خود مفتخر و مباهی است و از داروندار دنیا همین را دارد و بآن عشق میورزد. اصولاً در شان دولت ایران و یا ساواک نیست که چنین مطلبی را عنوان و از او خواسته شود که پرچم و آرم قاب شده را از اطاقش بردارد. مرحوم پاکروان حرفهایم را تأیید کرد. عکس و تصویر مذکور هنوز هم موجود است، علت آن بعد خواهد آمد.

احسان نوری و یشار با دختر خوانده شان زندگی راحت و آرامی داشتند. کردها با خانواده هایشان بدیدن آنها میرفتند. از ملاقات و مذاکرات با آنها خیلی خوشحال و مسرور بودند. ما هم هیچ محدودیتی برای آنها قائل نبودیم. حتی همسرش با بستگانش در ترکیه مکاتبه میکرد و از حال و احوال همدیگر باخبر میشدند. آنقدر بآنها اطمینان داشتیم که حتی یکبار هم نامه او کنترل نشد. صداقت و صفا و بزرگ منشی و علو طبع آنها جزو عوامل بازدارنده هرکسی بود که قصد ایجاد مشکلاتی برای آنها داشت. بهر رو، موقعیکه از ارتش و از طریق ساواک به شهربانی مأمور و تصدی رئیس اداره کل اطلاعات شهربانی را عهده دار بودم، تنگ غروب روز بیست و نهم اسفندماه ۱۳۵۵ هنوز در دفترم مشغول کار بودم. هر آری نژادی در هر نقطه ای از جهان در تدارک و تهیه وسایل برگزاری عید نوروز بود. کردها که از اصیل ترین قوم آری هستند این عید ملی را در همه جای جهان در نهایت علاقمندی و بصورت باشکوهی برگزار می کنند. جز کردهای دربند و زیر ستم ترکها و عربها که از بریانی این مراسم دیرینه محروم هستند. در عراق حتی در زمان رژیم پادشاهی و سوریه از چند ماه قبل دستورات موگدی در عدم برگزاری نوروز به مسئولان محلی و بالنتیجه کردها صادر میشد، ولی گوش شنوا، بهرترتیبی بود و حالا هم که هست حتی با روشن کردن چند چراغ در يك اطاق رسم و سنت خود را بجا میآورند. فقط ساکنان کردستان

در ترکیه از این نعمت محروم و در نهایت شدت و حدت مأمورین از انجام مراسم نوروز جلوگیری می کنند. دشمنی و خصومت ، حسادت و کینه توزی ترکها نسبت به همه ایرانیان خاصه کردها تازگی ندارد ، قرنهایست که جزو عادت ثانوی آنها شده است . بهر رو ، احسان نوری و یشار بیش از حد قدرت و توانائی خود در تهیه و تدارک و بالاخره بزرگداشت چنین جشن ملی کوشش و فعالیت میکردند . یشار يك کدبانوی تمام عیار بود . خیاطی ، گلدوزی ، آشپزی ، شیرینی پزی ووو از جمله هنرهای این خانم بزرگ منش بود . بقول احسان نوری حیف که او ترك بود . تقریبا " يك هفته ای مشغول پذیرائی از کرد و فارس و ترك و عرب تازی بودند . مترصد بودم که کارهایم را تمام کنم و بسنزم بروم مگر نه اینکه میباید آتش افروزی کنیم و از روی آتش بپریم . بسرخي و شادابی آتش را برای خود خواستار و زردی و کسالت خود را بآن هدیه کنیم ؟! تلفن زنگ زد . گوشی را برداشتم . صدای یشار بود . با زبان فارسی لهجه دار شیرینش و در حالت گریه گفت : "دکتر جان ( با گذشت بیست سال دوستی و آمدورفت و بالاخره شکستن حفاظت و آشنا شدن با نام و نام فامیلی ، شغل و کار و بالاخره همه خصوصیاتم باز هم مرا دکتر صدا میکردند . عادت شده بود . گاهی که از آنها میخواستم که نام اصلی مرا صدا کنند ، می گفتند راه دستشان نیست ) دکتر جان ، احسان تصادف کرده ، بردند بیمارستان سینا . دکتر جان قربانت بروم ، دستم بدامنت فورا" خودت را برسان ، بسر احسان من چیزی نیاید ."

از او سؤال کردم : تصادف با چه ، چطور و در کجا؟ جواب داد در همین نزدیکی منزلان ، درست در سه راهی جلو بیمارستان ، میخوایسته از يك طرف خیابان به طرف دیگر برود که يك موتور سیکلتی با او تصادف و موتورسیکلت سوار فراری شده است . گفتم : چرا خودت به بیمارستان



نرفتی ؟ جواب داد: رفتم، راهم ندادند. باو اطمینان دادم که فوراً به بیمارستان عزیمت و ماشین خود را برای آوردن او به بیمارستان به خانه اش خواهم فرستاد. وقتی به بالای سر احسان رسیدم، دیدم در حالت اغماست و سیم های متعدد از دستگاههای مختلف به بدن او وصل است. از یکی دو پزشک که بر بالینش بودند حالش را پرسیدم. دکتري که رئیس بخش بود و اتفاقی برای بازدید آمده بود، با پزشک نگهبان هردو جواب دادند: آنچه که از ما ساخته باشد و امکان داشته باشیم انجام خواهیم داد، بقیه اش بدست پروردگار است. صدمه وارده به سر و کتف راستش بود. دفعتاً چشم به انگشتر ازدواجی که در دستش بود و دست بی حس و بی جان او در کنارش بود، افتاد. هم از جواب دکترها و هم از دیدن انگشتر و گذشتن برق آسا تمام خاطرات بیست ساله و از جمله موضوع انگشتری که یکبار راجع بآن صحبت کرده بودیم، گریه ام گرفت. سردار رشید، نامور مرد شجاع و دلیر، و بالاخره انسان با مهر و عطوفتی که نامش زبازد خاص و عام بود، مانند مرده ای بی حرکت در درازای تختخواب آرمیده بود. سپرده بودم هر وقت یشار آمد به اطاق احسان، نامی که روزی هزار بار بر زبان میراند و به صاحب نام و خود نام عشق میورزید. عشق پاک و عمیق و بی آایشی که تا لحظه فرا رسیدن مرگ در کوهستانهای آزارات از کنار معشوقش دور نشد و در دو تب جسمی و روحی: یکی تب مریض بودنش و دیگری تب عشق به احسان میسوخت. از پزشکان حاضر خواهش کردم که در موقع رسیدن یشار باو امیدواری بدهند که آسیب وارده به احسان اهمیت چندانی ندارد و با پناه خصلن لیسوخلت: از گزرتان حاضر خواهش کردم که در موقع رسیدن یشار باو امیدواری بدهند که آسیب وارده به احسان اهمیت چندانی ندارد و با پناه خصلن لیسوخلت: از گزرتان حاضر خواهش کردم که در موقع رسیدن یشار باو امیدواری بدهند که آسیب وارده به احسان اهمیت چندانی ندارد و با پناه خصلن لیسوخلت: از گزرتان حاضر خواهش کردم که در موقع رسیدن یشار

۱۶۵

را میدانستم فکر کردم دچار سخته قلبی شده است . با کمک دیگران آه ، ا

۱۶۵

را میدانستم فکر کردم دچار سخته قلبی شده است . با کمک دیگران آه ، ا

۱۶۵

را میدانستم فکر کردم دچار سخته قلبی شده است . با کمک دیگران آه ، ا

۱۶۵

را میدانستم فکر کردم دچار سخته قلبی شده است . با کمک دیگران آه ، ا

۱۶۵

را میدانستم فکر کردم دچار سخته قلبی شده است . با کمک دیگران آه ، ا

۱۶۵

را میدانستم فکر کردم دچار سخته قلبی شده است . با کمک دیگران آه ، ا

۱۶۵

را میدانستم فکر کردم دچار سخته قلبی شده است . با کمک دیگران آه ، ا

۱۶۵

را میدانستم فکر کردم دچار سخته قلبی شده است . با کمک دیگران آه ، ا

۱۶۵

را میدانستم فکر کردم دچار سخته قلبی شده است . با کمک دیگران آه ، ا

۱۶۵

را میدانستم فکر کردم دچار سخته قلبی شده است . با کمک دیگران آه ، ا

۱۶۵

که سه راهی را بخوبی میتوانستم به بینم، خبری نیاftم. اما سر راه شلوغ بود و جمعیتی ایستاده بودند. مجدداً باطاق برگشتم و نشستم. زنگ منزل بصدا درآمد. پسر دکانداری بود که احسان از او خرید کرده بود. عادت زهراست قبل از باز کردن از تراس سری به بیرون می کشد بعد از اطلاع از هویت زنده زنگ درب را باز می کند. پسر دکاندار همان پائین به زهرا می گوید احسان بیگ با یک موتور تصادف کرد، آمبولانس بیمارستان را آوردیم و فرستادیم بیمارستان سینا. ناراحت نباشید چیزی نشده فقط خواستم بشما اطلاع بدهم. ما هر دو تا شروع کردیم به توی سر خود زدن و گریه کردن. به زهرا گفتم مراقب باش تا بروم از دکاندار جریان را سنوال کنم. دکاندار و چند نفری که هنوز ایستاده بودند، اظهار داشتند: چیز مهمی نبود، احسان بیگ از آنطرف خیابان میخواست باینطرف بیاید که غفلتاً یک موتور سوار با او تصادف کرد. احسان بیگ زمین خورد کسی پشت سرش زخمی شده بود. تلفن کردیم فوراً آمبولانس آمد و خودش سوار شد و بردند به بیمارستان سینا برای زخم بندی. بمنزل برگشتم. جریان را به زهرا گفتم و باو سفارش کردم که در منزل مانده و در را بروی احدی باز نکند تا به بیمارستان بروم. بمحض آمدن جلو در تاکسی پیدا شد و مرا به بیمارستان رساند. ولی هرچه اصرار کردم نگذاشتند او را به بینم. من چون به مقررات آشنائی نداشتم بناچار بمنزل مراجعت و بلافاصله به شما تلفن کردم. ضمن دلداری مجدد و دادن امید فراوان باو قول دادم تا نصف شب چندین بار از بیمارستان حال احسان رامیپرسم و باو خبر میدهم. از یشار خداحافظی کرده و بطرف منزل رftم. ضمن اینکه یکی دوبار آتش بازی شده بود ولی قسمتی مرا هم نگهداشته بودند. از روی آتش پریدم و از آتش که از عناصر مقدس و در پیشگاه خداوند قدر و منزلتی دارد استمداد طلبیدم که شفای عاجل احسان را از

خداوند خواستار شود.

بهر رو میدانستم که احسان دیگر آن احسان نمیشود. ولی برای دلشغولی خود و هم دلخوشی یشار یکی دو بار به بیمارستان تلفن کردم. جواب همان بود که بر سر بالین او بمن داده بودند. ولی من امیدواری بیشتری به یشار دادم. از نیمه شب که گذشت دیگر به بیمارستان و به یشار تلفن نکردم. اما از پزشك نکهبان خواهش کردم در هر ساعتی از شب اگر احتیاجی بمن داشت و یا اتفاق خوب یا بدی افتاد بمن خبر بدهد. دکتر وجدان حرفه ای بیدار نکهبان، ساعت ۴ صبح بمن زنگ زد. میدانستم چه میخواهد بگوید. او هم همان را گفت که من از قبل میدانستم. دکتر اظهار تاسف کرد. من از او سپاسگزاری کردم و گوشی تلفن را روی تلفن گذاشتم. روی تختخوابم نشستم و بفکر فرو رفتم. مجدداً "در يك لحظه خاطرات آشنایی و دوستی بیست ساله از فکرم گذشت. بیاد حلقه ازدواج هم افتادم. روزی به نهار منزل احسان مهمان بودم. دو نفر از دوستان دیگر هم بودند. صحبت از انگشتر و عقیق و غیره بود. احسان گفت که من پنجاه سال است این حلقه را در انگشت دارم برای یکبار از انگشتم درنیاورده ام. آنقدر مانده که در گوشت انگشتم فرو رفته و به هیچ وجه امکان درآوردن آن نیست. یا باید انگشتم را ببرند یا به قلبم خنجر بزنند تا بتوانند حلقه را درآورند.

انگشتر عقیق پرنرنگی بر روی حلقه نقره ای در دست دیگرش بود. گفت این را هم در مأموریت یمن و هنگام تسلط عثمانیها به یمن خریده ام بیش از یکماهی نبود که با یشار ازدواج کرده بودم. مأموریت يك ماهه بود و در درجه ستوان یکمی هنوز آنرا دارم زیرا عقیق بسیار اصلی است و دوستش دارم. احسان نوری به زبان فارسی تسلط داشت و کتابها و مقالات خود را به فارسی مینوشت. به اشعار حافظ و سعدی مخصوصاً "نظامی گنجوی که مادرش

کرد بوده علاقه مفراطی داشت. در وصف عقیق و تعلق خاطرش به قهرمان زن خود گفت، مگر این قطعه شعر را نخوانده و یا نشنیده اید:

گویند کز عقیق شود رفع تشنگی  
حاشا بمن ، که معتقد این خبر شوم  
زیرا عقیق لب یار خویش را  
هرچند که میمکم، بخدا تشنه تر شوم

صبح اول فروردین ماه ۱۳۵۵ ( ۱۹۷۶ ) به جمشید امانی که از بدو استخدام در ساواک جزو همکاران صمیمی و صادق و از جمله دوستان پاکدل و بی آلایش من بود تلفن کردم و ضمن تبریک نوروزی خبر مرگ سردار کرد را باو دادم. بمنزل مرحوم احسان نوری پاشا رفتم. تحویل سال ساعت یک و نیم بعد از نصف شب بود. از یشار سنوال کردم که در تحویل سال بیدار بوده و دور هفت سین بآن زیبایی که چیده نشسته است یا نه؟ جواب داد: "خاک بر سر من بکنند که اگر بتوانم بدون احسان به چنین کاری مبادرت کنم. به بهانه خواب به رختخوابم رفتم ولی تا صبح بیدار ماندم. شروع کردم به صفری و کبری چیدن، و بالاخره آنچه که نمی باید می گفتم، گفتم. قبلاً به چند دوست خبر داده بودم که مقارن همان ساعتی که من بمنزل یشار میرسم آنها هم با همسرانشان بیایند. کم کم سروکله آنها پیدا شد و زنها را تنها گذاشتیم که تا میتوانند به سروکله خود بزنند و صورتهای خود را چنگ بزنند و خراش بدهند. قرار گذاشتیم که در روز سوم فروردینماه مراسم خاکسپاری را انجام بدهیم. قرار بر این شده بود که یک آرامگاه خانوادگی خریداری شود. متأسفانه حاضر نداشتند. مسئول بهشت زهرا یک محل بسیار مناسبی را برای خاک سپاری موقت در اختیار گذاشت که بمحض خاتمه چند دستگاه ساختمان

آرامگاه فوراً يك دستگاہ آنرا در اختیار بگذارد و جسد احسان را به آرامگاه ابدیش انتقال بدهیم. جنازه قبلاً به سردخانه بهشت زهرا منتقل شده بود. عده کثیری از کردهای مناطق مختلف کردستان و هم چنین پناهندگان کرد عراقی و عده دیگری از ایرانیان دوست و احباب صاحب عزا با تشریفات خاص و سخنرانی چند نفر از یاران و دوستان، سردار بزرگ و مرد نامدار و مشهور به شجاعت و صفا و صمیمیت و صداقت و یکرنگی و عاشق کُرد و کردستان و همسر قهرمانش که در طول مدت مدیدی در همه سختی ها و مشقت ها، دربدری و سرگردانی همسر و هم بالین و یار و یاورش بود بخاک سرد و تیره سپردیم. خاکی که هراندازه سرد بود از کوهستانهای همواره پربرف سردتر نبود و از چهره های غضبناک و سهمناک ترکها تیره و تارتر نبود.

من برای ادامه تحصیلات حقوقی عزم سفر به ینگه دنیا کردم، که انقلاب ایران به ثمر رسید. بعلت اشتغال به تحصیل و سایر اموری که در کتب دیگری بطور مفصل شرح داده ام، موفق به بازگشت بایران نشدم. یکی دو بار به یشار تلفن کردم. از حال و وضعش سنوال کردم. خوب بود و شکرگذار، و از من هم خیلی راضی. در سفری که به ترکیه کردم با يك دوست هم زبان و مهربان و صمیمی و وفادار خود برخورد و ملاقاتی دست داد. از حال و احوال یشار پرسیدم. خبر مرگ او را بمن داد. خیلی متأثر و متالم شدم. لحظه ای بفکر فرو رفتم. بدوستم گفتم: دنیا را می بینی. او با همه درد و محنت و رنج غربت در تربت پاک میهن من ایران بخاک سپرده شده که غیر از فکر احسان آنی از فکر وطنش و مولدش استانبول غافل نبود. و من در خاک عزیز او با یکدنیا ناراحتی مخصوصاً گرفتاری هم میهنان قهرمانم در جنگ تحویلی عرب لاشخوار قرن زانوی غم در بغل گرفته و نمیدانم کی و کجا و چه خاکی بالاخره من را در برمیگیرد. روانش شاد که در پاک تربت ایرانزمین غنوده است.

قسمت نگر که کشته شمشیر عشق، یافت  
مرگی که، زندگان بآن آرزو کنند

بروایت دوستم، زهرا دختر خوانده قهرمانان نامدار صاحب داروندار  
آنها که نداریش به داریش میچربید شده و با یک مرد مهابادی ازدواج کرده و  
به همان شهریکه از آنجا برای همدمی و خدمت پدر و مادر خوانده آورده  
بودند مراجعت کرده است. بمناسبت خدمتی که این آزاده دختر کرد تا لحظه  
مرگ آنها در نهایت شرافت و صمیمیت و صداقت و صفا متحمل شده است از  
خداوند بزرگ سلامتی و سعادت و موفقیت و پیروزی او و همسر و فرزندانش  
را خواستارم.

روانشان همواره شاد، یادشان همیشه گرمی، رهروانشان افزون و  
نامشان با نام همه فرزندان دلاور و فداکار کرد و ملت بزرگ ایران و ایرانزمین  
همواره زنده و جاوید باد.

### مقاومت مردمی « درسیم »

«گندال نژان» مسئول انستیتیوی کرد در پاریس در کتاب « کردها و  
کردستان » که با هدایت و نظارت «ژرار شالیاند» و چند نفر محقق و مطلع  
دیگر به فرانسه تألیف و در پاریس چاپ و منتشر شده است می نویسد:

«درسیم» منطقه ای است کوهستانی و صعب العبور در کردستان  
شمالی؛ به همین علت نفوذ و تسلط چک و متعزز شده آنها نمی نویسند:

«درسیم» منطقه ای است کوهستانی و صعب العبور در کردستان  
شمالی؛ به همین علت نفوذ و تسلط چک و متعزز شده آنها نمی نویسند:

«درسیم» منطقه ای است کوهستانی و صعب العبور در کردستان  
شمالی؛ به همین علت نفوذ و تسلط چک و متعزز شده آنها نمی نویسند:

داده بود نشدند. به همین علت در جنگهای روس و ترك ، جنگ جهانی اول و بالاخره جنگهای استقلال تركیه شركت نکردند. در مجلس دارای پنج نماینده بود. با اینحال درسیم یکی از مراکز جنبش های مسلحانه در كردستان بوده، از این رو حکومت آنکارا که بطور جدی برنامه تسلط کامل بر كردستان را تعقیب میکرد، تصمیم گرفت به آخرین قلعه مستحکم مقاومت كردستان طبق مصوبات سال ۱۹۲۲ که جزو منطقه ای از كردستان بود و میبایستی از سکنه بکلی تخلیه گردد، حمله ور شود.

محاصره نظامی "درسیم" در سال ۱۹۲۶ با اعلام حکومت نظامی آغاز شد. فرماندار نظامی بنام ژنرال "آلپ دوغان" بلافاصله به ایجاد راههای نظامی و استقرار مراکز و پادگانها پرداخت. طی اعلامیه ای خواستار تحویل دوپست هزار قبضه تفنگ از سوی مردم منطقه درسیم شد. اعلامیه ها با پروازهای دائمی و منظم هواپیماها بر فراز منطقه، توأم با ایجاد رعب و ترس پخش میشد.

مردم درسیم از سرنوشت سایر مناطق كردستان، سرکوبهای خشونت آمیز، اعدامها و تبعیدهای دسته جمعی، مالیاتهای طاقت فرسا و کمرشکن، اعزاز به اردوگاههای کار اجباری جهت ایجاد راهها و بناهای نظامی کاملاً اطلاع داشتند و می دانستند چنین مسائلی در انتظار آنها و نتیجه بهرحال نابودی و بربادرفتن زندگی آنهاست. بنابراین تصمیم به مقاومت و مبارزه تا آخرین نفر و آخرین نفس گرفتند.

ارتش تركیه دستور حرکت به نیروهای مستقر در مراکز درسیم صادر کرد. نخست وزیر، عصمت پاشا یا عصمت اینونو ( اینونو نام منطقه ای در

ارتش تركیه دستور حرکت به نیروهای مستقر در مراکز درسیم صادر کرد. نخست وزیر، عصمت پاشا یا عصمت اینونو ( اینونو نام منطقه ای در

ارتش تركیه دستور حرکت به نیروهای مستقر در مراکز درسیم صادر



کردستان شباهت ندارد. بنابراین درگیری قسمت های نیروی مستقر در منطقه را از بهار ۱۹۲۷ مورد تأیید قرار داد. همانطور که او گفته بود این جنگ شباهتی با سایر جنگهای کردستان نداشت زیرا: نه جبهه مشخصی وجود داشت و نه برخورد بین واحدهای بزرگ با نفرات زیاد دیده میشد. اما مردم که به حقانیت مقاومت و مبارزه خود ایمان داشتند، و گزینه حفظ حساسیت آنان را به هیجان آورده بود، در سراسر منطقه به يك جنگ شدید چریکی پرداخته، همه کوششهای ارتش ترك را باوجود استفاده وسیع از نیروی هوایی و گازهای سمی و آتش شدید توپخانه تا آخر سال ۱۹۲۷ عقیم گذاشتند.

سعید بدل بدنباله این واقعه می نویسد: " رهبری مقاومت مردمی در سیم را سید رضا شیخ عشیره " شیخ حسنان " واقع در غرب درسیم بعهده داشت. ترکها بعلت فصل زمستان دست به حيله و توطئه گری زدند. قبل از هر چیز باب مذاکره را باز گذاشتند. یکی از فرزندان سید رضا برای مذاکره به محل ستاد نیروهای ترك رفته بود. در بازگشت در يك کمینگاه مشترک عشایر خائن کرد و سربازان ترك او را بقتل رساندند ( همکاران محلی ارتش یا بااصلاح صحیح مزدوران و در کردی " جحش " نامیده میشوند. نویسنده این کتاب معتقد است هر نیروئی متشکل از کردهای مقیم کردستان خارج از سرزمین ایران، اعم از سازمانهای حزبی یا غیرحزبی در موقع جنگ برای پیروزی ایران، یا در موقع صلح برای رسیدن به هدفهای دیگر در جزء نیروهای ایرانی و در مقابل دشمن ایران همکاری کنند مانند خدمت بسرزمین آباء و اجدادی و ملت برادر و هم خون و هم نژاد آنهاست. مقابله با دو عنصر ترك و عرب که دشمن دیرینه ایرانزمین و ملت بزرگ ایران هستند، عمل آنها از جمله خدمات ارزنده آنها و انجام وظیفه انسانهای شرافتمند و اصیل بشمار میآید. حمایت و کمک متقابل ایرانیها از آنها در لحظات سخت و دقائق مصیبت

بار وظیفه هر فرد میهن پرست ایرانی است . کمالینکه در دهه گذشته خود ناظر و شاهد وفای به عهد ضمنی و انجام وظیفه صادقانه هر دو طرف بوده ایم. توضیح از نویسنده این کتاب .)

" پس از قتل نماینده کردها در مذاکرات، جنگ و زدوخورد مجدد با شدت و خشونت بیشتری آغاز گردید. ارتش ترکیه امکانات رزمی زمینی، زرهی و هوایی فوق العاده ای را در این عملیات بکار گرفت. اما مقاومت مردم درسیم چنان دلاورانه، متهورانه و قهرمانانه بود که هنوز هم افسانه های بسیاری در باره آن بر سر زبانهاست.

توطئه دیگر ترکها توسل به ایجاد اختلاف بین عشایر و قبایل کرد و ترورهای خانانان رهبران مقاومت بود که متأسفانه باید اقرار کرد از این جهت به موفقیت های بزرگی دست یافتند. بخصوص ترور " علی شیر" سیاستمدار، ادیب و شاعر مردمی، مغز نظامی مقاومت و دست راست " سید رضا" فرمانده نیروهای درسیم بدست یکی از برادرزاده های سید رضا که به مزدوری ترکها درآمده و ضربه بسیار بزرگی به جنبش مقاومت درسیم وارد ساخت. بناچار مقاومت با همان شدت و حدت خود همچنان ادامه یافت که در یک برخوردی سید رضا دستگیر گردید.

سید رضا در راه مبارزه کربلای بیابان در ۲۰ خرداد ۱۳۰۴ در یک برخوردی مقاومت با همان شدت و حدت خود همچنان ادامه یافت که در یک برخوردی سید رضا دستگیر گردید.

سید رضا در راه مبارزه کربلای بیابان در ۲۰ خرداد ۱۳۰۴ در یک برخوردی مقاومت با همان شدت و حدت خود همچنان ادامه یافت که در یک برخوردی سید رضا دستگیر گردید.

سید رضا در راه مبارزه کربلای بیابان در ۲۰ خرداد ۱۳۰۴ در یک برخوردی مقاومت با همان شدت و حدت خود همچنان ادامه یافت که در یک برخوردی سید رضا دستگیر گردید.

سید رضا در راه مبارزه کربلای بیابان در ۲۰ خرداد ۱۳۰۴ در یک برخوردی مقاومت با همان شدت و حدت خود همچنان ادامه یافت که در یک برخوردی

دارم و اکنون بدیگر شهدای کردستان می پیوندم. درسیم مغلوب میشود اما کردها و کردستان زنده خواهند ماند. جوانان کرد خوب میدانند که چگونه باید انتقام ما را بگیرند.

مقاومت مایوسانه مردم درسیم حتی پس از اعدام سید رضا نیز باوجود آنکه از یکسال قبل کاملاً در محاصره بودند و امکان دریافت هیچگونه کمکی از سایر مناطق کردستان نداشتند، تا اواخر تابستان سال بعد هنگامیکه آخرین فشنگ آنها پایان رسید، ادامه یافت. از همین موقع است که سرکوب وحشیانه ترکها ابعاد بی سابقه ای بخود گرفت. مردم درسیم را از خرد و کلان و ریز و درشت در غارهای متعدد کوهستانی انباشته و محبوس نمودند و پس از بستن راههای خروجی، زنده زنده در آتش سوزانده و یا در دود خفه کردند. همه جنگلهائی که محل پناهگاه فراریان بود به آتش کشیده شد بدون آنکه امکان بیرون آمدن به فردی از آنان داده شود. بیش از پنج هزار تن از زنان و دختران جوان کُرد برای اینکه بدست سربازان ترک نیفتند دسته جمعی خود را در رودخانه " مونزور" و دریاچه های منطقه درسیم غرق کردند. شماره قربانیان درسیم بطور کلی حدود چهل هزار نفر تخمین زده شده است. هر دو مولف به نوشتار دکتر نورالدین زازا در مورد تعداد دقیق تلفات و خسارات وارده به درسیم توجه داده اند. ( دکتر نورالدین زازا از اهالی درسیم بود که ابتدا به سوریه و سپس به لبنان مهاجرت کرده است. نویسنده این کتاب دکتر نورالدین زازا را هنگامیکه در لوزان ( سوئیس ) اقامت و به طبابت اشتغال داشت، با گرفتن تلفن و آدرس او از ممدوح سلیم از سران برجسته کردهای درسیم مقیم بیروت موفق بیدار شده است. از کردهای فهمیده و تحصیل کرده و دوراندیش و محافظه کار بود. چندین کتاب در باره مسائل مربوط به کرد و کردستان نوشته است. بعلت اشتغال به حرفه و هم چنین

مطالعات و تحقیقات و اضافه بر آنها نوشتن مقالات مختلف در باره کرد و کردستان دعوت نویسنده را به ایران نپذیرفت. خیلی علاقمند به مرحوم احسان نوری پاشا بود. با افکار خوبی که در دهه های چهل و پنجاه از اقدامات ایران در تحبيب اکراد و اتخاذ سياست پيوستگي بيشتري کرد با ناسيوناليزم ايران داشت، قول داد که در فرصت مناسب بايران سفر کند. ولی هيچگاه ايران را ندید و نویسنده موفق بديدار مجدد او نشد. دکتر نورالدین زازا در چند سال اخير فوت کرد. روانش شاد و يادش گرامي باد.

کندال نزان در ختم نوشته هایش می گوید: " در جریان سیزده سال قيام و مقاومت مسلحانه در کردستان ( ۱۹۲۵ - ۱۹۲۸ ) برطبق برآورد حزب کمونیست ترکیه نزدیک به يك ملیون و نیم از کردها یا بقتل رسیدند و یا به نقاط دوردست تبعید شدند. حکومت آنکارا تا سال ۱۹۵۰ در سراسر کردستان حکومت نظامی برقرار کرد و ورود خارجیان به مناطق واقع در شرق رودخانه فرات را تا سال ۱۹۶۵ ممنوع اعلام کرد. استعمال زبان کردی ممنوع و کلمات " کرد " و " کردستان " از فرهنگ لغات و کتابهای تاریخ حذف شدند. به جای " کردها " اصطلاح " ترکهای کوه نشین " معمول گردید. حکومت ترکیه برای تکمیل اتهامات وارده بعداً گفته است: " اگر درسیم برای مدت زمان بیشتری مقاومت میکرد، شورویها مصمم میشدند که به آنها کمک کنند".

همه این اقدامات توانست فقط مانع از بروز جنبش های مسلحانه دیگری بشود و لاغیر. ملت کرد در زیر فشار شدید و ستم بیرحمانه دولت و مأموران ترکیه توانستند هم چنان فرهنگ و زبان و سنن و عادات و آداب خود را حفظ کنند. از همان ایام و بعد از جنگهای آزارات و درسیم فرزندان کرد که بخارج از ترکیه پناه خواه شدند، در راه کسب دانش و ارتقاء افکار سیاسی خود نهایت تلاش را کردند. از راههای سیاسی در راه بدست آوردن حقوق ملی

و انسانی خود مبارزه کردند. مردمی که به حقوق طبیعی و انسانی خویش آگاهی دارند و برای احقاق آن مبارزه می کنند. هیچگاه از بین رفتنی نیستند، پیوسته موفق و پیروز و همواره زنده و جاوید خواهند ماند».

ارتشبد سابق حسین فردوست در کتاب دو جلدی خاطراتش که وسیله مرکز بررسیها و تحقیقات جمهوری اسلامی ویراستاری شده، در قسمت ابرقدرتها، خاورمیانه و ایران مینویسد:

« جمهوری ترکیه پس از جنگ اول جهانی و اضمحلال امپراطوری عثمانی ایجاد شد. انگلیس که در آن زمان یکه تاز جهان محسوب میشد، کمربند امنیتی در پیرامون شوروی ایجاد نمود و کمونیسم را به محاصره درآورد. در ایران رضا خان را به قدرت رساند و سلطنت پهلوی را ایجاد کرد، در لهستان مارشال پیلسودکی را رئیس جمهور و دیکتاتور نظامی نمود و در ترکیه مصطفی کمال را سر کار آورد. آتاتورك زمانی که قدرت را بدست گرفت سرتیپ ارتش بود و فرماندهی يك لشکر را به عهده داشت. او پس از به قدرت رسیدن به اقداماتی دست زد که مشابه آن توسط رضا خان اجرا شد، مانند مبارزه علیه روحانیون مسلمان، کشف حجاب، اجباری کردن پوشیدن لباس اروپائی و مجموعه اقداماتی که ترکیه را از نظر ظاهر به يك کشور اروپائی تبدیل میکرد. آتاتورك نیز مانند رضا خان به سرکوب عشایر دست زد، به قتل عام عشایر کرد در ترکیه پرداخت، استعمال نام کرد را ممنوع کرد، و عنوان جدید « ترکهای کوهستانی » را به کردها داد! آتاتورك يك نظامی بود و نه يك سیاستمدار. در کنار او فردی بنام عصمت اینونو قرار داشت که در زمان جنگ با یونانیها رئیس ستاد نیروهای تحت فرمان آتاتورك بود. انگلیس ها او را از همان زمان در کنار آتاتورك قرار داده بودند تا راهنمای او باشد. تشخیص انگلیس ها این بود که مصطفی کمال بدون اینونو

۱۷۷

مرتکب اشتباهات بزرگ خواهد شد. انونو فرد حسور اما سیاستمدار زیرک.

۱۷۷

مرتکب اشتباهات بزرگ خواهد شد. انونو فرد حسور اما سیاستمدار زیرک.

۱۷۷

مرتکب اشتباهات بزرگ خواهد شد. انونو فرد حسور اما سیاستمدار زیرک.

۱۷۷

مرتکب اشتباهات بزرگ خواهد شد. انونو فرد حسور اما سیاستمدار زیرک.

۱۷۷

مرتکب اشتباهات بزرگ خواهد شد. انونو فرد حسور اما سیاستمدار زیرک.

۱۷۷

مرتکب اشتباهات بزرگ خواهد شد. انونو فرد حسور اما سیاستمدار زیرک.

۱۷۷

مرتکب اشتباهات بزرگ خواهد شد. انونو فرد حسور اما سیاستمدار زیرک.

۱۷۷

مرتکب اشتباهات بزرگ خواهد شد. انونو فرد حسور اما سیاستمدار زیرک.

۱۷۷

مرتکب اشتباهات بزرگ خواهد شد. انونو فرد حسور اما سیاستمدار زیرک.

۱۷۷

مرتکب اشتباهات بزرگ خواهد شد. انونو فرد حسور اما سیاستمدار زیرک.

۱۷۷

محکم کنند و لذا فیصل پسر حسین شریف مکه را به سلطنت عراق نشانندند و برادر او به نام عبدالله را شاه اردن کردند. ملک عبدالله پدر بزرگ ملک حسین، شاه کنونی اردن بود - طلال بن فیصل پدر ملک حسین در مدت پادشاهی بر اردن نظر مساعدی به انگلیس ها نداشت و بعلت احساسات شدید میهنی و ملت خواهی زیر بار دستورات انگلیس ها نمیرفت، به این علت متهم به داشتن عارضه مغزی شد و برای معالجه و بهبودی به یکی از بیمارستانهای سویس اعزام و تا آخر عمر بحال تبعید در سویس بزندگی ادامه داد. هنوز بیش از یکماه نگذشته بود که حسین که بتازگی دانشکده افسری انگلستان را بی پایان رسانده بود به پادشاهی برگزیده شد. نویسنده یکبار بمناسبتی که در کتاب اسرار بستن قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره آمده با ملک حسین پادشاه اردن ملاقات داشته ام. پادشاهی است رئوف، مجرب، جسور و شجاع، باگذشت زمان و تصدتی مسئولیتی در اردن که منطقه ای کوچک ولی حساس و مهم، تجارب سیاسی بالارزشی اندوخته است. یکبار یکی از واحدهای ارتش اردن گویا یک تیپ زرهی بوده، قیام می کنند. به ملک حسین خبر میرسد. فوراً لباس نظامی به تن کرده، یکه و تنها به پادگان زرهی متمرّد و عصیان زده وارد میشود. همه را بدور خود میخواند. با صدای بلند و فریاد آسا خطاب به افسران و درجه داران و سربازان می گوید: چه میخواهید بکنید؟ چرا باینکار دست زده اید؟ میخواهید ملک و ملت خود را دچار بدبختی و بیچارگی کنید؟ من با شماها هستم، من برای خواسته ها و تیات و اهداف شماها در کنارتان میمانم... بیایید همه با هم آنچه که مورد نیاز است بخواهیم. آرامش و صلح و امنیت و راحتی ملت اردن را فدای خواسته های جزئی خود نکنیم. با همه حرفهای شما موافقم و آنچه خواست شماست همان را عمل می کنم. افسران، درجه داران و سربازان همه به سلامتی او هورا می کشند، هرکس

برای بوسیدن او بر دیگری سبقت می جوید.

برو قوی باش اگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

توضیح از نویسنده این کتاب (۱).

بدین ترتیب انگلیس ها قصد داشتند که بخش مهمی از دنیای عرب

(عراق، اردن و سوریه) را وسیله خانواده هاشمی حجاز اداره کنند. در بخش

دیگ سبب: حجاز: خانواده سعید. ا. که قبیل: خانواده هاشمی حجاز.

بدین ترتیب انگلیس ها قصد داشتند که بخش مهمی از دنیای عرب

(عراق، اردن و سوریه) را وسیله خانواده هاشمی حجاز اداره کنند. در بخش

دیگ سبب: حجاز: خانواده سعید. ا. که قبیل: خانواده هاشمی حجاز.

بدین ترتیب انگلیس ها قصد داشتند که بخش مهمی از دنیای عرب

(عراق، اردن و سوریه) را وسیله خانواده هاشمی حجاز اداره کنند. در بخش

دیگ سبب: حجاز: خانواده سعید. ا. که قبیل: خانواده هاشمی حجاز.

بدین ترتیب انگلیس ها قصد داشتند که بخش مهمی از دنیای عرب

(عراق، اردن و سوریه) را وسیله خانواده هاشمی حجاز اداره کنند. در بخش

دیگ سبب: حجاز: خانواده سعید. ا. که قبیل: خانواده هاشمی حجاز.

بدین ترتیب انگلیس ها قصد داشتند که بخش مهمی از دنیای عرب

(عراق، اردن و سوریه) را وسیله خانواده هاشمی حجاز اداره کنند. در بخش

دیگ سبب: حجاز: خانواده سعید. ا. که قبیل: خانواده هاشمی حجاز.

بدین ترتیب انگلیس ها قصد داشتند که بخش مهمی از دنیای عرب

(عراق، اردن و سوریه) را وسیله خانواده هاشمی حجاز اداره کنند. در بخش

دیگ سبب: حجاز: خانواده سعید. ا. که قبیل: خانواده هاشمی حجاز.

بدین ترتیب انگلیس ها قصد داشتند که بخش مهمی از دنیای عرب

(عراق، اردن و سوریه) را وسیله خانواده هاشمی حجاز اداره کنند. در بخش

دیگ سبب: حجاز: خانواده سعید. ا. که قبیل: خانواده هاشمی حجاز.

بدین ترتیب انگلیس ها قصد داشتند که بخش مهمی از دنیای عرب

(عراق، اردن و سوریه) را وسیله خانواده هاشمی حجاز اداره کنند. در بخش

دیگ سبب: حجاز: خانواده سعید. ا. که قبیل: خانواده هاشمی حجاز.



که چندین سال طول کشید و از مراحل چندی گذشت و رویهم به مسئله موصل معروف گشت . در مرحله اول شدیدترین اعتراضها از سوی فرانسه بود که برطبق توافق قبلی قرار بود ولایت موصل بوی واگذار گردد . بعدها آمریکائیا نیز از منابع نفت ولایت نامبرده سهمی مطالبه کردند و خود را وارد در ماجرا کردند . بالاخره بریتانیا توانست در سال ۱۹۲۰ با دادن وعده سهمی کردن فرانسویان و آمریکائیان در درآمد نفت موصل آنها را راضی کند که قیمومیت وی بر ولایت موصل را فعلا " بپذیرند تا سرنوشت نهانی این ولایت از سوی شورای جامعه ملل تعیین گردد . دومین مرحله اعتراض از سوی ترکیه بود که طبعاً " موصل را جزو امپراطوری سابق عثمانی میدانست ، بویژه که عرب نشین هم نبود تا بتوان آنها را جزو سرزمین های عربی بشمار آورد " ( یکبار قبل از انقلاب و یکبار بعد از انقلاب ۱۹۵۸ عراق شهر موصل را دیده ام . شهر بزرگ و آبادی است . ساختمانهای قدیمی و عمارات معموری با سبک بسیار جالبی در این شهر وجود دارد . اماکن تاریخی و موزه این شهر دیدنی است . از نظر کشاورزی بعلت وجود آب فرات که با تلبه های عظیم بر روی دشت های وسیع جاری است بسیار غنی و پیشرفته است . صیفی کاری دو بار بعمل میآید . هر دو هندوانه را بار یک چهارپا می کنند . از نظر طعم و شیرینی بینظیر و معروف است . معروفیتی درست به شهرت خربزه اصفهان در ایران . ماهیهای صید میشود که از نوع ماهی سفید و حداقل بیش از یکمتر الی دو متر درازا و ۸۰ الی ۹۰ سانتیمتر پهنا دارد . قطعه قطعه بصورت کیلونی به فروش میرسد . همین ماهیا با اندازه کوچکتر آن را در کنار رود عظیم فرات کباب میکنند که آنها " مسقوف " می گویند . "مسقوف، سقف شده، پهن شده " از چوب انجیر میگذرانند و بر آتش مینهند . این همان مسقوفی است که وقتی با عرق رازیانه که ما در ایران

« ماستیک » مینامیم، و معلوم نیست عرق رازیانه چرا ماستیک شده و تازیها ( تازی کلمه ایست کردی بمعنای پابرهنه ) آنرا « ابوکلبچه » بمعنای « پدر دستبند » آنقدر میخورند که آخر شب پلیس مجبور است آنها را با « کلبچه » ( دست بند ) در زندان جای بدهد. در این شهر موفق بدیدن تحسین بیگ یزیدی ، رهبر طریقه یزیدیها ساکن سنجار در جنوب غربی موصل و نزدیک بمرز سوریه شدم. تحسین بیگ جوان بود. فارغ التحصیل آکسفورد لندن . مرد باکرم و سخاوت ، مودب و متین و مردم داری بود. نسبت به سنش بیشتر می فهمید و بیشتر به تشریح مسائل سیاسی روز میپرداخت . به سنجار دعوت کرد که از نزدیک یزیدیها را با اماکن متبرکه و عبادتگاه و بت های سیمین و زرین آنها به بینم متأسفانه فرصت اینکار را نداشتم. بوقت دیگری موکل شد، که هیچوقت آن وقت پیش نیامد. توضیح از نویسنده این کتاب .

« در سه سال نخستین پس از جنگ اول و در گرماگرم مشاجره بین بریتانیا و فرانسه بر سر موصل ، بعلت ضعف زیاد حکومت ترکیه این اعتراضات اهمیت چندانی نداشت و جدی گرفته نشدند. به همین سبب در اواخر بهار سال ۱۹۲۵ شورای جامعه ملل تصویب کرد که بریتانیا موصل را هم ضمیمه کشور تازه تأسیس عراق که قیمومیت آن بعهده بریتانیا بود، بنماید.

در طول این سالها بریتانیا برای آنکه موصل نفت خیز را در اختیار خود نگهدارد، به چند راه مختلف دست زد:

– یکی آنکه موصل را به همراه چند ناحیه کردنشین دیگر بصورت یک کشور مستقل ولی زیر نفوذ خود درآورد.

– دیگر اینکه همه این ایالات کردنشین را ضمیمه دو ایالت بصره و بغداد که عرب نشین بودند بنماید و یک کشور مستقل با ساکنان دو ملت مختلف کرد و عرب تأسیس کند که بخش کردنشین بصورت خودمختار اداره

شود.

– و سه دیگر اینکه يك کشور مستقل و متمرکز " عراق " بوجود آورد که در آن هیچگونه حق و حقوقی برای کردها منظور نگردد، که ترجیح داد همین شق سوم را عملی سازد. علل اتخاذ تصمیم به مورد سوم شامل دلایل گوناگونی است که از بین آنها سه عامل از همه مهمتر و موثرتر بوده اند:

۱ – بریتانیا، بهر حال تصمیم داشت دو ایالت عرب نشین بصره و بغداد را زیر نفوذ خود داشته باشد و حتی قرارداد دمشق در سال ۱۹۱۵ هم مشمول چنین موردی بود که شریف حسین مکه با آن موافقت کرده بود. اما در عمل این دو ایالت با جمعیت کم و منابع بسیار محدود درآمد نمی توانستند موجودیت واقعی داشته باشند، در حالیکه با ضمیمه کردن ایالات غنی کردنشین شمالی رفع این مشکل میشد.

۲ – بریتانیا بخوبی میدانست که تأسیس کشور مستقل کردستان، بهرحال کشورهای همسایه یعنی ایران و ترکیه را نیز که هرکدام بخش های مهمی از خاک کردستان را ضمیمه سرزمین خود دارند به مخاطره خواهند افکند، و ثبات داخلی آنها را برهم خواهد زد. این امر باوجود اختلاف ظاهری بریتانیا با حکومت ترکیه بهیچ وجه مورد تمایل بریتانیا و سایر کشورهای استعماری نبود. شوروی هم از جنگهای داخلی خود پیروز درآمده و مشغول بنیانگذاری يك رژیم سوسیالیستی بود. باین جهت از نظر قدرتهای استعماری ایجاد يك کمربند ایمنی بدور کشور شوراها از راه استقرار حکومت های متمرکز و باثبات و ضدسوسیالیزم مانند حکومت رضاخان در ایران و آتاتورک در ترکیه و مارشال پیلورسکی در لهستان، يك راه حل منطقی و اصولی برای جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی بود.

۲ - واقعیت اینکه بریتانیا از وابستگی کامل حکومت کردستان احتمالی آینده بخود اطمینان نداشت و این عدم اطمینان سال به سال رو به فزونی میگذاشت . علت حقیقی این عدم اعتماد را میتوان باین نحو توجیه کرد: با آنکه کردها برخوردها و جدالهای مدیدی با حکومت عثمانی داشتند، معذالک بعلت اشتراك مذهب به ترکها تمایل بیشتری داشتند تا به انگلیس ها. مضافاً باینکه وابستگی کردها به اعراب بصره و بغداد را که خود جزو رعایای عثمانی بوده و تازه میخواستند حکومتی تشکیل دهند کسر شان میشمرده و خودشان را بمراتب ذیحق تر از آنان برای ایجاد کردستان مستقلی میدانستند. شیخ محمود حفیدزاده برزنجی جزو این دسته از کردها بود.

## ۱ - حکومت خودمختار شیخ محمود، و قیام و اعلام پادشاهی کردستان

در اواسط بهار سال ۱۹۱۸ قوای انگلیس کرکوک و سلیمانیه را اشغال کرد ولی چون نمی توانستند در آنجا بمانند، بلافاصله يك دولت خودمختار به ریاست شیخ محمود برزنجی و تحت نظارت خود تشکیل دادند و سپس آن نواحی را تخلیه کردند. پس از عزیمت انگلیس ها، ترکها از موقعیت استفاده کرده به آن منطقه وارد شدند. تمایل شیخ محمود به همکاری با ترکها این امر را تسهیل کرد.

تاریخچه جنبش های ملی کرد حاکی است: « پس از خاتمه جنگ و اشغال موصل انگلیس ها به استانهای کرکوک و سلیمانیه آمدند و برای اداره کردستان با سران کرد وارد مذاکره شدند. متفقاً شیخ محمود را که بانفوذترین کرد منطقه بود در مقام « فرماندار نواحی کردستان جنوبی »

منصب گردند. شیخ محمود در آن وقت چهل سال داشت ، از طایفه برزنجی و نوه " كاك احمد شيخ خانقاه " رهبر مذهبی بود. شیخ محمود تسلط مطلق و فرماندار بلامنازعی نبود کما اینکه در همان سلیمانیه خانواده بابان و در منطقه حلبچه جاف ها با او مخالف بودند. نظر بریتانیا آن بود که مناطق کردستان جنوبی موقتاً بطور خودمختار و تحت سرپرستی کلی شیخ محمود و با نظارت کامل بریتانیا اداره شود. باین منظور يك افسر بسیار ورزیده بنام نونل را از تهران بعنوان مشاور و راهنما نزد شیخ محمود فرستاد. افسر مشاور انگلیسی بتدریج در اکثر مناطق کردستان تحت نفوذ خودمختاری نمایندگانی اعزام و مستقر شدند. اگرچه شیخ محمود بطور رسمی فرماندار مناطق مذکور بشمار میرفت ، اما روسای نواحی بعلت تسلط و نفوذ نمایندگان انگلیسی عملاً از او اطاعت نمیکردند. علاوه بر این بریتانیا مصمم بود که بعضی از مناطق شمالی کردستان را که مربوط به موصل بود ، زیر کنترل و اداره مستقیم خود و بدور از نفوذ شیخ محمود درآورد.

مداخلات بیش از حد انگلیس ها ، سبب شد که سازش شیخ محمود با آنها غیرممکن بنظر برسد. بنابراین در آوریل سال ۱۹۱۹ ، شیخ محمود استقلال خود را اعلام کرد. از سران کرد ایران نظیر جعفر سلطان اورامی ( رئیس عشایر اورامان لهون در منطقه پاره و نوسود ) کمک خواست که بخواست او جواب مثبت داد. وی پس از تصرف سلیمانیه و بیرون راندن قوای انگلیس ، بسرعت تمام نواحی اطراف سلیمانیه و شهر حلبچه را نیز تصرف نمود. عکس العمل انگلیس ها اعزام نیروی مجهزی در حدود يك لشکر بسوی سلیمانیه بود. شیخ محمود با نیروی در حدود یکهزارویانصد نفر عشایر جنگی در تنگه " بازیان " نزدیک سلیمانیه جلوی نیروی انگلیس ها را گرفت . در طی جنگ شدیدی که روی داد نیروی عشایری مضمحل ، شیخ محمود زخمی شد

و پس از دستگیری به جزیره اندامان در هندوستان تبعید شد.

( شیخ محمود اگرچه شخصیت بارزی داشت ، از نظر خانوادگی و عشایری مورد احترام بود و محبوبیت فوق العاده ای در طبقات مختلف منطقه داشت ، معذالك از نظر سیاسی صاحب تجربه نبود و اطلاع از تحولات زمان و نتایج جنگ اول که خود شاهد عینی اضمحلال امپراتوری عثمانی که سرزمین تحت نفوذ او قبلاً " جزو خاک عثمانی بود ، نداشت . احساسات او به منطبق و اصولش برتری داشت . قادر به تشخیص مصالح و منافع خود و کردستان و مردم کُرد نبود. اطرافیان او که اکثر آنها روسای عشایر و یا افراد مذهبی بودند نمی توانستند در موارد مختلف از جمله از نظر سیاسی و بالاخره تصمیم گیری صحیح و منطقی او را کمک و یاری دهند. آنچه منطقی بنظر میرسید ، شیخ محمود میباید از توافق با ترکها یا باصطلاح حاکم معزول خودداری میکرد ، و با فاتحان جنگ مامشات مینمود ، تا در موقع مناسب بتواند در مسیر نیل به اهداف خود و کردها قدم بگذارد. هدف او جز حکومت به مناطقی از کردستان بصورت خودمختار و تأمین رفاه و آسایش و آزادی و عدالت برای مردم کرد نبود. توضیح از نویسنده این کتاب ) .

بعد از تسلط انگلیس ها به ایالت سلیمانیه، به تقویت آشوریهها پرداختند تا بتوانند طبق وعده ای که بآنها داده شده بود در مناطقی از کردستان ( منطقه هکاری و جنوب دریاچه وان ) اقامت نمایند. قبایل مختلف کرد با هم متحد شده آشوریهها را بعقب راندند. تنها تعداد کمی از آنها موفق شدند که در عمّادیه در شمال موصل مستقر گردند .

وقایعی که باینصورت پیش آمد ، سبب شد که انگلیس ها روز بروز در مورد ایجاد يك ایالت کردنشین دچار تردید گردند و توجه خود را بیشتر معطوف به تثبیت حکومت عراق و الحاق نواحی کردنشین بآن نمایند ( انگلیس

ها برحسب موقعیت جغرافی - سیاسی ایران و ترکیه و عراق و سوریه چه قبل از تشکیل سه کشور اخیرالذکر و چه بعد از آن هیچوقت ب فکر تاسیس حکومت مستقل یا ایالت مستقل کردنشین نبوده اند. اگر موقتاً با حکومت خودمختار سلیمانیه و کرکوک به زعامت شیخ محمود برزنجی موافقت کردند فقط بمنظور حفظ و نگهداری آن مناطق تا تشکیل کنفرانس صلح و تعیین تکلیف کشورهای غالب و مغلوب بود. که بعلت گرایش شیخ محمود برزنجی بطرف عثمانیهای شکست خورده و ایجاد تسهیل در تصرف مجدد سلیمانیه و کرکوک وسیله ترکها، آن حکومت نیم بند و موقت خودمختاری را هم از دست داد. توضیح از نویسنده این کتاب ۱.

" در بیست و سوم اوت ۱۹۲۱ بدنبال يك فرماندم ساختگی و جعلی، فیصل فرزند شریف حسین را که توسط فرانسویان از سوریه رانده شده بود، پادشاه کشور عراق نامیدند. بتدریج به تقویت پایه های لرزان حکومت فیصل از جمله ضمیمه کردن ایالتهای کردنشین بدان بود پرداختند. اگرچه مسئله استقلال کردستان منتفی گردیده بود اما حقوق کردها که در پیمان سور به سال ۱۹۲۰ پیش بینی شده بود، برای تشکیل يك خودمختاری در مناطق کردنشین در چهارچوب کشور پادشاهی عراق تا سالهای ۲۶ - ۱۹۲۵ مسئله فکری همیشگی انگلیس ها بود که هیچگاه بمرحله عمل درنیامد. زیرا اگر در پیمان مذکور نمایندگان کرد حضور داشته و پیش بینی تامین حقوق کردها شده بود، در پیمان لوزان نه نمایندگان کرد را در کنفرانس پذیرفتند و نه اصولاً" مسئله ای بنام کرد و کردستان مطرح کردند.

در مارس ۱۹۲۱ کمالیست ها يك واحد کوچک نظامی برای تصرف رواندوز اعزام داشتند. کردها در مقابل واحد نظامی مذکور مقاومت و انگلیس ها منطقه رواندوز و بعضی از نواحی شمالی و شرقی آنرا بمباران و رواندوز را

متصرف شدند. در بهار سال بعد ترکها نیروی دیگری با فرماندهی افسر شجاعی بنام علی شفیق به رواندوز اعزام داشتند. بر اثر زروخورد شدید نیروهای انگلیسی از رواندوز و رانیه و کوی سنجاق عقب نشینی کرده و بطرف سلیمانیه پیش رفتند. فشار بحدی بود که انگلیس ها موقتاً "سلیمانیه را نیز تخلیه و چاره را در آن دیدند که شیخ محمود را از تبعیدگاه خود به سلیمانیه بازگردانند و با استفاده از نفوذ وی پیشرفت ترکها را متوقف و کردها را بطرف خود جلب نموده منطقه را موقتاً محفوظ نگاهدارند".

دکتر عصمت شریف واثلی در کتاب "کرد و کردستان" می نویسد:

"بر اساس اعلامیه مشترک انگلیس - عراق در ۲۴ دسامبر ۱۹۲۲ باستناد توصیه شورای جامعه ملل انگلستان حق دارد که ولایت موصل را به سرزمین عراق تحت قیمومیت خود اضافه کند. باین ترتیب لندن اطمینان حاصل کرد که فوران نفت در کردستان زیر تسلط و اداره انگلیس خواهد بود. در ادامه این اعلامیه آمده است که: دولت اعلیحضرت بریتانیا تأیید مینماید که دولت عراق حقوق کردها را برای ادامه حیات در داخل حدود و مرز خود به رسمیت بشناسد. ضرورت ایجاب می کند نمایندگان کرد برای بستن پیمان مناسبات اقتصادی و سیاسی با دولت اعلیحضرت و دولت عراق تعیین و اعزام دارند. اعلامیه ۲۴ دسامبر ۱۹۲۲ به هیچ وجه مورد رضایت ایالت سلیمانیه نبود. زیرا آنها نمی خواستند در تحت فرمان پادشاه جدید عراق باشند. عنوان رسمی که برای شیخ محمود وسیله انگلیس ها در نظر گرفته شده بود، "فرماندار" کردستان بود. هنگامیکه او از زندان انگلیس ها به منطقه خود سلیمانیه برگشت، متوجه شد که نه تنها یک دست نشانده بریتانیا است بلکه یک تبعه ملک فیصل پادشاه عراق خواهد بود. در حالیکه باورش بر این بود باید بیشتر بصورت فرمانروای یک سرزمین مستقل عمل کند. نیروهای



جدیدی جمع آوری کرد و از کردهای منطقه مرز مقابل در ایران نیز کمک طلبید. هیئت دولت تشکیل داده، دولت مستقل کرد را اعلان کزد و برای مخالفت با عنوان پادشاهی فیصل، خود را «پادشاه کردستان» خواند. سال ۱۹۲۲.

سعید بدل در این زمینه می نویسد: « شیخ محمود چند روز بعد از بازگشت، طی فرمانی که در سلیمانیه « پایتخت کردستان » صادر کرد، تشکیل کابینه کردستان مرکب از هشت وزیر را اعلام نمود. در حدود یکماه بعد، خود را رسماً « پادشاه کردستان » نامید و همان پرچم ۱۹۱۹ را که از زمینه ای سبز و یک دایره قرمز و یک هلال برنگ سفید در داخل دایره تشکیل شده بود برافراشت. تبر پستی و مالیاتی نیز که روی آن « حکومت کردستان جنوبی » نوشته شده و تصویر دو خنجر متقاطع کردی بر آن نقش بسته بود انتشار داد. بعلاوه روزنامه « روژی کردستان » حاوی بحث های مفصلی دایر بر حمله به روزنامه های بغداد که « کردستان جنوبی » را اُستان سلیمانیه مینامیدند و میخواستند جلوه بدهند که کردستان جنوبی بخشی از عراق است، و یا از « کابینه کردستان » بصورت « شورای اداری منطقه ای » نام میبردند و غیره، بود...

مسئله کرکوک و اربیل نیز یکی از موارد اختلاف شیخ محمود با انگلیس ها بود. ظاهراً قبل از بازگشت شیخ محمود به سلیمانیه انگلیس ها بوی گفته بودند که دخالتی در امور مناطق نامبرده نکند، اما شیخ آشکارا کرکوک را منطقه کردنشین بشمار میآورد. همه این فشارهای شیخ محمود از یکسو و فشار ترکها بخصوص پس از پیروزی نهائی کمالیست ها از سوی دیگر، بریتانیا و دولت عراق را ناچار کرد در آخرین روزهای سال ۱۹۲۲ اعلامیه مشترکی صادر و در آن به کردها حق داده شده بود که یک حکومت

کرد در داخل مرزهای عراق برای خود تشکیل بدهند. این اعلامیه اگرچه حقوقی نظیر خودمختاری برای کردها قائل شده بود اما در واقع بمعنای گنجاندن ولایات موصل و سلیمانیه در داخل کشور عراق و تحت فرمانروایی ملک فیصل بود. متن این اعلامیه تأثیری در وضع شیخ محمود برزنجی نداد. بعلاوه حوادث بعدی نشان داد که خود انگلیس ها هم در مورد متن آن صداقت نداشتند و هدف آنها فریب و دفع الوقت بود.

تشدید اختلاف شیخ محمود با انگلیس ها و افزایش فشار سیاسی ترکها در کنفرانس لوزان ، بریتانیا را مصمم گردانید که موقعیت خود را در داخل کشور عراق مستحکم سازد تا بتواند در کنفرانس لوزان از موضع قدرت برخوردار باشد.

در ماه مارس ۱۹۲۲ انگلیس ها سلیمانیه را بمباران کردند. این عمل سبب شد که شیخ محمود سلیمانیه را ترك کرده در نزدیکیهای مرز ایران مستقر و با انتشار روزنامه ای بنام " بانگی حق " ، " صدای حق " ، علیه انگلیس ها اعلان جهاد داد. انگلیس ها موقتاً فشار را بر شیخ محمود کم کرده متوجه رواندوز و عقب راندن ترکها شدند. این شهر بتصرف انگلیس ها در آمد و سید طه شمزینی یار و همکار اسمعیل آقا شکاک ( سمیتقو ) را بعنوان قائم مقام ( فرماندار ) رواندوز منصوب کردند. پس از مراجعت به سلیمانیه قصد داشتند بکمک شیخ قادر برادر شیخ محمود و عده ای دیگر از کردهای سرشناس منطقه را تحت تسلط خود داشته باشند. چون در این راه موفقیتی بدست نیاوردند سلیمانیه را تخلیه و راه را برای بازگشت شیخ محمود هوار ساختند. در تقسیمات جدید کشوری که بلافاصله انجام شد شهرهای مهم تابع ولایت سلیمانیه را جدا کردند. بدین ترتیب آنچه رسماً در اختیار شیخ محمود باقی ماند جز شهر سلیمانیه و نواحی اطراف آنرا شامل نمیشد.





در ژوئن ۱۹۲۰ يك قرارداد تازه بين بریتانیا و عراق به قیومیت در عراق خاتمه داد، بدون آنکه در این قرارداد کوچکترین اشاره ای به وجود ملت کرد و حقوق وی در عراق بشود. این مسئله مجدداً سبب ابراز مخالفت های شدید از جانب کردها گردید که نقطه اوج آن بصورت قیام مردم سلیمانیه ظاهر گردید. در این قیام ارتش عراق بسوی جمعیت آتش گشود و چندین ده نفر را بقتل رسانید و به مسئله بصورت ظاهر خاتمه داده شد. دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۲۲ عراق رسماً مانند يك کشور مستقل به عضویت جامعه ملل متحد پذیرفته شد.

در هشتم ژوئیه ۱۹۲۷ دولت های ترکیه و عراق و ایران پیمان سعدآباد را امضاء کردند که ماده هفتم آن صراحت بر این داشت که دولتهای عضو پیمان هر نوع اقدامی بر علیه تشکیل یا فعالیت گروههای مسلح و اتحادیه ها و سازمانهای سیاسی بعمل آورند. که مقصود و منظور اصلی مخالفت با جنبش های کرد بود.

تاریخچه جنبش های ملی کرد به مسئله شیخ محمود ادامه داده حاکی است که : شیخ محمود برزنجی که هیچگاه از فعالیت بازنایستاده بود. بعد از شدت عمل عراق در سلیمانیه ، شدیداً به انگلیس ها اعتراض نمود و اعلام داشت که " اکنون دیگر باید برای همه روشن شده باشد که تا چه اندازه زندگی مشترک بین کردها و عربها غیرممکن است ". بالاخره پس از انتشار چند اعلامیه و عرضحال در پائیز سال ۱۹۲۰ سر به شورش و نافرمانی برداشت و نیروی او شهر پنجوین را ( در مشرق سلیمانیه و نقطه مرز مقابل شهر مریوان در ایران ) مورد حمله قرار داد. اما عملیات نظامی این بار او رویهمرفته موفقیت چندانی نداشت و مجبور شد که در سال ۱۹۲۱ از طریق پنجوین مریوان در ایران ) مورد حمله قرار داد. اما عملیات نظامی این بار او رویهمرفته موفقیت چندانی نداشت و مجبور شد که در سال ۱۹۲۱ از طریق پنجوین مریوان در ایران ) مورد حمله قرار داد. اما عملیات نظامی این بار او رویهمرفته



۱) شیخ محمود یکبار دیگر در سال ۱۹۴۰ در صدد برآمد که از اوضاع پدید آمده بر اثر جنگ دوم جهانی استفاده کرده، و نظر انگلیس ها را برای نیل به هدف ثابت و تغییرناپذیر خود، یعنی ایجاد کردستان مستقل جلب نماید. اما در این کار توفیقی نیافت و پس از مدت کوتاهی اقامت در سلیمانیه، مجدداً به ناصریه تبعید شد. شیخ محمود بر اثر بیماری مدتی در یکی از بیمارستانهای بغداد بستری و در سال ۱۹۵۶ دو سال پیش از سرنگونی رژیم سلطنتی بدست سرتیپ عبدالکریم قاسم و سرتیپ عبدالسلام عارف دو فرمانده تیپ از لشکر بعقوبه درگذشت. سه فرزند خلف ذکور او باباعلی، شیخ معروف و شیخ لطیف هستند که باباعلی از شخصیت های تحصیل کرده در آمریکا و چندین بار بمقام وزارت رسید. شیخ معروف که دکتر داروساز بود یک شرکت بزرگ دارو در بغداد تشکیل و تا چند سال پیش در قید حیات بود. شیخ لطیف تحصیلات چندانی نداشت ولی به شجاعت و شهامت معروفیت داشت. او در یکی از بیمارستانهای تهران مورد عمل جراحی قرار گرفت. پس از بهبودی و بعد از چندی دار فانی را وداع گفت. در مورد کشور عراق هم باید اضافه کرد که چون مانند کشور مستقلی به عضویت جامعه ملل پذیرفته شد، کردها عکس العمل سیاسی از خود نشان داده، به جامعه ملل متحد شکایت کرده و یادآور وعده هائی شدند که در مورد اداره خودمختار کردستان داده شده بود. رأی صادره از سوی کمیته ویژه جامعه مذکور در ژنو این بود که: " گمان نمی کند صلاحیت پرداختن به مسئله خودمختاری بعضی از اقلیت ها در عراق را داشته باشد!!"

## ۲ - شیخ احمد بارزانی

کریستین مور مولف کتاب « کردها امروز » یا باصطلاح « امروز کردها » شامل حرکات یا جنبش های ملی و احزاب سیاسی ، چاپ پاریس ۱۹۸۴ ، عاقبت مبارزات ناکام شیخ محمود برزنجی را پس از گشودن آتش نیروهای عراقی به روی مردم سلیمانیه در ۶ سپتامبر ۱۹۲۰ که وضعیت را بهم ریخت و دوباره به صحنه سیاست پا گذاشت ، بصورت بسیار مختصری شرح داده است . نامبرده می نویسد : شیخ محمود بجنگ و زدو خورد یا نیروهای عراقی و نه انگلیس ها پرداخت . اما عراقی ها توانائی مقابله با او را نداشتند و بناچار تقاضای مداخله و کمک نیروی هوائی بریتانیا را کردند . با شروع بمبارانهای هوائی ، شیخ محمود پس از هشت ماه مقاومت بناچار خود را تسلیم نیروهای عراقی کرد . او را به بغداد تبعید و تحت مراقبت شدید گذاشتند . هیچگونه سابقه ای از مبارزات و تبعیدهای بعدی شیخ محمود وسیله کریستین مور ذکر نشده است .

نویسنده کتاب « کردها امروز » تاریخ تبعید شیخ محمود را در بهار سال ۱۹۲۱ مقارن با شروع مبارزات شیخ احمد بارزان دانسته است . در حالیکه در تاریخچه جنبش های ملی کرد به شرح مبسوطی از بدو قیام بارزانیها بر علیه حکومت مرکزی در امپراتوری عثمانی و از سال ۱۹۰۴ برمیکوریم .

برای آنکه خواننده به سابقه و موقعیت بارزان و شیخ احمد آگاهی پیدا کند ، ضروری است که به شرح مختصری از همان تاریخچه اخیرالذکر اکتفا کنیم تا به زمان مورد نظر برسیم .



( برای استحضار خواننده عزیز باید متذکر شد که در هیچیک از تواریخ معتبر یا اسناد و مدارکی که وسیله نویسندگان یا مطلعین در مسئله کرد و کردستان : ایرانی ، عرب ، ترك و اروپائی نوشته شده است ، اثری از اینکه بارزان نام طایفه، عشیره و یا قومی باشد، وجود ندارد. باعتبار تاریخ مردوخ و هم چنین نوشته استاد فاضل و دانشمند، محمد ابراهیم باستانی پاریزی ، بارزان نام محلی است در منطقه کرمان که گویا همین کردهائی که امروز در محلی بنام بارزان در شمال شرقی عراق و در جنوب عمادیه که شمالی ترین محل مسکونی در عراق است در آنجا ساکن بوده اند. آنها بهر علتی که تاریخ آن معلوم نیست ، از بارزان کرمان مهاجرت کرده و به محل فعلی آمده اند. بمناسبت نام محلی که سابقاً" در آن سکنی داشته اند محل اقامت بعدی را بارزان گذاشته اند. مهاجرین مذکور تعداد قابل توجهی نبوده ، لذا به عشیره بزرگ زیباری که در منطقه وسیعی شامل دهوك و زاخو و عمادیه زندگی میکردند پیوسته اند. مهاجرین گاهگاهی نافرمانی هائی کرده که باعث اختلاف آنها و محمودبیگ رئیس ایل زیبار شده است . برای آنکه باین اختلافات خاتمه داده شود، ملا مصطفی بارزانی با داشتن دو عیال دیگر مبادرت بازدواج با دختر محمودبیگ زیباری می کند. مسعود بارزانی که امروز جانشین پدر و چهار پنج شیخ دیگر بارزانی است نوه محمود بیگ زیباری و مسئول پارت دموکرات کردستان عراق میباشد. توضیح از نویسنده این کتاب).

" نخستین باری که نام بارزانی ها بطور جدی در يك قیام علیه حکومت مرکزی مطرح میگردد، در امپراتوری عثمانی و در سال ۱۹۰۹ میلادی است . ترکهای جوان که در بهار سال ۱۹۰۹ شبه کودتای سلطان عبدالحمید را درهم شکستند و قدرت را بدست گرفتند، کم کم بر ملیت های غیرترك فشار آغاز کردند. از جمله فعالیت های میهن پرستانه کردها را ممنوع کردند.

چند ماه پس از این ممانعت ، شیخ عبدالسلام بارزانی پیا خاست و در اولین برخورد ها نیروهای ترك را که برای سرکوبی وی فرستاده شده بودند بسختی شکست داد . قیام کم کم به بخش های دیگر کردستان سرایت کرد . بنابراین نیروهای عثمانی منطقه بارزان را ترك کرده به سرکوبی سایر مناطق پرداختند .

در سال ۱۹۱۲ ضمن بازداشت عده ای از کردها باتهام توطئه علیه حکومت مرکزی مجدداً نام شیخ عبدالسلام بمیان آمد . به همین جهت وی به ایران فرار کرد ، ولی در منطقه عشایر شکاک ایران توسط شخصی به حيله دستگیر و تحویل مقامات عثمانی شد . او در سال ۱۹۱۴ بدار آویخته شد . پس از او برادر ارشدش احمد ریاست مذهبی بارزان را بعهده گرفت و از نظر مذهبی در بین افراد خود اعتبار شامخی یافت .

در سال ۱۹۱۹ که انگلیس ها در نواحی کردنشین شمال عراق امروزی ( عمادیه ، بادینان ، زاخو ، رواندوز ، دهوك و عقره ) اعمال نفوذ میکردند و بویژه میخواستند آشوریان آواره شده را در آن مناطق سکنی دهند ، عشایر منطقه ساکن بارزان هم جزو آنان بودند به مقاومت پرداختند و دو افسر انگلیسی هم در این جریان کشته شدند ، ولی مسئله چندان دامنه پیدا نکرد و با استقرار عده ای از آشوریان در عمادیه موقتاً خاتمه یافت .

از سال ۱۹۲۷ کم کم زمزمه هائی در مورد شیخ احمد بارزان شیوع یافت که برطبق آنها شیخ احمد مذهب جدیدی ابداع کرده و یا خوردن گوشت خوك را که در اسلام حرام است برای پیروان خود آزاد کرده و به مسیحیت گرویده و حتی خود را بمقام خدائی رسانده است ! در پخش این شایعات مقامات انگلیسی کوشش زیادی کردند و دامنه تبلیغات در این باره را چنان وسعت بخشیدند که حتی هنوز هم سالها پس از درگذشت شیخ احمد ، تحقیق در مورد درجه صحت و سقم این گفته ها و منشا اصلی انتشار آنها

بسیار مشکل است. معه‌ذا حقیقت در مورد جنبه هائی از عقاید مذهبی شیخ احمد هرچه باشد، این واقعیت مسلم است که لشگرکشی ارتش عراق با کمک بیدریغ انگلیسها به بارزان در سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۲ و بمباران شدید روستاهای کردستان از سوی نیروی هوائی بریتانیا بمنظور دفاع از اسلام و بازآوردن شیخ احمد به مسیر اسلام واقعی نبوده است !!!

در اوایل ژوئیه سال ۱۹۲۰ به هنگام قیام آزارات در ترکیه، شیخ احمد دوپست تا سیصد نفر از افراد خود را بیاری قیام کنندگان همسایه خود فرستاد. این عمل سبب اعتراض رسمی ترکیه به سفیر بریتانیا در ترکیه گردید. چندی بعد، دسته دومی از افراد شیخ احمد به منطقه کردنشین در ترکیه فرستاده شدند ولی با ترکها که نیروی قابل توجهی در مرز متمرکز کرده بودند، درگیر شدند. تقویت نیروهای ترکیه در آن منطقه مانع توسعه مداخله شیخ احمد بارزانی و افراد تحت امر او و گسترش جنبش در آن منطقه گردید. اما همکاری شیخ احمد با قیام کنندگان کرد در ترکیه به همین جا خاتمه نیافت و در اواخر تابستان همان سال عده ای از کردهائی را که از مرز گذشته بودند نزد خود پناه داد، تا جائیکه دولت ترکیه از عراق تقاضا نمود سربازان ترک در تعقیب آنان اجازه عبور از مرز داشته باشند که این تقاضا مورد قبول واقع نشد. ولی یکسال بعد در پائیز سال ۱۹۲۱ عراق خود پس از تهیه مقدماتی، ارتش خود را برای سرکوبی شیخ احمد به بارزان اعزام داشت. نخستین درگیریهای شیخ احمد در پائیز سال ۱۹۲۱ با عشایر "هرکی" به رهبری شیخ رشید لولان رهبر مذهبی ناحیه برادوست روی داد. شیخ رشید لولان که از نظر مذهبی شخص بسیار متعصبی بود، ظاهراً نسبت به تغییر مذهب شیخ احمد اطمینان یافته و مطلع شده بود که شیخ بارزان با آشوریان مسیحی علیه مسلمانان همدست شده است! بهر حال، شیخ رشید



خود بصورت تفصیل خواهد آمد. توضیح از نویسنده این کتاب ۱. در زیر فشار شدید نیروهای عراقی و بمبارانهای هواپیماهای بریتانیا افراد بارزانی از صحنه عملیات خارج و روستای بارزان بتصرف قوای دولتی درآمد. بعد از انجام مذاکراتی بین مقامات انگلیسی و شیخ احمد، آتش بس اعلام گردید.

چون نیروهای عراقی تجدید سازمان و قوا کرده و شیخ احمد هم آمادگی زدوخورد داشت، لذا نیروهای عراقی با کمک نیروی هوایی بریتانیا مصاف سختی را آغاز کردند که شیخ احمد بناچار با افراد خود در حدود چهار صد نفر از مرز گذشته و خود را تسلیم مقامات ترکیه کرد. شیخ احمد ابتدا به استانبول و سپس به " ادرنه " در مرز بلغارستان فرستاده شد. عده ای از افراد او به بهانه شرکت در جنگ آزارات اعدام گردیدند. و به این ترتیب با توطئه و همکاری مشترک ترکیه و عراق و با حمایت فعال بریتانیا به آخرین جنبش مسلحانه کرد در عراق قبل از جنگ بین الملل دوم خاتمه داده شد.

در اواخر سال ۱۹۲۲ ترکها شیخ احمد را با عده ای از همراهانش و از جمله دو برادر کوچکترش ملا مصطفی و شیخ محمد صدیق آزاد کردند، آنان پس از مراجعت به بارزان با سلاحهایی که قبل از پناهندگی به ترکیه در کوهها مخفی کرده بودند، جنگهای چریکی تازه ای علیه عراق براه انداختند... برادران بارزانی تحت فشار نیروهای عراقی قرار گرفتند لذا در بهار سال بعد (۱۹۲۴)، به همراه عده ای از افراد خود تسلیم مقامات عراقی شدند که ابتدا به ناصریه و سپس سلیمانیه تبعید شدند. در تابستان ۱۹۲۴ ملا مصطفی از تبعیدگاه خود گریخت و بمحض رسیدن به بارزان، جنبش دیگری را آغاز نمود که باید در بخش مربوط به تاریخچه جنبش های ملی کرد پس از جنگ

دوم جهانی بآن پرداخته شود.

۱) در يك منطقه محدود با رهبری يك شيخ مذهبی و عده ای در حدود چهارصد پانصد نفر بیچاره و مظلوم که بر اثر تلقینات مذهبی مسلح شده و نمی دانند برای چه منظوری و براساس چه ایدئولوژی می جنگند، و در هر بار شکست خورده و باین کشور و آن کشور پناه میبرند باید چه نامی بر آن گذاشت؟ این چه جنبش ملی است که بغیر از شیخ احمد بارزان که زیر بار تهمت کمرش خم شده و دو برادر دیگر جوان بی تجربه، هیچیک از شیوخ مذهبی یا روسای عشایر منطقه یا شخصیت های سیاسی کُرد از این جنبش ملی! حمایت نکرده و هربار کار آنها به تسلیم یا فرار و تبعید خاتمه پیدا می کند؟ همانظوری که در ابتدای شروع به نوشتن فصل سیاسی اصولی را برای تطبیق حرکات، جنبش ها، ترمدها و عصیان ها و سرکشی ها که جنبه عمومی یا خصوصی دارند، ارائه کردم، فقط جای تأسف باقی می ماند که ما هرگونه حرکات مسلحانه ضد حکومت مرکزی برای هر منظور و مقصودی که باشد بنام جنبش ملی تلقی کنیم. اگر ترمذ شیوخ بارزانی جنبش ملی است پس قیام و رستاخیز سازمان یافته پارت دموکرات عراق در سالهای ۷۵ - ۱۹۶۱ و یا مبارزه حزب دموکرات کردستان ایران را که بمنظور "آزادی برای ایران و خودمختاری برای کردستان" و مدت نزدیک چهارده سال است شروع و بآن ادامه داده چه نامی باید بر آنها گذاشت؟ توضیح از نویسنده این کتاب ۱.

" در طول مدت بین دو سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۲ که عراق بعنوان يك کشور مستقل به عضویت جامعه ملل پذیرفته شد سه واقعه مهم در مورد مسئله کرد اتفاق افتاد که شرح آنها در اینجا ضروری بنظر میرسد:

۱ - ترکیه موفق شد جنبش آرارات را که یکی از بزرگترین جنبش های ملی کرد بود درهم شکند و تا مدت چند سالی خیال خود را از هر جهت آسوده سازد.

۲ - در ایران ، حکومت رضا شاه توانست از یکسو مسئله قیام «سُکو» را در شمال و جعفرسلطان اورامی را در جنوب بسود خود حل کند، و از سوی دیگر در سرکوبی جنبش آرارات که منطقه شمالی کردستان ایران را نیز کم و بیش دربرمیگرفت ، با ترکها همکاری دوستانه و همه جانبه ای بعمل آورد.

۳ - عراق توانست بالاخره به مبارزه مسلحانه چند ساله شیخ محمود برزنجی خاتمه دهد. بنابراین عراق برای آنکه بتواند هم در مذاکرات با حکومت های ایران و ترکیه بمنظور توافق بر سر يك سیاست هماهنگ علیه فعالیت کردها و آرزوی حل نهائی مسئله کرد سهم خود را بطور کامل ادا کرده است کاملاً" پُری داشته باشد، و هم چون يك کشور مستقل دارای " حاکمیت کامل " به عضویت جامعه ملل متحد پذیرفته شود، میبایستی بر آخرین پایگاه مقاومت یا بعبارت بهتر " عدم اطاعت کامل " کردها در خاک خود یعنی بارزان که از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود فائق آید".

#### ۴ - سوریه

دوران درخشان کردهای سوریه که در شمال شرق آن کشور قرار گرفته اند، زمان پادشاهی سلسله ایوبیان و تسلط آنها به دو کشور مصر و سوریه بوده است . از بعد از انقراض سلسله مذکور تا تسلط و سیطره امپراتوری عثمانی براساس وضع جغرافیائی که در نواحی دورافتاده واقع شده و

هم چنین عدم بروز شخصیت های سیاسی ، تا مرگ امپراتوری عثمانی در جنگ اول جهانی و بالاخره قیومیت فرانسه بر آن کشور ( ۱۹۲۰ - ۱۹۴۱ ) ، فعالیت سیاسی قابل توجهی مشاهده نشده است .

آنچه که امکان داشته انتشار چند روزنامه یا کتابهایی بوده که به حروف لاتین چاپ شده است . از جمله " هوار " ( فریاد ) در حلب با حروف لاتین و بیش از پنجاه و هفت شماره منتشر نگردید . بعد از آن هفته نامه " روناه " ( روشن ) ( ۱۹۲۵ - ۱۹۲۲ ) وسیله امیرجلادت بدرخان منتشر شده که به بیش از ۲۸ شماره نرسیده است . سپس امیرکامران بدرخان برادر جلادت تصمیم به انتشار روزنامه ای گرفت که بعلت مشکلات و گرفتاریهایی که دولت سوریه ایجاد میکرد ، قادر باتتشار آن نگردید . بناچار به بیروت عزیمت و هفته نامه " روزانو " ( روز جدید ) را منتشر کرد ( ۴۲ - ۱۹۴۱ ) . " جگرخوین " ( خون جگر ) شاعر آزاده و معروف کرد دیوانی از اشعارش به چاپ رساند که مورد استفاده جمعی از کردهای ساکن دمشق واقع گردید . بعلت ایجاد تاثیر احساسات ناسیونالیستی دیوان مذکور وسیله دولت سوریه جمع آوری و شاعر تیره بخت چندین بار باین علت و سایر علل بزندان افتاد . دکتر ابراهیم احمد در یادداشت های خود می نویسد :

بطور کلی تشکیل سازمانها یا احزاب و انجام هر نوع فعالیت سیاسی برای کردهای سوریه ممنوع بود در ترکیه هم با تسلط کمالیست ها و اقتدار حکومت جدید ترکیه به رهبری مصطفی کمال کوچکترین روزنه امیدی برای کردها باقی نماند . بناچار و بصورت کاملاً مخفی سران کرد مقیم ترکیه بوسائل مقتضی به مناطق کردنشین سوریه آمده و حزب " خویبون " ( خودبودن یا مستقل ) را تشکیل دادند . فعالیت این حزب براساس ارتباطی که با سایر افراد " خویبون " در ترکیه داشتند ، مختص به منطقه کردنشین



در ترکیه بود. این حزب همکاری و اشتراك مساعی ارامنه را نیز به همراه داشت .

احسان نوری پاشا، کامران بدرخان ، جلادت بدرخان از رهبران برجسته این جمعیت بودند. به محض شروع جنگ های آزارات و شرکت احسان نوری پاشا در آن زدوخورد عظیم و پناهندگی به ایران جمعیت ازهم پاشید و هریک از گوشه ای فرا رفتند ( کریستین مور در کتاب کردها امروز).

## ۵ - وضع کردها در شوروی

کردها در شوروی دارای سرزمین خاصی بنام " کردستان " نیستند. آنهائیکه امروز در ماوراء قفقاز یا سایر مناطق شوروی در آسیای مرکزی زندگی می کنند بقایای کردانی هستند که در زمانهای مختلف از شمال یا جنوب دریای بالتیک برای بدست آوردن مرتع باین منطقه از زمین روی آورده اند. عده دیگر کسانی هستند که در طول زمانهای مختلف در رکاب فرمانروایان ایرانی برای جنگ بآن حدود عزیمت کرده، طبق دستور فرمانروایان عصر خود در آن سامان مجبور به اقامت شده اند. لشکرکشی شاه عباس برای پس گرفتن ماوراء قفقاز، ارمنستان یا عزیمت آغامحمدخان قاجار با یک لشگر انبوه برای تصرف اراضی از دست رفته ایران و حتی قصد حمله به مسکو از جمله حرکاتی است که به مهاجرت و اقامت در خاک روسیه کمک کرده است و نادرشاه نیز که خود کرد تبار است در استفاده از کردان در لشکرکشی ها هیچوقت مسامحه نکرده است .

اکثر این کردها در منطقه باکو، تفلیس ، ایروان ، بیست و چهارایل در قره باغ ، نخجوان ، قزاقستان ، قیرقیزستان ، ترکمنستان و حتی ازبکستان

ساکن و بکار اشتغال دارند. قبل از جنگ اول جهانی که جنگ بین امپراتوری عثمانی و سلسله صفوی بوقوع پیوست ، آنها چندان دسترسی به مناطق کردستان نداشتند تا بتوانند با سایر اکراد که بعد از انعقاد قرارداد منحوس چالدران ( ۱۵۱۴ ) فعالیت هائی داشته باشند. مقارن و بعد از جنگ اول جهانی و طلوع دولت شوروی و ایجاد دیوار آهنین نه خواسته و نه میتوانستند دارای فعالیت های سیاسی باشند. اما از نظر اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی در اغلب جمهوریهها مورد توجه بوده که جا دارد شمه ای در باره آنها گفتگو بعمل آید .

باید اذعان داشت که تا قبل از دهه هشتاد قرن حاضر اطلاعات و اسناد معتبری در اختیار محققین و پژوهشگران در مسئله کرد و کردستان در روسیه و بالاخره شوروی قرار نگرفته، اگر مدرکی هم بدست میآمد اکثر ناقص و غیرقابل استفاده بوده اند. اصولاً دولت های ایران ، ترکیه ، عراق و سوریه اگر اطلاعات حاله هم در این باره از منابع روسیه در دست میآوردند در روسیه و بالاخره شوروی قرار نگرفته، اگر مدرکی هم بدست میآمد اکثر ناقص و غیرقابل استفاده بوده اند. اصولاً دولت های ایران ، ترکیه ، عراق و سوریه اگر اطلاعات حاله هم در این باره از منابع روسیه در دست میآوردند در روسیه و بالاخره شوروی قرار نگرفته، اگر مدرکی هم بدست میآمد اکثر ناقص و غیرقابل استفاده بوده اند. اصولاً دولت های ایران ، ترکیه ، عراق و سوریه اگر اطلاعات حاله هم در این باره از منابع روسیه در دست میآوردند

كاك كندال که خود از منطقه کردنشین در ترکیه است می نویسد :

کردها در شوروی دارای سرزمین خاصی با نام " کردستان " نیستند ولی تعجب آور و شگفت انگیز است اگر بگوئیم همین کردها از ۱۹۲۲ تا سال ۱۹۲۹ دارای جمهوری خودمختار کردستان بوده اند. در سال ۱۹۲۱ بین مصطفی کمال رهبر جوانان ترك و مقامات ارمنستان شوروی توافقی صورت گرفت که برطبق آن استان قارص که بیشتر ساکنین آن مسلمان و کرد بودند جزء سرزمین ترکیه، در مقابل منطقه " گومرو " که امروز بنام " لنین آگان " نامیده میشود به ارمنستان تعلق گرفت . اگر سرزمینی بنام کردستان وجود ندارد، ولی مردمی که خود را کرد مینامند بصورت ایل و طایفه و قوم و عشیره در ارمنستان ، آذربایجان ، گرجستان ، قزاقستان ، قیرقیزستان و ترکمنستان در سطح پراکنده و گسترده ای زندگی می کنند، باوجود آنکه از نظر تعداد کم هستند ولی بصورت متفرق در همه جا هستند. کردهای ساکن ارمنستان در زندگی فرهنگی کرد مقام بسیار مهم و رفیعی دارند و روی سایر کردهای مناطق دیگر نفوذ و برتری خاصی احساس می کنند.

پراکندگی کردها در شوروی يك علت تاریخی دارد. در نیمه دوم قرن هیجدهم عده ای از عشایر مختلف کردزبان بتدریج بر اثر ییلاق و قشلاق و چرای حیوانات خود در مراتع منطقه قفقاز خود را به باکو و ایروان رساندند و چند محل سکونت برای خود ساختند. مقامات تزاری بمنظور استفاده های بعدی از این موضوع استقبال کردند. نیت آنها استفاده از اکراد برای شرکت در جنگ بر ضد عثمانی و ایران بود. چنانچه بعدها در جنگ های بین روسیه و عثمانی در سالهای ۲۹ - ۱۸۲۸ و ۵۶ - ۱۸۵۲ و ۷۸ - ۱۸۷۷ کردها شرکت کرده و رشادت زیادی از خود بروز دادند. اکثر کردهای مهاجر به شوروی یزیدی بودند که طبق نظر مقامات تزاری در نظر داشتند يك نیروی

فوق العاده ای از آنها تشکیل دهند. علت مهاجرت آنها مخالفت بعضی از عشایر از نظر مذهبی و مزاحمت هائی که دولت عثمانی برای آنها بوجود میآورده است. در اوایل قرن بیستم پیوستگی و همکاری با روسیه بیشتر شده و در روزهای قبل از جنگ اول جهانی فقط در ایروان ۴۱۰۰۰ ساکن بوده اند. بعد به قسمت های گرجستان و ارمنستان رفته اند. عده ای که به این منطقه مهاجرت کرده اند یزیدیهها بوده اند که مورد استقبال گرجیها و آرامنه قرار میگیرند. ولی کردهای مسلمان یا باصطلاح غیریزیدی به منطقه آذربایجان رفته اند. این حرکت در زمان تسلط شورویها تغییری پیدا نکرده و کماکان مورد حمایت رژیم و دولت وقت شوروی یا جمهوریهای محلی بوده اند. یزیدیهها به اصالت هویت خود بیشتر متکی و مفتخر و در همه حال علاقمندی خود را به اصل و تبار خود نشان داده اند. از این نظر سازمان گروهی و مذهبی خود را حفظ و حراست کرده اند. برخلاف کردهای مسلمان که به مناطق آذربایجان مهاجرت کرده اند در سکنه جمهوری آذربایجان حل شده و گروه یا ایل و عشایری بنام کرد موجودیتی نداشته است. کردهای مسلمان از این نظر هیچگاه مسئله ای بنام کرد نداشته، ولی یزیدیههای کردزبان بیشتر به موضوع کُردیت توجه کرده و بر موجودیت آن اصرار داشته اند.

بعد از ۱۹۱۵ ناگهان تعداد مهاجر کرد بطرف شوروی رو به نقصان گذاشته و علت آنهم بیشتر وقوع جنگ و دوم اینکه سازمان تروریستی دولت ناسیونالیست داشنک که در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۰ در ایروان بوجود آمد. سوم وقوع جنگ داخلی شوروی چهارم تبلیغات عثمانیها و بعد ترکهای جوان. معذالک جمعیت آنها در ارمنستان و گرجستان در حدود ۶۰۰۰۰ نفر که همه کرد یزیدی و در آذربایجان تا سال ۱۹۲۰ بیش از پنجهزار نفر وجود نداشته که آنهم ساکن دهات و خارج از شهرها بوده اند. در حالیکه قبلاً ۴۵۰۰۰ نفر در

آذربایجان سکونت داشتند. علت تقلیل جمعیت کردها بیشتر مشکلاتی بوده که افراد آذربایجانی برای آنها فراهم کرده اند.

در سال ۱۹۲۲ جمهوری خودمختار کردستان تشکیل میگردد که لاجپن ، کلبجار و نخجوان جزو آن بوده اند. تشکیل این جمهوری نقطه امیدی برای همه کردهای جهان شده و کتب زیادی در باره " جمهوری خودمختار کردستان " وسیله کردهای سایر کشورها نوشته شده است . بدون اینکه خود کردها یا مقامات محلی از آن اطلاعی داشته باشند جمهوری خودمختار کردستان در سال ۱۹۲۹ منحل و ازبین میرود. که از بقایای آن تشکیل جمهوری خودمختار نخجوان تابع آذربایجان است . اما کردها بیش از پانزده الی بیست هزار نفری در آذربایجان باقی نمی ماندند. در ترکمنستان با آنکه در سال ۱۹۲۶ در حدود ۲۲۰۰۰ نفر کرد در آن ساکن بوده اند سی سال بعد یعنی در سال ۱۹۷۰ فقط ۲۹۲۲ نفر کرد در آن جمهوری باقی مانده اند. مقامات مسئول جمهوری ترکمنستان کوچکترین توجهی بوضع آنها نکرده و هیچ حق و حقوقی برای آنها قائل نبوده اند. قسمت اعظم در عشق آباد و منابع کرد گفته اند که تعداد بیشتری وجود دارند ولی مقامات محلی نخواستند آنها را در آمار منظور کنند.

در قزاقستان در يك منطقه معین و مشخصی سکونت دارند و تعداد آنها در سال ۱۹۷۰ بالغ بر سیزده هزار نفر است . در سرشماری سال ۱۹۷۰ قیرقیزستان تعداد اکراد ساکن جمهوری نامبرده هشت هزار نفر بوده اند. در زمان تسلط شورویها همیشه در منطقه جمهوری قفقاز دو مسئله برای کردها وجود داشته است :

۱ - طرز زندگی آنها تغییر پیدا می کند : از حالت عشایری خارج و شهر یا روستانشین میشوند. باین ترتیب وادار میشوند که در کلخوزها بکار

مشغول شوند و فرزندان آنها به مدرسه اعزام گردند. اگرچه در اوایل اینها مسئله و مشکلات کردها بوده ولی بتدریج بآن خو گرفته و نتایج پربختری از آن عایدشان میشود.

۲ - قطع رابطه کلی کردهای مقیم شوروی با سایر مناطق کردستان ( ایران یا ترکیه و عراق ) .

کردهای آسیای مرکزی گرچه همه مسلمانند ولی از يك منطقه مهاجرت نکرده اند. در ترکمنستان ، کردها نوه و نتیجه ایلات کردی هستند که شاهان ایران مانند شاه اسمعیل ، شاه عباس اول و نادرشاه آنها را بآن منطقه کوچ داده اند. از قرن شانزدهم همین شاهان بزور و جبر عده زیادی را به منطقه خراسان بمنظور دفاع در مقابل روسها و مغولان کوچانیده اند، که هنوز در شهرهای قوچان ، بجنورد و شیروان و بخش های تابعه ساکن هستند. عده ای از اکراد در حدود ده هزار نفر در افغانستان ساکن هستند که از همان قرن شانزدهم که سرزمین افغانستان جزو قلمرو ایرانزمین بوده کوچ داده شده اند. اما کردهای قزاقستان و قیرقیزستان در زمان خیلی نزدیکتری بآن مناطق کوچ داده شده اند. دلیل آنها اتهامی است که بعلت اغتشاش و ناامنی که در سالهای ۲۸ - ۱۹۲۷ در مرزهای قفقاز بوجود آورده اند. از نظر اجتماعی و اقتصادی برعکس کردهای ساکن سایر مناطق کردنشین در کشورهای دیگر دارای وضع خیلی بهتر و براتب پیشرفته تر هستند. علت اینکه : کردها کارکنان و کارمندان خوبی بوده اند . علاوه بر کار برای دولت در کلخوزها وسایل کار دیگری بصورت سلخوز برای خود فراهم کرده و چون در مناطق خوش آب و هوا که بیشتر به آثار تمدن و پیشرفت و زندگی بهتر نزدیک تر هستند لذا دهات آنها آباد و دارای همه گونه تسهیلات زندگی است. در هیچ نقطه ای هیچگونه فرقی بین ساکنین اصلی و کردها وجود ندارد.

مثلاً" در ارمنستان تعداد تحصیل کرده های کردزبان در همه شئون اداری بهمان اندازه هستند که ارمنه در دولت و حزب کمونیست و مشاغل مهمی که دارند. در حالیکه از نظر جمعیت بیش از يك درصد وجود ندارد. کردها حق به اشتغال هر نوع شغلی را دارند و این موضوع در همه جمهوریهها صدق می کند. در مراکز آموزشی حتی دانشگاهها نفوذ دارند. از نظر زندگی فرهنگی باید گفت اگر کردها بطور کلی در شوروی از هم جدا و پراکنده هستند ولی مسائل مشترکی دارند مانند اینکه در ۱۹۲۰ بیسوادی بکلی در بین آنها ریشه کن شده است. در مقام مقایسه در سال ۱۹۱۷ تعداد کردهای باسواد به يك درصد نرسید، برای آنکه باین نتیجه برسند زحمات زیادی متحمل شده اند تا آنکه همه فرزندان کردها به مدرسه بروند و درس بخوانند. آموزش برای بچه ها اجباری ابتدا چهار سال بعد هفت سال و سپس ۱۰ سال که این مسئله خود بهترین وسیله ای بود تا شورویها در آن مناطق عملی نمایند. اوج جنگ و نبرد با بیسوادی بین سالهای ۱۹۲۷ - ۱۹۲۰ بوده که حتی در بعضی از مناطق آذربایجان، گرجستان، ارمنستان وسیله " زبان کردی" آنها را باسواد کرده اند. اولین القبای کردی که در سال ۱۹۲۱ بوجود آورده اند با خط ارمنی و در دهها مدارس کردی و ارمنی مورد استفاده قرار گرفته است. تا آنکه در سال ۱۹۲۹ به لاتین تغییر پیدا کرد. علت آنها بر اثر آزمایشی بود که بعمل آمد و دیدند که خیلی نزدیک تر و سهل تر برای آموزش کردی است. در سال ۱۹۲۱ جمهوری ارمنستان ۲۷ مدرسه کردی و يك مدرسه یا مرکز فنی ( دانشسرای معلمین ) بمنظور نحوه تدریس زبان کردی در ایروان تأسیس شده است. در لنین گراد ( سن پترزبورگ امروز) دانشکده زبانهای شرقی که جزو دانشگاه بزرگ شرق شناسی است اولین فارغ التحصیل کردزبانان را به جامعه شوروی تحویل داد. در رأس





آذربایجان و نه در ترکمنستان نه کتاب کردی وجود داشته و نه مدرسه کردی . در ارمنستان که مرکز زندگی فرهنگی کردهای شوروی بوده بین سالهای ۴۶ - ۱۹۲۷ کتابی منتشر نشده است . سیاست عدم توجه به اقلیت ها در این زمان رو بضعف و سستی گذاشته است . علت آن فقط به خاطر جنگ نبوده، زیرا روزهای بعد از جنگ هم این سستی و ضعف و کمبود بیشتر جلب توجه می کند. در این سالها بیشتر از الفبای سرلیک استفاده میشده است . بعضی اوقات بمناسبت منطقه ای الفبای گرجی یا ارمنی بکار گرفته شده است . فرزندان کرد فقط برای یادگیری زبان کردی آموزش کردی میدیدند ولی سایر مواد درسی به زبانهای دیگر بوده است .

در زمان خروشچف ، برای برطرف کردن سیاست استالین یا باصطلاح استالین زدانی باز مسئله توجه به اقلیت ها زنده شد. مثلاً در ۱۹۵۷ دوازده کتاب کردی منتشر شد که مهمترین آنها لغت نامه روس - کردی و کردی - روس با ۲۰۰۰۰ کلمه که یک کردزبان بنام فاریزوف آنرا تألیف کرده است . کلاً از ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۶۰، ۲۲۸ کتاب به زبان کردی و بتعداد ۲۷۰۰۰ جلد منتشر شده که در شوروی رقم بسیار کمی است . ولی در مقام مقایسه و به نسبت کردهای ترکیه که حتی یک سطر کردی ننوشته اند. اما عرقت و حمیت قومی آنها شدیداً حفظ و حراست شده است . البته این ارقام مربوط به گرجستان و ارمنستان است در حالیکه کردهای مقیم آذربایجان خیلی عقب مانده هستند. خیلی بهتر میشد که اگر دولت شوروی همه کردها را در یک منطقه اسکان میداد و یک جمهوری خودمختار کردستان برای آنها تشکیل میداد، تمام کتابهایی که در طول نیم قرن در آذربایجان به زبان کردی چاپ شده فقط ده جلد بوده که خیلی زیاد است !!!

در سال ۱۹۷۱ کردهای ساکن جمهوریهای ارمنستان ، گرجستان ، قزاقستان و قیرقیزستان دارای حقوق فرهنگی هستند. منجمله در دهات کردنشین زبان و ادبیات کردی بهمان زبان تدریس میشود. در مناطق مخلوط از کرد و سایر اقلیت ها برای کلاسهای که بیش از پنج نفر کرد داشته باشند، والدین حق دارند که تدریس زبان کردی را از مدارس محل اقامت خود خواستار شوند. تمام کتابهای کردی از جمهوری ارمنستان صادر میشود. شعر و شعرا جای خاصی دارند. يك دو هفته نامه در چهار صفحه بنام "ریگای تازه" ( راه تازه ) که ارگان حزب کمونیست ارمنستان است از سال ۱۹۲۰ در ایروان منتشر میشود. ابتدا در ششصد شماره و فعلاً در شش هزار شماره است .

از سال ۱۹۵۶ رادیوی ایروان به زبان کردی برنامه پخش می کند که تا اکنون ( ۱۹۸۱ ) يك ساعت و نیم برنامه دارد. برنامه ها بسیار جامع و جالب هستند. بنحوی که مورد توجه و همبستگی اکراد شوروی و علاقمندان کرد خارج از شوروی است . جالب توجه اینکه این برنامه ها توسط کردشناسان جهان ، از مسکو ، لنین گراد ( سن پترزبورگ فعلی )، ایروان ، تاشکند و باکو در مورد تاریخ ، فرهنگ ، زبان و هنر و فلکلورهای کردی برنامه اجرا می کند.

در طول جنگ بین عراق و کردهای شمال آنکشور در طول سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵ برنامه ها وسیع تر، عمیق تر و حالت تر شده بد. صدها کند.

در طول جنگ بین عراق و کردهای شمال آنکشور در طول سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵ برنامه ها وسیع تر، عمیق تر و حالت تر شده بد. صدها کند.

در طول جنگ بین عراق و کردهای شمال آنکشور در طول سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵ برنامه ها وسیع تر، عمیق تر و حالت تر شده بد. صدها کند.

در طول جنگ بین عراق و کردهای شمال آنکشور در طول سالهای

موقعیت دیگری ساخته اند که به هیچ وجه تشابهی با سایر کردها در سایر کشورها ندارد. از جمله برای خود قهرمانانی ساخته اند که در سایر مناطق کردستان بکلی ناشناخته هستند. کماینکه ادبا، شعرا، فضلا و دانشمندان کرد شوروی برای سایر مناطق کردنشین خارج از شوروی غیرآشناست. اما باوجود این باز علاقه و حمیت قومی و قدرت معنویات انسانی آنها حفظ و حراست شده است. لباس، عادت، سنت، رسم و هرگونه آدابی که داشته اند و مخصوصاً زبان بهیچ وجه تغییر پیدا نکرده است. حتی ممکن است در مناطق دیگر کردنشین خارج از شوروی یکی از موارد مربوط به قومیت فراموش و یا منسوخ شده باشد، ولی در بین کردهای ساکن شوروی سعی و کوشش به حفظ و نگهداری آن شده است. این بخاطر حفظ موجودیت و حفاظت از اهلیت و هویت اصلی و ممانعت از تأثیرپذیری محیط و عوامل اطراف و همجوار است. با آنکه از کمونیزم نارضایتی ندارند ولی همیشه در فکر و تصوّر بازگشت به خاک اصلی " کردستان خود" هستند.

جنبش ناسیونالیستی کردهای عراقی این موضع را در وجود آنها تقویت کرده و نقطه امید برای آنها بشمار میآید. به همین علت روابط خود را با دانش جویان عراقی و سوری که برای تحصیل به شوروی اعزام میشوند برقرار کرده اند. وقتی جنبش کردهای شمال عراق در سال ۱۹۷۵ به شکست منتهی شد همه آنها "سیاه پوش" شدند. بهر رو، کردهای شوروی که در بدو مهاجرت بآن سرزمین جزو بدبخت ترین مهاجرین بودند، اما امروز از نظر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی از سایر مناطق کردنشین خارج شوروی براتب بهتر است. ضمن اینکه بهبودی از نقطه نظرهای مذکوره آنان را تبدیل به "روس" نکرده، کماکان به "گرد بودن" خود مفتخر و مباهی هستند.

## بخش ۲

## از جنگ جهانی دوم

## تا بستن قرارداد الجزیره بین ایران و عراق

۱ - ایران - از آنجائیکه فعالیت ها و جنبش های سیاسی کردها از شروع و بعد از جنگ جهانی دوم ( ۱۹۴۵ - ۱۹۲۹ ) دوران قابل توجهی را در مسیر تحولات و دگرگونیهای سیاسی ایران و جهان می پیماید ضرورت ایجاب می کند موقعیت و وضعیت سیاسی ایران را از تهاجم روس و انگلیس در شهریورماه ۱۳۲۰ شمسی شرح داده و سپس به تفصیل در مورد جنبش های سیاسی کردها که بموازات تحولات سیاسی ایران که بر اثر اشغال ایران صورت گرفته است ، گفتگو کنیم .

« اهمیت عمده قفقاز برای انقلاب را نباید در منابع مواد خام و سوخت و آذوقه آن تلقی کرد بلکه « اهمیت » آن در موقعیتش بین آسیا و اروپا و بویژه روسیه و ترکیه و راههای استراتژیکی است که از آن عبور می کند. متفقین نیز از این نکته غافل نیستند و از آنجائی که امروزه استانبول را تحت کنترل دارند، بر آن هستند که مسیر مستقیم برق را نیز که از طریق ماوراء قفقاز میگذرد در دست داشته باشند. در تحلیل نهائی کل مسئله آن است که حوزه های نفتی و مهمترین راههائی که به داخله آسیا منتهی میشود در اختیار چه کسانی خواهد بود؟ متفقین یا انقلاب ؟ « ژوزف استالین » کتاب در آخرین روزهای رضاشاه. ریچارد ا. استوارت . پژوهشگر و کارشناس

مسائل اطلاعاتی و مخابراتی نیروی دریایی آمریکا، صاحب نشریه بین المللی نیروهای مسلح و مجله تفنگداران دریایی آمریکا).

" برای شروع يك جنگ ایرانی نگرانیهای داشتیم، ولی دلائلی که در توجیه آن وجود داشت قویتر از این نگرانیها بود. داوری در باب تمام این موارد بر عهده تاریخ است. خاطرات چرچیل ".

" باین پرسش که آیا اشغال ایران موجه بود هیچ پاسخ قطعی و نهایی نمی توان داد. سر ریدر بولارد سفیر سابق انگلیس در ایران ".

" با طلوع نخستین روشناییهای سپیده دم بر افق مه آلود آبادان در سحرگاه ۲۵ اوت ۱۹۶۱ ( سوم شهریورماه ۱۳۲۰ شمسی ) رزمناو " شورهام" رده نخست آتشبار خود را بر ناو ایرانی پلنگ که در صلح و آرامش کامل در یکی از لنگرگاههای آبادان پهلو گرفته بود، نشانه رفت. لحظه ای بعد گلوله ای به پهلوی " پلنگ " اصابت کرد و بر اثر انفجار آن ناو پلنگ در هاله ای از دود و آتش پنهان شد. با پهلو گرفتن کشتی ها در رودخانه و هجوم نیروهای بریتانیا و شوروی به مرزهای شمالی ایران واقعه ای رخ داد که شاید بحث انگیزترین و غم انگیزترین واقعه ناگوار و ناگفته جنگ جهانی دوم باشد.

ایران که بدون دست یازیدن به اقدامی تحریک آمیز مورد هجوم قرار گرفت، سه ماه پیش از مشهورترین شکست ایالات متحده " پرل هاربور" خویش را تجربه کرد. هنوز این واقعه به پایان نرسیده بود که ارتش ایران درهم شکست و اضمحلال رهائی یافت، تلاش آلان برای دست یابی بر حوزه های نفتی خلیج فارس خنثی شد و زمینه نخستین رویارویی جنگ سرد فراهم گشت.

در جهت تفسیر و تحلیل این تحولات و جوانب اخلاقی ناشی از آن

ایجاب می کند که وجوه گسترده سیاسی و انسانی این واقعه برای درک اهمیت اخلاقی آن به جوانب توصیفی آن نیز توجه شود. کمتر حوادثی از وقایع جنگ جهانی دوم را میتوان برشمرد که تا باین حد با بحران فعلی خلیج فارس پیوند داشته باشد. میتوان گفت برحسب تصادف تا طرح پیشین، اشغال ایران بدست نیروهای روس و انگلیس باعث شد که ایالات متحده به نحوی اساسی و جداناپذیر درگیر امور ایران شد. برای کسانی که با وقایع شگرف سالهای ۸۰ - ۱۹۷۹ آشنائی دارند، وقایعی که ایران و دو ابرقدرت شوروی و آمریکا را تحت الشعاع قرار داد، و بویژه انقلاب اسلامی ایران که شاه را سرنگون ساخت و بی ثباتی استراتژیکی حاصل از آن که ایالات متحده و شوروی را در آستانه رویارویی نظامی قرار داد. طی تغییرات و تحولاتی نزدیک به يك انقلاب، توافق استراتژیک شوروی و بریتانیا در مورد ایران و تلاشهای يك پیشوای دینی برجسته و متعصب مسلمان، یعنی مفتی اعظم که قصد داشت سراسر خاورمیانه را با يك انقلاب دینی زیروزیر کند.

این سنوال پیش میآید که يك ضرورت عاجل استراتژیک تحت چه شرائطی میتواند تجاوز نظامی تحریک نشده ای را برضد يك دولت بی طرف توجیه نماید؟

برای ژوزف استالین دیکتاتور شوروی اینگونه مسائلی اخلاقی " بورژوازی " محلی از اعراب نداشت. برای او که در پی " انقلاب سوسیالیستی " بود عرف بین المللی تنها زمانی موضوعیت داشت که با اهداف او جور باشد. درغیراینصورت همیشه برای تجاوز شوروی نوعی بهانه حقوقی و اخلاقی پیدا میکرد. ولی برای وینستون چرچیل نخست وزیر انگلستان مسائلی حقوقی و اخلاقی مربوط به تجاوز انگلیس بر ایران، مسائلی نیست که بتوان به آسانی از آنها گذشت. برای چرچیل این مسئله به صورت انتخاب میان مقابله

با جهانگشائی نازیها یا رعایت تام و تمام عرف بین المللی متجلی بود. هنگامی که چرچیل در اواخر سال ۱۹۳۹ در مقام وزارت درباری با مسئله ای مشابه یعنی ضرورت اقدام نظامی برضد نروژ بی طرف روبرو شد نیز در جهت اولویت دادن به ضرورت‌های استراتژیک در مقابل محترم شمردن بی طرفی استدلال کرد. هیچ اقدامی برضد نروژ صورت نگرفت ولی قدرت بیان و استدلال او بعدها در مورد قضیه ایران کاربرد یافت .

چرچیل میدانست که برای حمله به ایران باید دست کم از تأیید تلویحی پرزیدنت فرانکلین روزولت برخوردار باشد. روزولت می توانست باتوسل به اقتدار اخلاقی و قدرت اقتصادی امریکا مانع از تجاوز متفقین به ایران گردد. ولی در عوض تشکیلات حکومت او حالتی انفعالی به خود گرفت و درخواستهای کمک ایران را آنقدر بی جواب گذاشت تا کار از کار گذشت . علاوه بر آن . روزولت حتی به صورت محرمانه بر طرح اشغال ایران صحه گذاشت ، گو اینکه چندی بعد علناً " منکر اطلاع از قصد و نیت دولت بریتانیا گردید".

ا) چرچیل نخست وزیر انگلستان در ملاقاتی که با فرانکلین روزولت در يك زیردریانی انگلیسی در آبهای اقیانوس اطلس بعمل آورد، موضوع رسانیدن اسلحه و مهمات و تجهیزات آمریکائی به شوروی که درگیر جنگ تن به تن با آلمانها شده بود، و هم چنین انتخاب بهترین ، سریع ترین ، و مطمئن ترین راه از طریق ایران و بالاخره توافق انگلستان و شوروی مبنی بر اشغال ایران را به رئیس جمهور آمریکا اطلاع داده و او بر این طرح صحه گذاشته بود. توضیح از نویسنده این کتاب باستناد کتاب خاطرات چرچیل ۱.

ریچارد استوارت آمریکائی در ادامه می نویسد: " تأثیر اقدامات ما بر افکار عمومی جهان و شهرت خودمان باید مورد توجه قرار گیرد. ما برای کمک

به قربانیان تجاوز آلمان براساس میثاق جامعه ملل دست به اسلحه برده ایم ، هرگونه اقدامی که از لحاظ فنی مغایر با قوانین بین المللی شناخته شود ، تا زمانی که با رفتار خلاف انسانیت همراه نباشد ، نمی تواند باعث سلب حسن نظر کشورهای بی طرف گردد و تأثیر سوئی بر ایالات متحده ، یعنی بزرگترین کشور بی طرف نخواهد داشت . ما بر این باوریم که آنها میتوانند این موضوع را به نحو احسن به نفع خودمان تمام کنند و در این زمینه از خلاقیت چشمگیری برخوردارند .

دور نهانی وجدان خود ماست . ما برای اعاده حاکمیت قانون و حراست از آزادی کشورهای کوچک مبارزه می کنیم . شکست ما به معنای «سراغاز» عصر توحش است که نه تنها برای ما بلکه برای حیات هر کشور کوچک اروپائی مهلك خواهد بود . ما که بنام میثاق جامعه ملل و در واقع به عنوان وکیل جامعه ملل و آرمانهایش وارد عمل شده ایم ، حق داریم و در واقع موظف هستیم برای محدود زمانی ، پاره ای از قوانین را که قصد اعاده و تثبیت آنها را داریم ، زیرپا بگذاریم . هنگامیکه برای حقوق و آزادی ملل کوچک مبارزه می کنیم ، آنها خود نباید مانع از آزادی عمل ما گردند . عبارت قانون نباید در مواقع ضرورت‌های تام ، مانع از عملکرد کسانی گردد که خود را وقف حفاظت از این «قوانین» و اعمال آنها کرده اند . درست و معقول نیست که يك قدرت متجاوز از یکسو با پایمال کردن تمام قوانین مزایائی کسب کند و درعین حال از سوی دیگر ، با تظاهر به دفاع از حریم قانون مورد احترام مخالفانش بر امتیازات دیگری دست یابد . در واقع بیش از آنکه قانون مداری راهنمای ما باشد . باید انسانیت را به عنوان راهنمای عمل مد نظر قرار دهیم . داوری بر عهده تاریخ است . ( مگر نه آنکه برای اعاده حاکمیت قانون و حراست از آزادی کشور کوچکی !! مانند شوروی مبارزه کردند ، و طبق



قرارداد یالتا کشورهای شرق اروپا را به حلق گشاد او انداختند، و غول بی شاخ و دمی درست کردند که کشورهای دیگر برای ایجاد تأمین در مقابل چنین غولی همه ثروت‌های ملت ستمدیده و رنج کشیده خود را برای خرید سلاح بیای آنها ریختند؟! مگر بنام میثاق جامعه ملل و امروز بنام قطعنامه های سازمان ملل متحد به کشورهای کوچک گرونادا و پاناما اردوکشی نکردند و برای ایجاد محیط امن و آسایش و حقوق و آزادی آنها!! صدها نفر بیگناه را نکشتند؟ مگر برای حمایت از حفظ استقلال و حقوق و آزادی! کشور کوچک کویت با چهارده کشور متحد و متفقیش با مدرنترین و بهترین سلاح بجای حمله به منابع نظامی به منابع حیاتی مردم بیچاره و به زنجیر کشیده عراق را با هزاران کشته و صدام حسین ابرلاشخوار را در محل امن و امان خود بجای نگذاشتند؟ آیا این معقول بود که کشورهای مدافع آزادی با پایمال کردن قوانین انسانی و با تظاهر به دفاع از حریم قانون یا مصوبات سازمان ملل متحد بامتیازات و اهداف مورد نظر خود دست یابند؟ بواقع انسانیت راهنمای عمل بود یا قانون مداری یا ایجاد تفوق و برتری برای تسلط بر جهان؟ کدام جهان و مردم جهان، آن جهانی که آنچنان ساخته اند که هر ساعت هزار نفر از گرسنگی بمیرند؟ توضیح از نویسنده این کتاب ۱.

در حالیکه از دقایق اولیه تهاجم تا روز ۴ شهریور از زمین، هوا و دریا حملات نیروهای متفقین شدیدتر و بر بی نظمی و اغتشاش لحظه به لحظه در سراسر کشور افزوده میشد، رضا شاه دستور داد "فورا" به واشنگتن تلگراف کرده به "شایسته" وزیرمختار تأکید شود "فورا" با وزارت خارجه آمریکا تماس گرفته و پیام او را شخصاً بااطلاع روزولت رئیس جمهور آمریکا برساند.

"در واشنگتن، آن روز صبح (۴ شهریورماه ۱۳۲۰) محمد شایسته وزیرمختار ایران به ملاقات شخص "کاردل هال" وزیر امورخارجه رفت.

شایسته از دولت آمریکا تقاضا کرد که هشت اصل منشور آتلانتیک را عنوان نماید و با این کار خود به حفظ بیطرفی و حاکمیت مسالمت آمیز ایران کمک کند. «هال» با اظهار اینکه او «مشغول جمع آوری حقایق مربوط به کل موضوع از جمله نقطه نظرهای مخالف» میباشد از پذیرفتن این تقاضا طفره رفت. او دولت ایران را سرزنش کرد که چرا «مسئله تجاوز آلمان را در وقت کافی و مناسب قبل از هرگونه اشغال نظامی علنا» به رسمیت نشناخته است تا بهترین امتیازات ممکنه را از متفقین کسب کند» شایسته برای دریافت کمک از آمریکا به عنوان «قهرمان از حقوق و حاکمیت ملل کوچک» اصرار ورزید. «هال» به دوستی دیرینه بین ایران و آمریکا تأکید کرد ولی اصرار ورزید که دولت متبوع شایسته باید «حرکت هیتلر در فتح سراسر اروپا را با دید وسیع تر و با اهمیت بیشتر تشخیص بدهد».

روز دوم سپتامبر (۱۱ شهریور) پاسخ رسمی روزولت به پیام رضا شاه به تهران واصل شد. پاسخ روزولت اخلاقی بودن عملیات انگلیس و شوروی را در ایران نه تأیید میکرد و نه تکذیب، بلکه سعی کرد لزوم عملیات را اثبات نماید. از آنجائی که روزولت ناچار بود از این عملیات که از لحاظ اخلاقی قابل بحث ولی از نظر استراتژیکی ضروری بود دفاع کند، تلویحا «مسئله اخلاقی مراقبت در اجرای وعده های انگلیس و شوروی به ایران را برعهده گرفت».

روزولت به رضاشاه پاسخ داد که جریان حوادث ایران را از نزدیک دنبال کرده و اعتقاد یافته که شایسته آنست که مورد توجه جدی کلیه ملل آزاد جهان قرار بگیرد. «اعلیحضرت میتوانند اطمینان داشته باشند که ما چنین توجه را به وضعی که پیش آمده مبذول میداریم و رویه و سنت خود را در مورد اصول اساسی که به میان کشیده شده مرعی و ملحوظ میداریم» (به محض استقرار کامل نیروهای اشغالگر ما خودمان را میرسانیم، جای نگرانی

نیست . چون قرار قبلی بر این اساس بوده! توضیح از نویسنده این کتاب ۱. و شرح کشف دیگری در همین زمینه ها که باستحضار خواننده رسید .

"... اما پاسخ طفره آمیز روزولت برای شاه تندخو که اکنون درمی یافت اوضاع داخلی ایران بسرعت رو به خرابی میرود ، آرامش اندکی دربر داشت . هرگاه نظم عمومی و قدرت دولت و غرور ملی بسرعت بازنمی گشت شمارش معکوس روزهای فرمانروائی او آغاز می شد."

آنروز دولت انگلیس پشتیبانی بیشتری از روزنامه نیویورک تایمز دریافت نمود که سردبیر آن با بیان این جملات تجاوز به ایران را منطقی دانست !

علت اقدام مشترک انگلستان و شوروی ، ضربه زدن به آلمان در منطقه ای است که آلمان آشکارا به توطئه اشتغال داشت تا از نخستین فرصت ممکن استفاده نماید . ایرانیان دست کم یک مقاومت نمایی از خود نشان دادند و این واکنش منطقی ولی بیهوده ملتی است که بی چون و چرا خواستار بیطرفی و استقلال خود میباشد .

در تهران ، غروب روز ۶ سپتامبر ( ۱۲ شهریورماه ) ، رضاشاه لوئیس دریفوس وزیرمختار آمریکا را احضار و تشکرات صمیمانه خود را از تلگرام مورخ ۲ سپتامبر رئیس جمهوری آمریکا به وی ابراز نمود . رضاشاه بخصوص از این موضوع اظهار رضایت کرد که روزولت یادداشت های دولت انگلیس و شوروی به دولت ایران را مبنی بر این که آنها نظری علیه استقلال و تمامیت ارضی ندارند خوانده و مورد نظر قرار داده است . آنگاه موگدا" اظهار داشت که وی نه تنها نسبت به آلمانها احساسات موافق ندارد ، بلکه در موارد متعدد با آنها مشکلات جدی داشته است . وی سپس آمادگی خود را به پیوستن به تلاش مشترک در برابر تجاوز آلمان اعلام نمود و متذکر شد که انگلیس ها و

شورویها میتوانند آنچه را در ایران نیاز داشتند از طریق مذاکرات دوستانه بعمل آورند.

در کف شیرِ نرِ خونخواره ای

غیر تسلیم و رضا کو چاره ای ؟

( اضافه کردن شعر به متن از نویسنده این کتاب است )

اما دریفوس نسبت به نظرات جدید رضاشاه مشکوک بود و لذا بوی پاسخ داد که از این موضوع که دیپلماتهای خارجی نمی توانسته اند مستقیماً با شاه ملاقات کنند لطمات زیادی وارد شده است . رضاشاه با این مطلب مخالفت کرد و اصرار ورزید که همیشه مایل بوده سفیران خارجی را به حضور بپذیرد . دریفوس میدانست که این موضوع صحت ندارد ولی معتقد شد که شاه می کوشد بدون آنکه خودش را از تک و تا بیاندازد، سیاست جدیدی را اعلام نماید .

دریفوس پس از این ملاقات تلگرافی به این شرح به واشنگتن مخابره کرد :

" اگر شاه مایل باشد کاملاً با انگلیس ها همکاری کند و پاره ای از نقائص جدی خود را که موجب سلب پشتیبانی ایرانیان و انگلیسها از وی گردیده است جبران نماید، به عقیده من هنوز قادر خواهد بود تاج و تختش را حفظ کند." اگر رضاشاه میدانست که متن این تلگرام بوسیله دستگاه جاسوسی آلمان کشف و به شخص هیتلر گزارش شده است ، تکان میخورد .

روز ۸ سپتامبر سهیلی به سفارت آمریکا رفت و به دریفوس هشدار داد که هیچ امیدی به دولت و مردم ندارد . او معتقد بود که تقاضای سنگین متفقین کابینه فروغی را مجبور باستعفاء خواهد کرد و این کار موجب هرج و مرج بیشتر و احتمالاً دعوت متفقین به اشغال تهران خواهد شد . دریفوس به

واشنگتن تلگراف زد که دولت ایران " در وضعی ناپایدار قرار دارد. شاه هر لحظه بیشتر غرق میشود و موج چنان برضد او گشته که احتمال ناپدید شدن او از صحنه شدت یافته است."

هرچند کمبود مواد خوراکی در تهران کاهش یافته بود، اما بیشتر بازارها بسته بود و دزدی زیاد شده بود. حدود ششصد نفر بدون محاکمه زندانی شده بودند و هنوز پلیس در برقراری نظم با اشکال روبرو بود. نیروی انگلیس و شوروی بتدریج در نقاط خطوط نفوذی خود مستقر میشدند.

در همین حال در کردستان يك شورش مسلحانه آغاز شد. کردهای استقلال طلب تعدادی اسلحه از سربازان مرخص شده ایرانی دزدیده یا خریده بودند و اکنون به روستاها حمله و آنها را تاراج میکردند ( اگر کرد استقلال طلب است ، باید برای جمع آوری نیرو و هم چنین وسایل از مردم روستا و شهر استمداد بطلبد نه آنکه آنها را تاراج کند. موضوع کوسه و ریش پهن است . توضیح از نویسنده این کتاب ) .

" تعداد معدودی از واحدهای ارتش که باقی مانده بود به شهرهای بزرگ سوق داده میشدند. ژنرال اسلیم فرمانده نیروهای انگلیسی که به کرمانشاه رسیده بود برای رویارویی با این وضع باشتاب به سنندج رفت ، ولی فقط هنگ یکم سواره نظام گارد را در اختیار داشت . بنا بر گزارشهای واصله يك نیروی عظیم کرد آماده ورود از خاک عراق به ایران بود. وظیفه بسیار سخت ژنرال اسلیم این بود که شورش را تحت کنترل درآورد بی آنکه با قبایل جنگجو نبرد کند. بنابراین به هنگ "واریکشایر" دستور داد با توپخانه و قوای امدادی عازم کردستان شود" ( منظور نویسنده از عزیمت به "کردستان" مشخص نیست. زیرا اگر ژنرال اسلیم وارد سنندج که مرکز کردستان است شده باشد ، توپخانه و قوای امدادی عازم کدام کردستان بود؟ بنظر میآید نویسنده اشتباه

کرده زیرا موضوع در مریوان بود نه کردستان . توضیح از نویسنده این کتاب).

" امتیاز عمده او این بود که دشمنی کردها فقط متوجه ایرانیان بود." .  
 خواننده عزیز وقتی در آخرین سطر دقت نماید متوجه خواهد شد که کردها را چگونه غیرایرانی و بچه نحوی دشمنی آنها را متوجه باصطلاح او ایرانیان می کند . میتوان گفت این کتاب ( در آخرین روزهای رضاشاه ) دقیق ترین و رسا و روشن ترین کتابی است که از بعد از شهریورماه ۲۰ تا با امروز که صدها کتاب در باره آن نوشته اند ، باشد . معذالك هرچه هست کتابی است که بدست و قلم خارجیان و قضاوتی است که بوسیله آنان در باره ما ایرانیان کرده که هنوز هم ادامه دارد . هرنوع کتابی از هر غیرایرانی در باره ایران و ایرانی سراسر دروغ و تحریف است . جریان به نحوی که نویسنده این کتاب خود شاهد عینی بوده و موضوع را یکسال پیش و قبل از وصول و مطالعه کتاب "در آخرین روزهای رضاشاه" در کتاب "کرد دوغ ندیده" نوشته است به این شرح است : اصولاً شورشی دربین نبود . بعد از آنکه هنگ پیاده سنندج به فرماندهی سرهنگ راستی در مریوان برای مقابله با نیروهای مهاجم مستقر و بر اثر دستور عقب نشینی ، همه پا به فرار گذاشتند ، کلیه سلاح آنها توسط محمودخان کانی ساسان ( جد مادری نویسنده ) و فرزندانش جمع آوری و در پادگان مریوان که اختصاص بیک گردان پیاده داشت ، نگهداری و مراقبینی از نوکرها و زارعین مسلح خود در آنجا گمارد . عده ای خیلی زیاد از کردهای مقیم عراق که در منطقه "شیلر" قسمت فرورفتگی مرز عراق در خاک ایران ساکن هستند به سرپرستی محمد رشید بانه ای برای خلع سلاح واحدهای دیگر ارتشی که در حال عقب نشینی یا فرار و ریختن سلاح خود به زمین به حدود مریوان آمده بودند . ضمن آنکه قبلاً" به بانه رفته و گردان نظامی آنجا را



خبر پیشروی انگلیسی ها به رضاشاه رسید، فهمید که باید استعفا بدهد ولی در باره نحوه آن هنوز تصمیم نگرفته بود. به پسرش محمدرضا گفت که چون به عنوان یک مرد قوی و یک پادشاه مستقل مشهور شده که همیشه به نفع کشورش اقدام میکرده است، هرگز نمی تواند همانند یک پادشاه دست نشاندۀ کشوری اشغال شده حکومت کند و پرسید: "تصورش را بکن که آیا من میتوانم از یک سروان کوچک انگلیسی یا روسی دستور بگیرم؟"

همان شب شاه آخرین جلسه هیئت وزیران را تشکیل داد و بوزیرانش گفت که بزودی کشور را ترک خواهد کرد. ساعت ۶ صبح فروغی نخست وزیر را به کاخ احضار کرد. فروغی با دقت پیش نویس استعفانامه را نوشت و بدست شاه داد. پس از امضاء به فروغی دستور داد "اتومبیل مرا بردار و برو این را در مجلس بخوان. در این ضمن من میخواهم مطالبی را به پسرم بگویم". فروغی شتابان بیرون رفت ولی بجای اینکه مستقیماً به مجلس برود در سر راه خود در سفارت انگلیس توقف کرد. ساعت ۷ بامداد بود که فروغی با خوشحالی استعفانامه رضاشاه را به سِر ریدر بولارد نشان داد.

اندکی بعد از ساعت ۱۱ بامداد، فروغی نخست وزیر همراه با حسن اسفندیاری رئیس مجلس وارد عمارت پارلمان شدند. فروغی در حالیکه از پله های تریبون بالا رفت ورقه کاغذی از کیفش بیرون آورد. حضار ساکت شدند. فروغی اعلام کرد که شاه استعفا داده و سپس متن کامل استعفانامه را قرائت کرد. نمایندگان خشکشان زده بود. چند تن از آنان آشکارا می گریستند. بسیاری باحرارت زیاد با پهلودستی خود نجوا می کردند. یکی دو تن بیاناتی علیه رضاشاه و حکومت او ایراد کردند. دو ساعت بعد خبر استعفای رضاشاه از رادیو به اطلاع عامه رسید. روزنامه فروشان در خیابانها دویدند و با صدای بلند خبر استعفای شاه را اعلام نمودند. آنروز نسخه های





که بسیار دیر شده و سخت مورد نیاز است انجام بدهد.

روز ۱۹ سپتامبر ( ۲۸ شهریورماه ) « كوك » كنسول بریتانیا در تبریز هشدار داد که شورویها عمداً تمایلات تجزیه طلبانه را در آذربایجان تشویق می کنند. انگلیس ها از همان زمان شروع به درك مطلب کردند که با باورکردن وعده و وعیدهای متفق روسی خود مرتكب اشتباه بزرگی شده اند. قبل از ماه سپتامبر شورویها خواستار انتخابات محلی در منطقه اشغالی خود شدند و در تبریز دست به انتشار يك روزنامه تبلیغاتی بزبان فارسی زدند که از حکومت مرکزی انتقاد و مردم را تشویق به قیام علیه «زندگانی فقیرانه شان» میکرد.

سرانجام ایدن وزیر انگلیس ناچار شد در مورد « اثرات زیان بخش مداخله بی مورد در امور داخلی ایران و همدلی با جنبش های تجزیه طلب» به شورویها هشدار بدهد. تجاوز متفقین به ایران يك سلسله مسائل را حل کرده و يك سلسله مسائل جدید را جایگزین آنها ساخته بود.

پس از ادای مراسم سوگند شاه جدید، دولت های بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹ سپتامبر ( ۲۸ شهریور ) حکومت شاه جدید را برسمیت شناختند. اشغال ایران و بیرون کردن شاه سالخورده هنوز تکمیل نشده بود که تصوّر واهی همکاری انگلیس و شوروی شروع به محوشدن کرد.

در سوم اکتبر ۱۹۴۱ ( ۱۱ مهرماه ۱۳۲۰ ) سیر ریڈر بولارد نسبت به «علائمی دایر بر اینکه مقامات شوروی در ایران به ما بدگمان هستند» هشدار داد و نوشت : « قرائن نشان میدهد که دولت شوروی قصد دارد قبل از ترك شمال ایران عقاید کمونیستی را در این منطقه اشاعه دهد، البته در صورتی که اصلاً قصد ترك آنجا را داشته باشد». توصیه او مبنی بر این بود که «اگرچه سیاست ما در جهت ارسال هرچه بیشتر ذخائر و مهمات جنگی به شوروی

است ، ولی باید مخالف سیاست نهانی روسیه باشد که بلعیدن ایران است «  
 ( اداره اسناد عمومی علیاحضرت ملکه بریتانیا، پرونده های مختلف  
 PRO). با این طول و تفصیل در واشنگتن ، روزولت پیامی از چرچیل  
 دریافت کرد: «نتایج خوبی که به این راحتی و آسانی در ایران بدست آورده ایم  
 ما را در تماس با شورویها قرار داده است . او پیشنهاد کرد ، راه آهن ایران  
 از خلیج فارس تا بحرخرز دوخطی شود یا دست کم به مقدار زیادی بهبود  
 یابد و با این کار يك راه مطمئن باز کنند که از طریق آن تجهیزات و مهمات  
 بتواند برای مدتی طولانی به جبهه روسیه بویژه در حوزه ولگا برسد. وی از  
 روزولت خواست که تعدادی کشتی باری به منظور حمل سرباز و تجهیزات به  
 او قرض دهد».

« وزارت خارجه انگلیس زیر فشار مخالفت محرمانه وزارت خارجه  
 آمریکا قرار داشت . ضمن جلسه ای در وزارت خارجه انگلیس يك نفر  
 خاطرنشان ساخت که روزولت در « آرجنچیا» ( نیوفاولند) اقدام چرچیل را در  
 مورد اشغال ایران تصویب کرده است . بنابراین تجاوز يك عمل انجام شده بود  
 و از دست آمریکانها هیچ کاری برای متوقف ساختن آن بر نمی آمد.

در همه جا شوروی به قرارومدار خود پای بند نبود و در همه مناطق  
 اشغالی دست با اقداماتی میزد که برخلاف اعلامیه ها و یا توافق های قبلی با  
 بریتانیا بود. بنابراین اعمال و کردار شوروی در طول و خلال جنگ و بعد از  
 جنگ با شك و تردید تلقی میشد. بنابراین هنگامی که پزیدنت روزولت خودش  
 را آماده شرکت در کنفرانس طهران میکرد « کاردل » وزیرخارجه آمریکا طی  
 یادداشتی به وی هشدار داد:

اگر اجازه داده شود که رویدادها بدون برخورد یا هیچ مانع ریالی  
 یادداشتی به وی هشدار داد:

اگر اجازه داده شود که رویدادها بدون برخورد یا هیچ مانع ریالی  
 یادداشتی به وی هشدار داد:

دست به اقداماتی بزنند که استقلال ایران را جدا" در معرض خطر قرار دهد یا اصولاً ازین ببرد... منافع ما ایجاب می کند که هیچ قدرت بزرگی در خلیج فارس در برابر تأسیسات عظیم نفت آمریکا در عربستان مستقر نشود.

وقتی روزولت در نوامبر ۱۹۴۲ ( آبانماه ۱۳۲۲ ) در تهران با چرچیل و استالین ملاقات کرد سران دو کشور را متقاعد ساخت که اعلامیه سه جانبه ای در مورد تمایل خود به " حفظ استقلال حاکمیت و تمامیت ارضی ایران " امضاء نمایند. ولی شورویها همچنان به خرابکاری در مساعی متفقین و حکومت مرکزی ایران ادامه دادند. هیچ حزب سیاسی جز حزب توده اجازه نداشت در منطقه اشغالی شوروی فعالیت کند.

بهر رو و بعنوان سخن آخر بدنبال آزادیهای که بلافاصله پس از سقوط رضاشاه به مردم داده شد، بسیاری از کمونیست های ایرانی از زندان آزاد شدند و بی درنگ با پشتیبانی شوروی حزب توده را تأسیس کردند و از طریق نظارت عملی خود بر منطقه اشغالی شوروی بزودی تبدیل یکی از احزاب سیاسی مهم شدند. ماموران شوروی در شتابی که در تسلط بر ایران داشتند وقت را تلف نکرده حتی در ماه اکتبر با وزیرجنگ ایران تماس گرفتند و از وی خواستند رهبری يك انقلاب طرفدار شوروی را بر عهده بگیرد ( اداره اسناد عمومی علیاحضرت ملکه بریتانیا، پرونده های مختلف PRO ) .

از آنجائیکه توصیه های انگلستان را در مورد عدم دخالت در امور داخل ایران، نادیده میگفت ، به لاد بمنظر. تسلا در اسناد ، اسناد عمومی علیاحضرت ملکه بریتانیا، پرونده های مختلف PRO ) .

از آنجائیکه توصیه های انگلستان را در مورد عدم دخالت در امور داخل ایران، نادیده میگفت ، به لاد بمنظر. تسلا در اسناد ، اسناد عمومی علیاحضرت ملکه بریتانیا، پرونده های مختلف PRO ) .

از آنجائیکه توصیه های انگلستان را در مورد عدم دخالت در امور داخل ایران، نادیده میگفت ، به لاد بمنظر. تسلا در اسناد ، اسناد عمومی علیاحضرت ملکه بریتانیا، پرونده های مختلف PRO ) .

از آنجائیکه توصیه های انگلستان را در مورد عدم دخالت در امور

پیمان سه جانبه موافقت کرد. ولی شاه جوان که نه به روسها اعتماد داشت و نه به انگلیس ها، نیازمند يك نیروی سوم مقتدر بود که از منافع ایرانیان پشتیبانی کند. دریفوس به واشنگتن توضیح داد: «ایران بیشتر و بیشتر در پی کمک و راهنمایی ایالات متحده است و من احساس می کنم که ما نباید از این فرصت در تحکیم موقعیت خود غفلت کنیم. به تقاضای ایران، مستشاران آمریکائی در اختیار دولت ایران قرار گرفتند. مقامات انگلیسی و آمریکائی در سال ۱۹۴۲ موافقت کردند که «سیاست های خود را در ایران با یکدیگر منطبق سازند و در کنار هم بایستند».

در سپتامبر ۱۹۴۴ بحران عظیمی بین ایران و همسایه شمالی اش درگرفت و آن هنگامی بود که اتحاد شوروی تقاضای امتیاز نفت شمال را کرد. پس از درگذشت فرانکلین روزولت در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ ترومن جانشین او هشدار داد «خاور نزدیک دارد بسرعت مبدل به یکی از نقاط خطر حیاتی در مناسبات جهانی میشود». تغییرات و تحولات زیادی در مناسبات سیاسی متفقین و هم چنین گرفتاریها و مشکلاتی برای دولت و ملت ایران بوجود آمد که کتابهای متعدد وسیله ایرانیان دانشمند و محققین خارجی نگاشته شده که تلخیص آنها بیش از این ضروری بنظر نمیرسد. نکته شایان توجه اینکه: استالین در برابر قدرت و استواری آمریکا مغلوب شد... خبرگزاری تاس در ۵ فروردینماه ۱۳۲۵ اعلام کرد که نیروهای شوروی ظرف پنج تا شش هفته خاک ایران را تخلیه خواهند کرد. آخرین واحد ارتش سرخ در اوایل ماه مه خاک ایران را ترك کرد و پشت سر خود حکومت کمونیستی آذربایجان و جمهوری مستقل کردستان را باقی گذاشت. برای حسن ختام اینکه: در مورد صحیح بودن اقدام انگلیس و شوروی در تجاوز به ایران، هنوز يك مسئله مهم و گیج کننده باقی است. مسئله اصلی که در برابر انگلیس و آمریکا قرار داشت این

بود که آیا ضرورت استراتژیکی، که سرانجام کلیه ملل آزاد جهان را درگیر کرد، اخلاقاً و قانوناً اجازه یک تجاوز خشن و بدون اطلاع قبلی را میدهد؟ در مورد ایران متأسفانه پاسخ مثبت است زیرا همانطوریکه میدانیم هیچ راهی برای متفقین باقی نمانده بود که راههای ارتباطی و معادن نفت ایران را بدون بکار بردن زور تحت کنترل خود درآورند. تا زمانی که آلمان فاتح بنظر میرسید رضاشاه هرگز با تقاضاهای متفقین موافقت نمیکرد. پس چه فایده ای داشت اگر انگلستان حقوق بین المللی را دقیقاً مراعات میکرد؟ اگر نتایج اینکار نهایتاً شکست یک تلاش عظیم در راه آزادی و علیه نوعی ظلم و استبداد بود، اساس قانونی آن چه اهمیتی داشت؟ این نتیجه گیری نهانی که عاری از بحث های بی پایان نیست بسیاری از تدابیر و اقدامات قابل ایراد سیاسی و نظامی را که انگلیس ها قبل از حمله به ایران پیشنهاد کردند، به هیچ وجه توجیه نمی کند. و نیز انگلیس ها مقصودند که چرا ایران را در برابر تحریکات و جاه طلبی های شوروی قویاً حمایت نکردند، زیرا خود آنها بودند که ایرانیان را در چنین وضع مخاطره آمیزی قرار دادند. این فرض که اگر انگلستان بوسیله حزب سیاسی دیگری، با برنامه و خط مشی متفاوت، اداره میشد سیر رویدادها تغییر میکرد، به هیچ وجه بار اخلاقی را که انگلستان در ابتدا به عهده گرفت و سپس با وعده های بعدی در تضمین حاکمیت و استقلال ایران تأنید کرد، سبک نمی کند. بنابراین حمله به ایران یک نمونه کلاسیک وضع دشوار اخلاقی ملت‌های دموکرات را نشان میدهد که ضمن تلاش برای زنده ماندن در برابر رژیم هائی که کمر به نابودیشان بسته اند، مرتکب اعمالی نسبت به ملل کوچک میشوند که قابل توجیه نیست.

برای اینکه از «پیدایش جنبش دموکراتیک در کردستان ایران» که عنوان مقاله مشروحی به قلم علی گلاویژ عضو اصلی کمیته مرکزی حزب توده

است ، اطلاع حاصل کنیم، به حرفهای كاك علی گوش فرا میدهیم. كاك علی در شماره دهم دیماه ۱۲۵۶ مجله "دنیا"، "نشریه سیاسی و تنوریك کمیته مرکزی حزب توده ایران" ( بنیادگذار دكتر تقی ارانی ، چاپ استكھلم، سوندا ) با "یادی از جنبش دوم بهمن" میگوید:

"هنگامیکه رضا شاه از ایران فرار کرد، ما در متن يك ایران غارت شده دیکتاتوری زده، کردستانی داشتیم که اگر برخی ابنیه تازه ساخت سربازخانه های ارتش را از آن حذف مینمودیم با پنجاه سال و حتی صد سال قبل از آن نیز فرق چندانی نداشت . دهات مخروب ، شهرها نیمه ویران و فرهنگ و بهداشت در درجه صفر بود. در محیط فقر و سیاه روزی مردمی زندگی میکردند که سربار استثمار بی حد و حصر فنودالها و خانها، لشکرکشی های رضاشاه، قتل و غارت های امرانی چون امیراحمدی ، طهماسبی ، شاه بختی ، مقدم، تجاوز و جور امنیه ها و دیگر مأموران ، آمیخته با ستم ملی که در دوران رضاشاه تا سطح يك سیاست دولتی ارتقاء یافت ، جان آنها را بلب رسانده بود .

در اولین فرصت این مردم عاصی هزاران قبضه اسلحه ای را که از واحدهای فروپاشیده ارتش رضاشاه بجا مانده بود بدست گرفته مصمم شدند بار دیگر زیر یوغ اسارت نروند. ولی جز همین انبوه بی شکل و عظیم مردم که مزوجی از همه طبقات و قشرهای اجتماعی بود فعلاً چیز دیگری در بساط مبارزه وجود نداشت . همه آنها يك خواست مشترك داشتند که با استقرار مجدد دیکتاتوری نباید راه داد. تحت شعار مذکور نیروهای مسلحی که گاهی تعدادش به هزار نفر میرسید ، بوجود آمد .

در شرایط آندوران که جنگ علیه فاشیسم دشوارترین روزهای خود را طی مینمود و سرنوشت آزادی انسان و فرهنگ وی در سنگرهای این نبرد

تاریخی حل میشد، جنبش رهائی بخش خلق کرد نیز مانند هر جنبش واقعی دیگری اگر میخواست با نام خود مطابقت داشته باشد میبایست مقدم بر هر چیز بر پایه ضدفاشیسم مستقر گردد و خود را با منافع و نیازمندیهای مبارزه جهانی ضدفاشیستی منطبق سازد.

همچنین جنبش رهائی بخش خلق کرد اگر میخواست با نام خود مطابقت داشته باشد میبایست از غلاف سنتو بدر آید، از اسارت هژمونی فنودال - عشیره ای و از انزعال و انفراد خلاص شود و بر پایه منافع آنروز و آینده توده های وسیع خلق کرد، در ترکیب جنبش انقلابی سرتاسری ایران قرار گیرد. بر مبنای دو اصل فوق میبایست پایه سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی جنبش رهائی بخش خلق کرد بی ریزی گردد.

در راه اجرای این اصول مبارزه شدیدی درگرفت و علیرغم مشکلات غیرقابل تصور، از قبیل عقب ماندگی محیط، سطح نازل فرهنگ، فقدان کادر، مقاومت ارتجاع محلی، تخریبات حکومت مرتجع مرکزی و حامیان امپریالیستی وی، جاسوسی، خیانت و غیره خلق کرد باین هدف نائل آمد.

از اواسط پانیز ۱۲۲۰ جنگهای شدیدی میان نیروهای مسلح غیرمتمشکل کرد که تحت رهبری قشر فنودال - عشیره ای قرار داشت و قوای اعزامی دولت که میخواست پس از فرار شهریور از نو در مواضع سابق مستقر گردد، رخ داد. عمده ترین این تصادمات از پانیز همانسال تا اواسط بهار ۱۲۲۱ در مناطق سقز، بانه، صاحب و دیواندره بوقوع پیوست که در مطبوعات آنروز کشور بنام "غانله حمه رشید" معروف شد. در جریان این جنگها نیروهای دولتی بفرماندهی ابراهیم ارفع و محمود امین تقریباً بکلی نابود گردیدند و سلاح و مهمات آنها بدست کردها افتاد.

ولی این حوادث به نتیجه طبیعی خود رسید. نیروهای پیشرو



کردستان در حوادث " غائله همه رشید" نشانه های سیاست امپریالیسم تبهکار را آشکارا تشخیص دادند که میکوشید با سوء استفاده از خشم مقدس خلق کرد علیه جور و بیداد و با براه انداختن ماجراهای آنارشستی راه نضج جنبش واقعی خلق ، نفوذ جریانهای انقلابی در جنوب ایران و بویژه در عراق را بگیرد .

بخش اعظم قشر فنودال - عشیره ای که در این زمان با تکیه بر سنن گذشته رهبری و فرماندهی جریان را بدست گرفته بود در نخستین ماهها بآنچه منافع محدودی میخواست رسید. عده ای از روسای عشایر و فنودالها که از طریق تصرف انبارها و اموال دولتی ، گرفتن حقوق و مستمری و سهم جیره بندی ( کوبن ) اهالی املاک خود از دولت دیگر سیر شده بودند بوسائل مختلف مخفی و آشکار با دستگاه حاکمه مرتجع نه فقط کنار آمدند ، حتی برخی از آنها به متحدان این دستگاه مبدل شدند. در میان همین قشر صحنه های بازی دوسره ، اعمال آنارشستی ، فلج سازی جنبش و حتی جاسوسی برای ارتجاع و امپریالیسم آغاز گردید. گرچه افرادی از قشر فنودال - عشیره ای براه خلق وفادار ماندند ولی این قشر ماهیت ارتجاعی خود را بار دیگر و باوضوح کامل نشان داد .

پرده های اسف انگیز تاریخ گذشته کردستان بدست قشر فنودال - عشیره ای داشت بار دیگر تکرار میشد و باید اطمینان داشت که هرگاه وضع جدید ایران و جهان نبود و در آنروزها منطقه " مهاباد" با وضع خاص خود وجود نمیداشت جنبش جدید خلق کرد نیز مانند سابق در گرداب آنارشی عشیره ای و تحریکات امپریالیسم و عوارض مهلك آن غرق میشد و مانند بسیاری از جریانهای گذشته حتی کوچکترین سنت مثبت نیز از خود بیادگار نمیگذاشت . ولی وضع مساعد ایران و جهان آنروز با مبارزه قاطع و دلیرانه



مرحله اول از شهریور ۱۲۲۰ تا اردیبهشت سال ۱۲۲۲ را دربرمیگیرد. این مدت دوران درگیری های شدید میان گرایش سنتی فنودال - عشیره ای و گرایش جدید، میان ارتجاع و ترقی بود. در این مرحله نیروهای مترقی و میهن پرست ولایت مهاباد برهبری قاضی محمد و با پشتیبانی طرفداران و موبدان خود در این شهرستان و در دیگر نقاط تحت شعار مبارزه علیه فاشیسم، علیه آنارشی و خودسری در کردستان و جنگ برادرکشی میان عشایر توانستند اولاً " توده های وسیع مردم ( روشنفکران منسوب به اقلشار متوسط، پیشه وران و کسبه، دهقانان و غیره ) و بسیاری از افراد میهن پرست عشایر را بسوی خود جلب نمایند، ثانیاً این شهرستان را از سیطره مجتهد دولت مرتجع مرکزی و رخنه و توطئه ایادی انگلیس حفظ کنند و ثالثاً فنودالهای مرتجع محلی از قبیل آقای علیار ( امیراسعد )، قرنی آقای مامش و دیگران را از میدان خارج و عملاً رهبری سیاسی خود را بر این منطقه دایر نمایند.

بعنوان نمونه ای از فعالیت این نیروها میتوان از دو اجلاس تاریخی که اولی در ۸ دیماه ۱۲۲۰ و دومی در ۱۰ آبان ۱۲۲۱ و هر دو در شهر مهاباد در بنای معروف به " محکمه قاضی " و بصدارت قاضی محمد برگزار گردید نام برد. در این اجلاسها که نمایندگان تمام طبقات و قشرهای کردستان و از جمله نمایندگان عشایر نیز در آن حضور داشتند مسائل زندگی سیاسی کردستان بر مبنای کاملاً جدیدی مطرح گردید. در اجلاس نخست قاضی محمد طی نطقی از جمله گفت: " پس از پیروزی انقلاب کبیر اکتبر در روسیه و تأسیس نخستین دولت سوسیالیستی مبارزه خلق کرد نیز از اساس دگرگون شده، نور انقلاب اکتبر آسمان کردستان را نیز روشن ساخت. استعمار کوشش فراوانی کرده است تا خلق ما را از این روشنائی دور سازد،

ولی قادر به اجرای این هدف نبوده است.<sup>۱</sup> در اجلاسیه دوم باتفاق آراء قطعنامه ای بتصویب رسید که در واقع برهنمود زندگی سیاسی کردستان آنروز و برنامه کار نیروهای مترقی و میهن پرست خلق کرد مبدل شد. در قطعنامه گفته میشد:

۱ - همه خلق کرد اتحاد شوروی را پشتیبان خود میدانند و برای کمک و همکاری با اتحاد شوروی در جنگ علیه فاشیسم آلمان آماده هر نوع مبارزه و فداکاری است.

۲ - کلیه عشایر از این تاریخ اختلافات میان خود را کنار میگذارند و از اعمالی که موجب چنین اختلافاتی است احتراز خواهند کرد.

۳ - همه شرکت کنندگان در جلسه نفرت و انزجار خود را علیه اعمال خودسری و نهب و غارت ابراز میدارند و هرکس را که دست به چنین اعمالی بزند متفقاً تنبیه خواهند نمود.

۴ - هیچ يك از شرکت کنندگان در این اجلاسیه نباید بطور جداگانه و بدون مشورت، با دولت تهران ارتباط بگیرد...».

خواننده این سطور در صورتیکه روح این دوران جدید را که سند فوق یکی از نخستین صفحات آنست و فقط سمت جریان را در خود نمایان میسازد، با روح و محیط سابق کردستان مقایسه کند به عظمت ابعاد و محتوی دوران جدید پی خواهد برد - دورانی که زندگی سیاسی کردستان را بسوی همگامی با روشن ترین و پاکترین پروسه انقلابی ایران و جهان پیش میبرد و يك خلق محروم و ستمدیده را از ملعبه فنودالها، ارتجاع و امپریالیسم به صاحب تام الاختیار سرنوشت و سعادت خویش مبدل میکند.

در چنین محیطی مقدمات و زمینه های لازم جهت تشکیل و اعلام رسمی يك سازمان سیاسی مهیا شد. روز ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۲۲ در مغاره

کوه " قلاي صارم " واقع در حوالی مهاباد با شرکت ۲۵ نفر نخستین کنگره حزب معروف به " کومله " ( " کومله ی ژ. ک ." ) برگزار و تشکیل این حزب اعلام گردید. پس از یکماه نخستین شماره مجله " نیشتمان " ارگان " کومله " بزبان کردی انتشار یافت. با تشکیل رسمی " کومله " مرحله نخست که مورد بحث ما است پایان یافت.

مرحله دوم فاصله تاریخی میان تشکیل " کومله " و تشکیل حزب دموکرات کردستان ( از ۲۲ اردیبهشت ۱۳۲۲ تا ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ ) را دربرمیگیرد. مهمترین نتیجه این مرحله که درواقع دوران فعالیت " کومله " است عبارت بود از فراگرفتن کار سازمانی سیاسی و توسعه آن، تربیت کادرهای حزبی در مکتب مبارزه عملی و ترویج هدفهای سیاسی و اجتماعی " کومله " در میان توده ها.

پایان کار " کومله " و تأسیس حزب دموکرات کردستان ( ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ ) باید آغاز مرحله سوم محسوب گردد. علت پایان یافتن کار " کومله " و ضرورت تأسیس حزب جدید - حزب دموکرات کردستان این بود که " کومله " باوجود مقام پرارزش تاریخی خود دیگر قادر به تأمین نیازمندیهای از این ببعد مبارزه نبود. زیرا؛ اولاً " شعار سیاسی اساسی " کومله " عبارت بود از تشکیل " کردستان بزرگ ". این شعار مبارزه خلق کرد را از واقعیات دور میکرد، دشمن را متمرکز و قوی و خلق کرد را منفرد و تضعیف مینمود و لذا شعاری بود بکلی منحرف و زیانبار، ثانیاً در حالیکه محیط عقب افتاده کردستان و شرایط سیاسی آنروزی و وجود ستم ملی خواهان تشکیل جبهه وسیع همه طبقات و اقشار ضدارتجاعی و ضدامپریالیستی و طرفدار آزادی ملی بود " کومله " در باره بسیاری از این طبقات و اقشار موضع خصمانه میگرفت و بویژه همه روحانیان را بدون تفکیک منسوبیت های طبقاتی و تمایلات سیاسی



میباشد. دوران قریب ۱۱ ماه فعالیت حکومت ملی کردستان دوش بدوش حکومت ملی آذربایجان باید مرحله پنجم محسوب گردد، گرچه بنوبه خود میتواند بادوار مشخصی تقسیم گردد. شرح دو مرحله اخیر در این مختصر نمی گنجد و بفرصت دیگری موکول میشود.

هدف از شرح مراحل سه گانه نخست یادآوری رنوس مطالبی بود که با تکوین و آغاز جنبش جدید خلق کرد ارتباط داشت. سعی شد بروشن شدن این سنوال کمک شود که آیا چه عواملی باعث آن شد که خلق کرد و نیروهای مترقی و میهن پرست کردستان توانستند برای بار اول در تاریخ حرف خود را بگویند و آنرا بکرسی بنشانند. عمده ترین این عوامل عبارت بود از تکیه جنبش رهائی بخش خلق کرد بر جنبش ملی و دموکراتیک سرتاسری ایران و قبل از همه بر طبقه کارگر ایران و حزب توده ایران در داخل کشور و تکیه بر نیروهای انقلابی و ضدامپریالیستی جهان و در مرکز آن دنیای سوسیالیسم در عرصه بین المللی.

بدیگر سخن حزب دموکرات کردستان و جنبش رهائی بخش خلق کرد از آغاز از چشمه ترقی و انقلاب آب خورده است و هر اندیشه و عملی در سمت بریدن با این چشمه اندیشه و عملی است در سمت خشکاندن خود درخت. رمز این واقعیت که قاضی محمد پس از ۲۱ سال که از اعدامش میگذرد هر سال زنده تر از سال قبل است و قهرمانانی چون شیرزاد، سیف قاضی، نانوازاده، صدر قاضی، خوشنوا، فاروقی، سلیمان معینی، ملا آواره و صدها شهید دلاور دیگر بخورشیدهای بی غروب مبدل گردیده اند، در اینست که آنان راه این چشمه فیاض را بمرزعه آرزوهای خلق کرد باز کردند. علت احترام بی پایان خلق کرد به همزمان صادق قاضی محمد، به دموکراتها و پیشمرگان جنبش ۲ بهمن که اینک دیگر برف زمان بر سرشان باریده است در

همین خدمت تاریخی آنهاست .

بی شک جنبش خلق کرد مانند هر جریان زنده دیگری بطور مداوم

در تکمیل پایه های ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی خود خواهد کوشید و

ستاره راهنمای این تکامل خدمت بمنافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است

که فقط بشماره حزب از منافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است .

در تکمیل پایه های ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی خود خواهد کوشید و

ستاره راهنمای این تکامل خدمت بمنافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است

که فقط بشماره حزب از منافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است .

در تکمیل پایه های ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی خود خواهد کوشید و

ستاره راهنمای این تکامل خدمت بمنافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است

که فقط بشماره حزب از منافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است .

در تکمیل پایه های ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی خود خواهد کوشید و

ستاره راهنمای این تکامل خدمت بمنافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است

که فقط بشماره حزب از منافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است .

در تکمیل پایه های ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی خود خواهد کوشید و

ستاره راهنمای این تکامل خدمت بمنافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است

که فقط بشماره حزب از منافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است .

در تکمیل پایه های ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی خود خواهد کوشید و

ستاره راهنمای این تکامل خدمت بمنافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است

که فقط بشماره حزب از منافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است .

در تکمیل پایه های ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی خود خواهد کوشید و

ستاره راهنمای این تکامل خدمت بمنافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است

که فقط بشماره حزب از منافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است .

در تکمیل پایه های ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی خود خواهد کوشید و

ستاره راهنمای این تکامل خدمت بمنافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است

که فقط بشماره حزب از منافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است .

در تکمیل پایه های ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی خود خواهد کوشید و

ستاره راهنمای این تکامل خدمت بمنافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است

که فقط بشماره حزب از منافع واقعی توده های عظیم خلق کرد است .





آقای علی گلاویژ میدانست و بس . در اینجا چنانکه در بخش یکم این سرنوشت اشاره ای به مناسبات کردهای بارزانی و آقای ملا مصطفی با آقای قاضی محمد رفت ، باز یادآور میشوم که باقی ماندگان دستگاه دموکرات کردستان و آقای قاضی محمد ، و از آن میان آقای علی گلاویژ نه تنها دل خوشی از کردهای بارزانی نداشتند که بآنها کینه نیز میورزیدند . کومه سخن اینکه تا کشته شدن آقای پیشه وری و برپائی دوباره فرقه دموکرات کردستان ، کردهای بارزانی جدا و پنهان زندگی میکردند و با اینکه ما چند تن از بودن آنها در یکی از سناتوریم های کناره باکو آگاه بودیم با آنان دیداری نداشتیم . دکتر جهانشاهلری افشار در مورد تشکیل "فرقه دموکرات کردستان" چنین می نویسد :

"... پس از رسیدن من به تبریز موضوع دیگری را که آقای پیشه وری در میان گذاشت روابط فرقه دموکرات آذربایجان با کردها بود . اصولاً روسها برای برپا کردن حزبی بنام " فرقه دموکرات کردستان " و بوجود آوردن باصطلاح " کردستان دموکرات و آزاد " آقای قاضی محمد را انتخاب کردند .

" آقای قاضی محمد و برادرش آقای صدر قاضی گویا از دیرباز با مامورین انگلیس سر و سری داشتند تا آنجا که چند دوره آقای صدر قاضی چنانکه مشهور بود بیاری آنان بنمایندهگی مجلس شورای ملی رسید . روسها پیش از آنکه آقای قاضی محمد را به برپاداشتن فرقه دموکرات کردستان برانگیزند تلاش بسیاری کردند که دیگر کردها را نیز برای ایجاد کردستان واحد راضی کنند اما تلاش آنان بجائی نرسید چون از طرفی به کردها بخش اساسی کردستان چون سقز و بانه و مریوان و اورامان و گروس و کلهر و سنجایی و جاف و مندیمی و قلخانی و اردلان و جوانرود و

روانسر دسترسی نداشتند و فرستاده ی آنان نیز که بمیان پاره ای ایلات کرد رفته بودند با ناامیدی بازگشتند و از سوی دیگر کردهای آذربایجان باختری بویژه کردهای شکاک که دلیرترین کردهای آذربایجانند نیز به آنها روی خوش نشان ندادند. ناچار آنان همه ی امید خود را به آقای قاضی محمد و برادرش آقای صدر قاضی و کردهای مکرری و قادری بستند.

آقای قاضی محمد با اینکه مردی باسواد و جهاننیده بود بیش از آنچه توانائی داشت لاف میزد و بروسها نوید داده بود که گویا همه ی کردهای ایران و بخشی از کردهای عراق را نیز زیر نفوذ آنان خواهد آورد و روسها هم بگفته آذربایجانیها که لاف زدن و فریبکار آزمند را زود میفریبد سخت فریفته نویدههای آقای قاضی محمد شده بودند بجزوری که جنگ افزار بسیاری در دسترس او گذاشتند و به آقای پیشه وری و دستگاه رهبری فرقه دمکرات آذربایجان پیگیر فشار میآوردند که بخشی از عایدی آذربایجان را در اختیار آقای قاضی محمد بگذارند تا ایشان بتوانند همه ی کردها را بسود روسها برانگیرند.

آقای پیشه وری و کمیته ی مرکزی فرقه ی دمکرات آذربایجان و دستگاه دولت آن که خود در اداره آذربایجان با کم پولی دست بگریبان بودند نمیتوانستند اوامر روسها را برای خوشنودی آقای قاضی محمد برآورند از اینرو همواره يك ناخوشنودی میان آنان و اینان در کار بود. موضوع دیگری که بدشواریهامیافزود تمکین نکردن دیگر کردهای آذربایجان از رهبری آقای قاضی محمد بود بجزوری که او این امر را نتیجه تحریکات فرقه ی دمکرات آذربایجان میدانست و از آقای پیشه وری نزد اربابان روسی سعایت میکرد.

چند روزی پس از رسیدن من به تبریز کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان در جلسه خود اختلافات میان خود و فرقه دمکرات کردستان را به

استناد اینکه من ایل هستم و با کردها که ایلند بهتر میتوانم کنار بیایم به من واگذار کرد و آقای پیشه وری که از حل این دشوار درمانده بودن با زیرکی خود را از آن کنار کشید.

شب آنروز آقایان حسن حسن اف دبیر سوم حزب بلشویک آذربایجان و میرزا ابراهیم اف وزیر فرهنگ ( رئیس جمهور بعد) با من دیدار کردند و از من خواستند که به کردها اختیارهای بیشتری بدهم. من به آنان گفتم که من از دادن هر امتیازی مجاز و از یاری به کردها خودداری نخواهم کرد چون من از دید برادری فرقی میان کرد و آذربایجانی نیگذازم اما شرط آنست که خواستهای آنان پذیرفتنی باشد.

من نمیدانم که با آقای قاضی محمد در این باره چه گفتگویی داشتند اما روز پس از آن که من با تلفن آقای قاضی محمد را برای گفتار و رایزنی به باش وزیری دعوت کردم ایشان پس از تعارفات بسیار گفتند که چون سران کرد همه در خانه ایشان گرد آمده اند و مشتاق دیدار و گفتگوی با من هستند و نمیتوان همه آنان را به باش وزیری آورد خواهش میکنم شما ما را سرافراز فرمائید. من دعوت ایشان را پذیرفتم و روز پس از آن بدیدار ایشان رفتم.

هنگامیکه به کوبی که آقای قاضی محمد و پاره ای از سران کرد در آنجا خانه داشتند رسیدم ماشینهای جیب آراسته بشعارها و خودکارهای سنگین دیدم. راننده من گفت که آنها با همین جیب ها در شهر همه جا در رفت و آمدند. گروهی نزدیک به ۱۰۰ تن از آقایان کرد تمام مسلح در درازای کوچه تا در خانه آقای قاضی محمد به استقبال من آمده بودند و مرا تا حیاط خانه بدرقه کردند و آقای قاضی محمد نیز از من استقبال کرد و مرا به تالاری رهنمون شد که سرتاسر رئیسان کرد مکرری و قادری نشسته بودند

و در صدر مجلس پیرمردی در روی سجاده رو بقبله نشسته بود و اورادی میخواند بعد دانستم رهبر فرقه ای از صوفیان کرد است .

من پس از مقدمه ای در اینکه همه ایرانی هستیم و کردها پاک ترین برادران ایرانی ما هستند خطاب به آقای قاضی محمد و دیگر سران کرد گفتم که در برآوردن خواسته‌های شدنی آنان آماده ام . آقای قاضی محمد که دیگر سران کرد را نیز آماده کرده بود موضوع را چنین آغاز کرد که چون انقلاب دمکراسی در آذربایجان و کردستان انجام شده است و همه از قید اسارت فارسها درآمده ایم اکنون دو برادر آذربایجانی و کرد باید برادروار زندگی کنند و در همه شئون از برابری برخوردار باشند از اینرو پیشنهاد میکنم نخست شهرهای آذربایجان و کردستان را که بیشتر در اختیار برادران آذربایجانی است مساوی تقسیم کنیم و پاره ای شهرها را در دسترس کردها قرار دهیم . من پرسیدم مثلا " کدام شهر؟ ایشان چون نمونه شهرهای رضایه و سلماس را نام بردند . من گفتم شهرها در اختیار همه است و نمیتوان شهری را تنها آذربایجانی نشین و یا کردنشین دانست چون هرکس در هر شهری که دلخواهش باشد میتواند زندگی کند و ما به هیچ رو نمیتوانیم آذربایجانیها و آسوریها و ارمنی ها را که پدردریدر و شاید هزاران سال است در سلماس و ارومیه و دیگر شهرها زندگی کرده اند و خانه و باغ و زمین دارند ناچار کنیم که همه را رها کنند و بروند . شهرها برای همه برادران آذربایجانی و کرد و آسوری و ارمنی آزاد است و ما شهر ویژه ای تاکنون نداشتیم و پس از این هم نمیتوانیم داشته باشیم .

موضوع دیگری که آقایان قاضی محمد و دیگر سران کرد پیش کشیدند درآمد اقتصادی و دارائی آذربایجان بدو بخش مساوی بود بدان معنی که درآمد دستگاههای دولتی همه و همه هرساله بدون درنظر گرفتن

شمار مردم آذربایجان و کرد بدو قسمت مساوی شود که نیمی از آن در دسترس دولت دمکرات کردستان قرار گیرد. از آن میان در باره سهمیه قند و شکر و چای و لاستیک اتومبیل که در زمان جنگ جهانی سرانه و با کوپن پخش میشد گفتگو بمیان آمد و خواستند که از آن پس بدو بخش مساوی تقسیم شود. خوانندگان میدانند که مردم آذربایجان در آن زمان بیش از سه میلیون تن بود شمار کردها آن زمان در آذربایجان شاید از صدهزار تن هم تجاوز نمیکرد. من به آقایان یادآور شدم که درآمد یک کشور و یا یک استان از آن هریک از مردم آن سامان است که باید به نحوی مستقیم یا غیرمستقیم بدانان بازگردد و نمیتوان آنرا بدیگران تسلیم کرد از آن میان قند و شکر و چای سرانه داده میشود خواه گیرنده آذربایجانی و خواه آسوری و کرد و ارمنی باشد و به هیچ رو نمیتوان بخشی از آن چه رسد نیمی را در اختیار گروه ویژه ای گذاشت و اما لاستیک تنها به کسانی داده میشود که دارای اتومبیل معینی باشند و آنرا نمیتوان در دسترس کسیکه اتومبیل ندارد گذاشت که در بازار سیاه بفروشد. از این گذشته آقایان گفتند بش. از گروه ویژه ای گذاشت و اما لاستیک تنها به کسانی داده میشود که دارای اتومبیل معینی باشند و آنرا نمیتوان در دسترس کسیکه اتومبیل ندارد گذاشت که در بازار سیاه بفروشد. از این گذشته آقایان گفتند بش. از گروه ویژه ای گذاشت و اما لاستیک تنها به کسانی داده میشود که دارای اتومبیل معینی باشند و آنرا نمیتوان در دسترس کسیکه اتومبیل ندارد گذاشت که در بازار سیاه بفروشد. از این گذشته آقایان گفتند بش. از گروه ویژه ای گذاشت و اما لاستیک تنها به کسانی داده میشود که دارای اتومبیل معینی باشند و آنرا نمیتوان در دسترس کسیکه اتومبیل ندارد گذاشت که در بازار سیاه بفروشد. از این گذشته آقایان گفتند بش. از گروه ویژه ای گذاشت و اما لاستیک تنها به کسانی داده میشود که دارای اتومبیل معینی باشند و آنرا نمیتوان در دسترس کسیکه اتومبیل ندارد

میدانست که بسیاری از خواستهای او نادرست است اما برای اینکه وجهه بیشتری در برابر سران کرد که آنجا گرد آمده بودند بدست آورد آنها را چون خواستهای بحق کردها عنوان کرد.

در اینجا باید یادآور شوم که دیگر کردهای آذربایجان چون کردهای رضائیه و بخشی از کناره سردشت و کردهای شكاك آقای قاضی محمد را اصلاً نمایندۀ کرد نمیدانستند و او را بحساب نمیآوردند. سران این ایلات همگی با ما سراسر رابطه داشتند و جنگ افزار و پول و دیگر نیازمندیهای چریکی خود را از مالیه ارتش دریافت میکردند و به آقای تیمسار سرتیپ نوانی سفارش شده بود که از هیچگونه کمکی به آنان دریغ نکنند و حتی در بسیاری موارد نیازمندیهای آنان را مقدم بر نیازمندیهای ارتش خودمان برآورد. این کردها روابطشان با آقای قاضی محمد تا آنجا تیره بود که در میهمانی هائیکه آقای قاضی محمد شرکت میکردند شرکت نمیجستند از اینرو ما ناچار آنان را جداگانه میخواندیم.

کردهای بارزانی بسردستگی آقای ملا مصطفی بارزانی که از شمال خاوری عراق بنزد ما آمده بودند نیز حساسی جداگانه داشتند و با مالیه ارتش ما مربوط بودند و به هیچ رو حاضر بدیدار و همکاری با آقای قاضی محمد هم نبودند. آقای ملا مصطفی بارزانی که در ارتش ما درجه سرتیپی داشت درست یا نادرست آقای قاضی محمد را عامل سازمان امنیت انگلستان میدانست.

پس از چندی شهربانی و نگهبانی (ژاندارمری) آذربایجان بما گزارش داد که هر دو هفته یکبار در روز و ساعت معین در بیابانی میان سلماس و ارومیه آقای قاضی محمد و همراهان مسلح در يك جیب با کنسول انگلیس که از تبریز بدانجا میرود دیداری دارد. چون این گزارش میرسید

آقای پیشه‌وری در دیدارش با روسها به آگاهی آنان رساند اما آنان چنان وانمود کردند که از آن آگاهند و حتی گفتند که شما در اینکار دخالتی نکنید.

موضوع دیگری که در واپسین ماه فرمانروایی فرقه در آذربایجان بر ما آشکار شد اینکه کردهای ابرابجمعی آقای قاضی محمد حتی يك دهم آنچه گزارش میداد و پول برای مخارج آنان دریافت میکرد نبودند. از سوی دیگر معلوم شد بیشتر جنگ افزارهای دریافتی ایشان از روسها نیز توسط دلاگان جنگ افزار به کردهای عراق فروخته میشود تا جائیکه چندین بار گماردگان مرزی این قاچاقچیان را با اسلحه‌های خریداری بازداشت کردند و خریداران نام و نشان فروشندگان کرد را نیز بازگو کردند...».

« نکته دیگری که باید اینجا یادآور شوم، سرنوشت کردهای بارزانی به رهبری آقای ملا مصطفی بارزانی است .

کردهای بارزانی که در ارتش فرقه دموکرات آذربایجان خدمت میکردند هنگامیکه ارتش ایران به آذربایجان رسید تصمیم گرفتند که تسلیم نشوند و به عراق هم بازنگردند از آنرو به سرپرستی آقای ملا مصطفی با ارتش به نبرد پرداختند. نبرد کردهای بارزانی به گفته آقای ملا مصطفی با بخشی از ارتش ایران نزدیک يك تیپ به فرماندهی سرهنگ همایونی انجام گرفت .

پیداست گروه بارزانی که با تفنگ و چند رگبار مسلح بودند توان نبرد و پایداری در برابر يك تیپ مختلط را نداشت از اینرو به جنگ و گریز پرداخت و با استفاده از شرایط زمین که ویژه ایلات به ویژه کردهای پیاده است با نبردهای روزانه و راه پیمایی های شبانه ، در کوهستان رفته رفته به ماکو و سپس مرزهای شوروی نزدیک شدند و در واپسین روز خود را به مرزبانان شوروی معرفی کردند.



در باکو روزی آقای ژنرال آتاکشی اف رسیدن کردهای بارزانی را به آگاهی ما رساند. اما هنوز پنهان بودند و از سوی گماشتگان سازمان امنیت روس از آنها پذیرایی میشد. سازمان امنیت روس، چنانکه ویژگی همه سازمانهای امنیت است، در پی این بود که اندیشه و آماج کردهای بارزانی را بررسی کند، بویژه اینکه آقای قاضی محمد و همکارانش در دوران یکساله فرمانروایی فرقه همواره نزد کارکنان دستگاه امنیت روس که آن زمان همه کاره آذربایجان ما بودند، از آنان به بدی یاد کرده بودند...».

«... همینکه سازمان فرقه دموکرات آذربایجان و دستگاه تبلیغات آن از نو برپاگشت و ساختمان نسبتاً بزرگی دو طبقه در کوچه خاقانی بدان اختصاص دادند، دستگاه کوچکی هم در همان ساختمان بنام فرقه دموکرات کردستان برپا شد و از همین زمان بود که آقایان ملا مصطفی بارزانی و هم زمانش که تا آن زمان پنهان بودند آشکار شدند و با ما دیدار کردند و کمیته ای هم به نام کمیته فرقه دموکرات کردستان نامیدند. هموندان این کمیته تا جایی که بیاد دارم، آقایان ملا مصطفی بارزانی و دو تن دیگر از یارانش و گویا آقای مراد رزم آور ( سروان توپخانه و هموند سازمان افسری حزب توده کرد کرمانشاهی ) پادوی سازمان امنیت روس و رحیم سیف قاضی برادرزاده آقای قاضی محمد و علی گلویژ مه آبادی بود.

این فرقه دموکرات کردستان بخشی از نوشته های رادیو فرقه آذربایجان را برگردان به زبان کردی میکرد و روزانه نزدیک به بیست دقیقه در برنامه رادیوی فرقه دموکرات برنامه به زبان کردی انجام میداد و از این گذشته يك رو از چهار رویه روزنامه آذربایجان نهاد ( ارگان ) فرقه دموکرات آذربایجان را به زبان کردی می نوشت .

این زمان بود که آقای ملا مصطفی بارزانی و هم زمانش دریافتند که

۲۵۳

آن افسری که ماه ها چون افسر روس مهماندار آنان، بود کسر. ح: آقاء. عا.

۲۵۳

آن افسری که ماه ها چون افسر روس مهماندار آنان، بود کسر. ح: آقاء. عا.

۲۵۳

آن افسری که ماه ها چون افسر روس مهماندار آنان، بود کسر. ح: آقاء. عا.

۲۵۳

آن افسری که ماه ها چون افسر روس مهماندار آنان، بود کسر. ح: آقاء. عا.

۲۵۳

آن افسری که ماه ها چون افسر روس مهماندار آنان، بود کسر. ح: آقاء. عا.

۲۵۳

آن افسری که ماه ها چون افسر روس مهماندار آنان، بود کسر. ح: آقاء. عا.

۲۵۳

آن افسری که ماه ها چون افسر روس مهماندار آنان، بود کسر. ح: آقاء. عا.

۲۵۳

آن افسری که ماه ها چون افسر روس مهماندار آنان، بود کسر. ح: آقاء. عا.

۲۵۳

آن افسری که ماه ها چون افسر روس مهماندار آنان، بود کسر. ح: آقاء. عا.

۲۵۳

آن افسری که ماه ها چون افسر روس مهماندار آنان، بود کسر. ح: آقاء. عا.

۲۵۳

سیف قاضی و علی گلاویژ را به هموندی کمیته فرقه دموکرات آذربایجان پذیریم . به دیگر سخن به شمار پادوها و سخن چینان دستگاه امنیت روس در کمیته ما دو تن دیگر هم افزوده شد .

گفتی که در یکی از دیدارها آقای میرجعفر باقراف رهبر حزب بلشویک آذربایجان و سومین شخصیت سیاستمدار و نیرومند شوروی بر زبان راند ، نشان بدینی سخت مقامات روس به ملا مصطفی بارزانی و دیگر همزمان او بود . او گفت این میخواست بدست ما همه کاره ایران شود .

چون در اینجا نامی از آقایان رحیم سیف قاضی و علی گلاویژ آمد باید یادآور شوم که آقای علی گلاویژ شش ساله دبیرستان را در تبریز پایان رساند و سواد همگانی او خوب بود و زبان پارسی را خوب و کسی هم فرانسه میدانست و مدرسه حزب باکو را نیز با گروه دانش آموزان ما پایان رساند اما رحیم سیف قاضی که گواهی نامه شش دبستان نیز نداشت پس از آنهم گواهی نامه و کاغذ هایی به دستور دستگاه روس بدست آورد بدون آنکه چیزی بر سواد و فهمش افزوده شود...".

دکتر ایرج ذوقی در کتاب « ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم » با استفاده از اسناد منتشره وزارت خارجه انگلیس ، متضمن تلگرافهای سر ریدر بولارد ( سفیر انگلیس در ایران ) به بوین ( وزیر خارجه انگلیس ) می نویسد :

تلگراف : « در سپتامبر ۱۹۴۵ ( آذرماه ۱۳۲۴ ) دسته ای از روسای طوایف کرد به سرپرستی رهبر جنبش خودمختاری کردستان ، قاضی محمد حضیری و نوری بیگ به باکو دعوت شدند . در باکو هیئت اعزامی ملاقاتهایی با رئیس جمهور آذربایجان شوروی باقروف به عمل آوردند که در ضمن این ملاقات ها باقروف بآنها قول داد که کمک و مساعدت و حمایت دولت شوروی

را برای کسب استقلال کردستان جلب خواهد کرد، مشروط بر آنکه کردها نیز از فرقهٔ دموکرات آذربایجان پشتیبانی و حمایت نمایند...».

جعفر مهدی نیا، در کتاب «زندگی سیاسی قوام السلطنه» شرح

مبسوطی در مورد کردستان و موقعیت و وضعیت آنها در زمانهای گذشته به رشته تحریر کشیده که در این کتاب بطور کامل آمده و ضرورتی در تکرار

مبسوطی در مورد کردستان و موقعیت و وضعیت آنها در زمانهای گذشته به

رشته تحریر کشیده که در این کتاب بطور کامل آمده و ضرورتی در تکرار

مبسوطی در مورد کردستان و موقعیت و وضعیت آنها در زمانهای گذشته به

رشته تحریر کشیده که در این کتاب بطور کامل آمده و ضرورتی در تکرار

مبسوطی در مورد کردستان و موقعیت و وضعیت آنها در زمانهای گذشته به

رشته تحریر کشیده که در این کتاب بطور کامل آمده و ضرورتی در تکرار

مبسوطی در مورد کردستان و موقعیت و وضعیت آنها در زمانهای گذشته به

رشته تحریر کشیده که در این کتاب بطور کامل آمده و ضرورتی در تکرار

مبسوطی در مورد کردستان و موقعیت و وضعیت آنها در زمانهای گذشته به

رشته تحریر کشیده که در این کتاب بطور کامل آمده و ضرورتی در تکرار

مبسوطی در مورد کردستان و موقعیت و وضعیت آنها در زمانهای گذشته به

رشته تحریر کشیده که در این کتاب بطور کامل آمده و ضرورتی در تکرار

مبسوطی در مورد کردستان و موقعیت و وضعیت آنها در زمانهای گذشته به

رشته تحریر کشیده که در این کتاب بطور کامل آمده و ضرورتی در تکرار

مبسوطی در مورد کردستان و موقعیت و وضعیت آنها در زمانهای گذشته به

رشته تحریر کشیده که در این کتاب بطور کامل آمده و ضرورتی در تکرار

سال کوچکتر از خود بنام " ابوالقاسم صدر قاضی " و سه خواهر داشت . همانگونه که آن روزگار رسم بود ، قاضی را در مکتب خانه گذاشتند تا نزد ملا به درس خواندن بپردازد . دروس اصلی را نزد پدرش می خواند و چند کتاب در مورد زبانهای که آنوقت خوانده می شدند در منزل داشت . پیش از آنکه از سوی پدر به عنوان " قاضی " تعیین شود ، رئیس اداره اوقاف مهاباد گردید . برخلاف قضاتی که مرتب تغییر رأی می دهند ، اگر در مورد يك مسئله پس از بررسی های لازم و کافی رأی و حکم می داد ، غیرممکن بود که تازه این حکم تغییر کند . ظاهر قیافه اش طوری بود که هر که او را می دید مجبور می شد به او احترام بگذارد . منزلشان پناهگاهی بود برای تمام کسانی که با مشکلی دچار میشدند . اکثراً زنان یا دختران که با دشواریهای روبرو می گشتند ، به آنجا پناه می بردند ، بخاطر همین امر گاهی اوقات شایعه پخش می شد که قاضی مرد زاهد و باتقوانی نیست بلکه خوشگذران ترین مرد دنیاست .

البته اینگونه سخنان تا حدودی به شخصیت مذهبی او برمی خورد ، اما ازدواج او با يك بیوه به همه شایعات خاتمه داد . قاضی دیر زناشونی کرد ، کانون خانوادگی بسیار گرم و پرمهر و محبتی به وجود آورد . قاضی يك پسر و هفت دختر داشت . اگرچه تا حدودی از تحصیلاتش دور افتاد ، اما بگفته بیشتر مردم مهاباد ، مرد مطلعی بود و کار مذهبی او را از یادگرفتن دیگر مسائل چون مسائل سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی باز نداشته بود . شخصیتی متین و تا حدودی دیکتاتورمآب داشت ، اگرچه ظاهرش بویژه در اجتماع چنین نشان نمی داد .

قاضی ناطق خوبی بود ، در سخن گفتن ها عادت داشت جملات کوتاه بکار برد ، در حالیکه قدرت عجیبی در این جمله ها وجود داشت ، و در بین

هر سه یا چهار کلمه، مکثی می کرد.

قاضی همیشه با خارجیانی که گاه و بیگاه از مهاباد دیدن می کردند مودبانه رفتار می کرد و برخورد بینهایت شایسته ای با آنان می نمود و دوستی و رفاقتش با آمریکائی ها گرم بود.

چند فرستاده پروتستان آمریکائی و یک دکتر آلمانی در مهاباد می زیستند که با قاضی دوست بودند، و وقتی در سال ۱۹۴۲ یورش قبایل به مهاباد، که بسیار پرخطر هم بود، شروع شد. " میس دال خانم" تنها فرد اروپائی که در مهاباد می زیست آن شب فرزند جوانش را در منزل قاضی و تحت نظر او مخفی نمود. پس از مدتی، همینکه دوستان روسی قاضی بر منطقه دست انداختند و مسلط شدند، رفتار او با دوستان اروپائی و آمریکائی اش بسیار محافظه کارانه شد.

پس از اینکه در منطقه بعزت از میان رفتن نیروی ایران و خارج شدن قوای روس، خلاء ایجاد شد، اختیار به دست فردی افتاد که از هر نظر شایستگی نگهداری منطقه را داشت، هم می توانست با مشکلات درون شهر دست و پنجه نرم کند و هم روبروی قبایل تاراگرر بایستد.

برادر جوان قاضی محمد، " ابوالقاسم صدر قاضی " که تحصیلات ابتدائی را بپایان برده بود، مردی بسیار فاضل و دانا و خوش برخورد و رفتارش با همه گرم و محبت آفرین بود و خیلی صمیمی بنظر میرسید. مدتها قبل در سنین جوانی از خانواده بسیار محترمی زن گرفته بود، دوستانش بسیار او را دوست می داشتند و مردم شهر نیز احترام خاصی برای او قائل بودند. در سال ۱۹۴۲ کاندیدای شناخته شده مردم مهاباد برای نمایندگی در مجلس بود.

به ناگاه از استان کردستان به تهران گزارش رسید که صدقراضی با چند نفر از نمایندگان "توده ای" و روسهائی که در آذربایجان بوده اند، دیدارهایی کرده و دست همکاری بهم داده اند.

اشتباه خطرناك صدقراضی این بود که در مجلس نطقی ایراد کرد که در آن شدیداً ارتش ایران را مورد حمله قرار داد و نیز از حزب "توده" پشتیبانی نمود، که این امر گزارش رسیده از کردستان را قوت بیشتری بخشید.

سومین فرد از خانواده قاضی که با آغاز حکومت صعود و با پایان یافتن آن سقوط نمود، عموزاده آنها " محمدحسین سیف قاضی" بود. پدر او، ابوالحسن سیف قاضی . لقب " سیف القضاة " بمعنی شمشیر یا نیروی قاضی ها را داشت . ( مرحوم سیف القضاة از ادبا و شعرای بنام کرد نیز بشمار میرفت ).

در سال ۱۹۴۵ محمدحسین سیف قاضی نزدیک به چهل و دو سال سن داشت ، بسیار چاق و قوی هیکل بود، و در نواحی نزدیک میاندوآب ، مالک شش ده بزرگ و خوب بود. از مشروب خوری قهار بود که همیشه از ناراحتی معده رنج می برد، اغلب بخاطر چاقی بیش از حد و نارسائی معده نزد دکترها می رفت ، تا اینکه فرصت پیش آمد و دوباره به باکو رفت ، و سپس از آنجا بسوی سرنوشت دلخراش و دردناك خودش به سوی مهاباد برگشت .

### جمعیت "ژ. کاف . " و چگونگی تولد آن

روز بیست و پنجم شهریورماه سال ۱۲۲۱ شمسی برابر با شانزدهم سپتامبر ۱۹۴۲ گروهی از اهالی مهاباد که از خانواده های رده دوم بودند، از

شهر خارج شده و از جادهٔ پرگردو خاک اورمیه به طرف درختان باصفای باغ «حاجی داود» واقع در کنار رودخانه مهاباد، راه افتادند.

جوان ترین شخص در میان این گروه «رحمان حلوی» بود که نوزده سال داشت و تحصیلاتش را در اورمیه به پایان برده بود و مسن ترین فرد، مرد پنجاه ساله ای بود بنام «ملا عبدالله داودی» که مأمور توتون ادارهٔ دخانیات بود، جمع گروه به پانزده نفر می رسید.

آن روز را به گفتگو در پیرامون ملت کرد و نیز ایجاد يك تشکیلات سیاسی و ضرورت آن، گذراندند. همه در این عقیده متفق شدند که تا چندین سال آینده آنان کمترین نیازی به خارج ندارند و نخواهند داشت، فقط آنچه ضروری است این است که مردم کرد را به تاریخ و گذشتهٔ خود کاملاً آشنا نمایند و واقعیت مسائل را به گوش همه برسانند. نیز انتظار راهنمایی عملی را از اکراد عراقی داشتند، و آن فرد عراقی که آن روز در جمع آنان حضور داشت آورندهٔ پیام کردهای عراقی برای آنان بود، يك سروان کرد ارتش عراق بود بنام «میرحاج». آن روزگار میرحاج خود در عراق يك گروه سیاسی را بنام «هیوا» (امید) بوجود آورده بود.

### مقدمات تشکیل جمهوری کردستان

وقتی هیئت نمایندگی کردها از باکو برگشتند، با این واقعیت که اکثر مردم مشتاقانه در انتظار بازگشت آنان و به نتیجه رسیدن مسئلهٔ کرد می باشند.

در طول این چهار سالی که منطقه به اشغال قوای روس درآمده بود، تمام مردان شهر و روستا مسلح شده بودند، اگرچه کم بودهائی وجود داشت



ولی در هر خانه لااقل يك قبضه تفنگ وجود داشت . برای بدست آوردن سلاحهای مورد نیاز حزب دموکرات کردستان " قاضی محمد " با نماینده اتحاد شوروی در مهاباد بنام "بابایوف" ملاقات و گفتگو کرد .

شبى از شبهای ماه دسامبر، چند روز پس از سقوط پست ژاندارمری اورمیه به دست قوای آذربایجان ، چند کامیون پر از سلاح از طرف پل سرخ مهاباد ( این پل که در غرب مهاباد قرار دارد و قدمت آن به سیصد سال پیش برمی گردد از یادگارهای بداق سلطان در مهاباد می باشد، که پس از احداث سد مهاباد از رونق افتاد و متروک گردید) و از جاده قدیمی اورمیه، در حالی که چراغهایشان را خاموش کرده بودند، وارد شهر مهاباد شدند .

از میان کچه خلوت و باریک شهر، اعضا و هواداران حزب برای تحویل گرفتن یکهزار و دویست قبضه تفنگ که از پست ژاندارمری اورمیه غارت شده بود، آمدند و سلاح و مهمات فراوانی تحت نظارت يك افسر روسی از کامیونها تخلیه گردید ،

این اولین کمک روسها به کردستان بود که در نهایت دقت و بسیار مخفیانه انجام گرفت . اما کردهایی که در باکو با باقروف ملاقات کرده بودند گفتند که تانک ، توپ و دیگر لوازم و تجهیزات نظامی مورد نیاز، هم اکنون از روسیه بجانب مهاباد راه افتاده اند و خیلی زود خواهند رسید .

### رسالت بارزانی ها چه بود؟

زمان کوتاهی پس از بازگشت نمایندگان از باکو، ملا مصطفی بهمراهی عده ای از افراد مسلحش از کوهستانهای اشنویه پانین آمده و از میان منطقه " قره پایاخ ها " رو به جانب روستای قم قلعه واقع در جاده اورمیه ( ۱۰

کیلومتری مهاباد) آمدند.

در آن هنگام بارزانی ها و هم پیمانانشان از مرد و زن و کودک همه با هم حدود ده هزار نفر بودند که بین آنان سه هزار مرد مسلح وجود داشت. در بین آنان نیز ملا مصطفی به یکهزار و دویست نفرشان امید فراوانی داشت. بغیر از پیروان شیوخ بارزان همچون: شیروانیها، میزوری ها، باروشی ها، و دوله مه ری ها، نیروهای مختلف دیگر عراقی نیز داخل نهضت شده بودند. بویژه چند افسر عراقی چون: میرحاج مصطفی خوشناو، خیرالله، عزت عبدالعزیز و نوری. از سوی دیگر، نماینده يك خانواده " عبدالعزیز گیلانی" پسر بزرگ شیخ عبدالله افندی بود که برای فرمانروایی بر اکراد با قاضی محمد رقابت می کرد.

مدتی پس از اینکه عبدالعزیز به مهاباد آمد، برای ادامه تحصیلات عالی انتخاب گردید که به روسیه برود، که خود ایر، هم فرصت، بود تا بتواند از رقابت می کرد.

مدتی پس از اینکه عبدالعزیز به مهاباد آمد، برای ادامه تحصیلات عالی انتخاب گردید که به روسیه برود، که خود ایر، هم فرصت، بود تا بتواند از رقابت می کرد.

مدتی پس از اینکه عبدالعزیز به مهاباد آمد، برای ادامه تحصیلات عالی انتخاب گردید که به روسیه برود، که خود ایر، هم فرصت، بود تا بتواند از رقابت می کرد.

مدتی پس از اینکه عبدالعزیز به مهاباد آمد، برای ادامه تحصیلات عالی انتخاب گردید که به روسیه برود، که خود ایر، هم فرصت، بود تا بتواند از رقابت می کرد.

مدتی پس از اینکه عبدالعزیز به مهاباد آمد، برای ادامه تحصیلات عالی انتخاب گردید که به روسیه برود، که خود ایر، هم فرصت، بود تا بتواند از رقابت می کرد.

مدتی پس از اینکه عبدالعزیز به مهاباد آمد، برای ادامه تحصیلات عالی انتخاب گردید که به روسیه برود، که خود ایر، هم فرصت، بود تا بتواند از رقابت می کرد.

ملا مصطفی در اولین دیدارش با قاضی محمد قول داد که تمام افراد مسلح خود را در اختیار جنبش مردم کرد قرار دهد و نیز روی آن مسئله تأکید داشت که آن سه هزار نفر مرد مسلحی که با زن و فرزند خود در مهاباد مستقر خواهند شد، لازم است مشخصاتشان در دفتری ثبت گردد.

اگرچه در این مدت بخشی از تاریخ زندگی ملا مصطفی تا حدودی مبهم و تاریک است، ولی چنین پیداست که او از هرفرصتی سود می جست تا سوءظن آشکار روس ها را نسبت بخود از میان بردارد و ظنی که بخاطر بعضی از اعمال گذشته اش به وجود آمده بود.

### حزب دموکرات کردستان

بتدریج اقداماتی در جهت پیاده کردن رهنمود جعفر باقروف در مورد تغییر دادن جمعیت "ژ. کاف" به حزب دموکرات کردستان انجام می گرفت و تا همه کارها آماده شد بیست روز طول کشید. در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۵ کونسول روس در اورمییه " هاشموف " دفتر مرکز روابط فرهنگی را در مهاباد بوجود آورد. جمعیت ژ. کاف تا آن لحظه تشکیلات و کارهایش کاملاً نهانی بود و نیز جانی برای گروه آنی و تشکیل جلساتی با مردم نداشت.

روسای شصت ایل و سرجنبان شهر روزی از روزهای ماه نوامبر سال ۱۹۴۵ از سوی قاضی محمد دعوت شدند تا در این دفتر حضور بهم رسانند.

مسئولان روسی منطقه، برخلاف سفارشات دولت متبوع خود، از این جلسه دوری گزیدند و اداره آترا بدست خود اکراد دادند.

سخنان قاضی همچون همیشه آرام، آغاز گردید مسائلی از سفر باکو را



۴) انجمن ولایتی کردستان طبق اساسی به فوریت انتخاب شده و در تمام کارهای اجتماعی و دولتی نظارت و سرکشی کند.

۵) مأمورین دولت در منطقه قطعاً باید از اهل محل باشند.

۶) تمام عایدات و درآمد منطقه، لازم است در خود منطقه صرف شود.

۷) مخصوصاً " حزب دمکرات کردستان سعی خواهد کرد مابین ملت

آذربایجان و اقوامیکه در آذربایجان زندگی میکنند ( آشوری - ارمنی - و...) وحدت و برادری کامل برقرار گردد.

حزب دمکرات کردستان بواسطه استفاده از منابع طبیعی سرشار کردستان و ترقی امور کشاورزی و بازرگانی و توسعه امور فرهنگی و بهداشتی برای رفاه حال اقتصادی و معنوی ملت کرد مبارزه خواهد کرد.

و بدین ترتیب جنبش مردم کرد، رنگ دموکراسی پیدا کرد.

در زمانیکه جمعیت ژ. کاف شکل می گرفت کوشش فراوانی بعمل

می آمد که تشکیلاتی قوی بوجود آید تا بتواند بر منطقه تاثیر بگذارد، اینکار

هم اغلب با استفاده از رهنمودها و تجربیات اتحاد شوروی صورت می گرفت .

جنبش تازه و نوین رهبر خود را داشت و در آن روزگار استالینی

دقت ها و وسوسه های فراوانی برای تعیین او بعمل آمده بود. آن شخص

کسی جز قاضی محمد نبود که بسیاری از اعضاء قدیمی جمعیت ژ. کاف از او

می ترسیدند چون نیروی شخصیت او همه چیز را زیر نفوذ خود گرفته بود،

نیز از جانب روسها کمکهای لازم به او می شد. قاضی این فکر را هم کرده

بود که شاید روزی سیاست شوروی تغییر کند و جهت ضدکردی بگیرد، اما

می گفت در هرحال آنان پیروزی نهائی مردم کرد را ضمانت کرده اند. در

تمام مدت قیومیت شوروی بر کردستان ، قاضی همچنان يك کرد

ناسیونالیست اما کمی سخت دل ماند و نیز توانست اکثریت مردم را بدنبال

خود بکشد، بجز چند نفر از هم ولایتی هایش که شماره آنان هم از تعداد انگشتان دست بیشتر نبود.

یکی از افرادی که دودل بود، مرد شناخته شده ایل دهبکری بوکان، قاسم آقا ایلخانی زاده بود. مشارالیه دعوت ژنرال آتاکشی اف را برای رفتن به باکو بخاطر این پذیرفته بود که شاید اینکار باعث تحکیم موقعیت اکراد گردد و به طور خلاصه نفمی از آنان عاید کردها گردد. او در آنجا چنین تشخیص داد که هدف اصلی باقروف این است که منطقه را از ایران جدا و به شوروی ملحق نماید و آنچه بسیار به دشواری به ذهنش می آید حقوق ملت کرد است. قاسم آقا در بوکان با کاک حمزه نلوس ملاقات و او را نیز در بدگمانی خویش سهیم نمود. زمانی که قاسم آقا از باکو مراجعت نمود، بجای این که در چنین جو و فضائی به مهاباد بیاید و جانی برای خود دست و پا کند، به تبریز رفت و چند هفته را در آنجا ماند و در آنجا عده زیادی همچون خود دودل کرد، بالاخره همین کار او باعث شد که سران دیگر دهبکری با سرلشگر «همایونی» فرمانده نیروی اعزامی به بخش جمهوری کردستان تماس هائی بگیرند. در آن زمان اشخاص فراوانی در مهاباد به قاسم آقا بدبین شده بودند.

بخشی از قوای روس در اروپا پیروز شده بودند و این امر بر قوای

روسی مستقر در شمال غرب ایران تأثیر گذاشت.

مستولان روسی همه در این فکر بودند که اکراد مخالف را قانع و

مجاوب نمایند به اینکه رهائی ملت کرد بدون کمک اتحاد شوروی هرگز تحقق نخواهد یافت، و بدون نظارت آنان هر نوع کوششی به شکست خواهد انجامید.

حمیدرضا جلانی پور در جزوه پنجاه صفحه ای خود بنام «قاضی محمد - کردستان در سالهای ۱۲۲۰ تا ۱۲۲۴» باعتبار «انگلتن» می نویسد:

«قاضی محمد فرزند قاضی علی، یکی از محترم ترین و بانفوذترین قاضیان روزگار خود و نوه قاضی قاسم بود. دیگر اقوامش نیز قاضی بودند، مادرش از ایل فیض اله بیگی سقز بود. همانگونه که آن روزگاران رسم بوده، قاضی را در مکتب خانه گذاشتند تا نزد پدرش درس بخواند. پیش از آنکه از سوی پدر بعنوان «قاضی» تعیین شود، رئیس اداره اوقاف مهاباد گردید. «نیکیتین» نویسنده و محقق نامدار روسی در مورد مهاباد زادگاه قاضی محمد اضافه می کند که: «در جنگ بین الملل اول روسها در شهر مهاباد و حومه آن پس از قتل عام بیش از صدها نفر از مردم و به آتش کشیدن کامل بازار شهر، آنجا را ترک کردند. خاطره این کشتار دسته جمعی همچنان در اذهان مردم باقی مانده بود، از این رو مردم از روسها سخت وحشت داشتند. فرمانده این قتل عام ژنرال بنام «ریبال چینکو» بوده است.»

در اوایل جنگ جهانی دوم در سال ۱۲۲۰ روسها شمال ایران و انگلیس ها کشور ما را اشغال کردند. در بعد از ظهر پنجم شهریورماه ۲۰ در ادامه اشغال ایران قوای نظامی شوروی، شهر مهاباد را بمباران و روز بعد در میان ترس و وحشت و تب و تاب مردم، وارد شهر شد. پادگان مهاباد بدون مقاومت تسلیم و به اشغال روسها درآمد. این اشغال تا آذرماه ۱۲۲۵ همچنان ادامه داشت.

در شهر مهاباد کسانی که دارای ثروت و موقعیتی بودند شهر را ترک کردند و برای حفظ جان خود یا به شهرهای امن داخل کشور تغییر مکان دادند و یا در منازل عشایر واقع در روستاهای مناطق کردنشین پناهنده شدند. در این میان تنها مردم عادی که دستشان بجائی نرسید در شهر

باقی ماندند. این مردم از يك طرف از نیروی نظامی بیگانه در وحشت بودند و از طرف دیگر از حمله پاره ای از عشایر کرد به شهر در نگرانی و ترس بسر میبردند. در چنین اوضاع و احوالی است که قاضی محمد به عنوان يك روحانی و معلمی که پدرش قاضی مذهبی شهر بوده، کمر همت بسته، دست به رتق و فتق امور مردم در شهر میزند. او در این زمان عده ای از مردم شهر را بسیج می کند و به آنها چوبدستی و بعداً "سلاح میدهد تا از شهر در مقابل دزدی و تجاوز حراست کنند. او همچنین مسائل ارزاق مردم را با کارمندان بومی و محلی شهر حل و فصل می کند و با دایر کردن محکمه ای و قرار گرفتن خود در رأس آن اختلافات فی مابین مردم را فیصله می بخشد، و بمناسبت همین اقدامات است که قاضی محمد در دل مردم جای میگیرد و به او لقب "پیشوا" میدهد. به تبعیت از خواسته مردم حزب دموکرات کردستان پس از گذشت چهل سال، یکی از واحدهای پیشمرگه خود را به نام "پیشوا" نام گذاری کرده است. از قول نجفقلی پسیان، خبرنگار وقت روزنامه اطلاعات که در آنوقت در صحنه های کردستان و آذربایجان حضور داشته در کتاب "از مهاباد خونین تا کران های ارس" چنین آمده است:

"قاضی محمد در دوره فرمانروائی خود در مهاباد با تدبیر مخصوص رفتار کرد. به این ترتیب اجازه نداد در شهر مهاباد قتل و غارتی روی دهد، و یا اموال مردم به یغما برده شود. این عمل سبب شد که در دوره دو ساله ای که او فرمانروائی میکرد، فقط يك نفر از اهالی شهر به قتل رسید، لذا مردم علاقه خاصی به قاضی محمد پیدا کردند. تشکیل جمعیت یا "کومله ژک" يك جریان سیاسی - فرهنگی است که وسیله عده ای از کردهای مهاباد با توجه به فلاکت هائی که در طول تاریخ بر این مردم وارد شده بود تشکیل گردید. علاوه بر رنج ها و ستم هائی که همیشه دولتها و جریانهای سیاسی از



آنها بعنوان ابزار استفاده کرده بودند مشوق و مهتج آنها در سازماندهی این گروه سیاسی بود. جلانی پور شرحی در مورد نتایج خفت بار جنگ چالدران نوشته و نتیجه چاره جوئی مردم مهاباد را از همه مشکلاتی که با آن روبرو بودند تشکیل همین جمعیت ملی و مذهبی تحت عنوان «کومله ژك» میدانند. معنی سه واژه کردی: کومله ( جمعیت ) ژاندنه وه ی ( تجدید حیات یا رستاخیز مجدد ) کاف ( کردستان ) است.

این جمعیت معتقد بود که تنها راه نجات مردم کرد ارتقای فرهنگ آنست. یکی از موستان این جمعیت می گوید که اساساً این جمعیت اعتقاد به جنگ مسلحانه نداشت، بلکه جمعیتی بود ملی - مذهبی و اعتقاد داشت که مردم کرد را باید از راه رشد فرهنگ نجات داد. جمعیت ژك پس از سه سال فعالیت تعداد قابل توجهی به عضویت آن درآمده و در نخستین اقدام خود با حزب «هیوا» ( امید ) در منطقه کردنشین عراق ( سلیمانیه ) که يك سازمان سیاسی مبارز و دارای تجربه بود پیوند برقرار کرد، و از سوی حزب مذکور نمایندگان جهت راهنمایی و سازماندهی به مهاباد اعزام شدند. در همین زمان کردهای ترکیه هم سازمانهایی تشکیل دادند که در رأس آن سازمان «خویبون» ( خود بودن یا خودمختار یا مستقل بودن ) قرار داشت که در بیروت و پاریس هم دارای نماینده و دفتر بود و اوضاع کردستان را در رسانه های گروهی جهان منعکس میکرد ( همانطوریکه قبلاً ) در موقعیت و وضعیت کردهای ساکن سرزمین جدا شده از ایرانزمین در ترکیه، و در اوایل جنگ بین الملل شرح آن آمد، «جمعیت خویبون» پس از انعقاد قرارداد لوزان و در سال ۱۹۲۲ تشکیل گردید، که به قیام مسلحانه آزارات و بالاخره شکست انجامید. چون همه حق و حقوق کردها وسیله مصطفی کمال پایمال شد، و عده زیادی از کردها بخارج رفتند، فعالیت سیاسی خود را در خارج شروع

کردند. حملهٔ متفقین به ایران در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ مقارن سوم شهریورماه ۱۳۲۰ بوده که هیچگاه این دو حزب یا جمعیت همزمان در سه کشور فعالیت نداشته‌اند. پس از اقامت دکتر کامران بدرخان در پاریس به فعالیت‌های فرهنگی کرد پرداخت که شرح آن در مسائل مختلف سیاسی و فرهنگی قبلاً آمده است. توضیح از نویسندهٔ این کتاب).

"در بارهٔ رابطهٔ کومله-ژکاف با قاضی محمد، سیدمحمد صمدی محقق و مترجم کتاب جمهوری مهاباد اثر انگلتون از قول ملا قادر مدرسی یکی از بنیان‌گذاران این جمعیت می‌گوید: ملا قادر مدرسی هم اکنون در سن ۹۷ سالگی در قید حیات است (تاریخ تألیف کتاب سال ۱۳۶۹ است. توضیح از نویسنده این کتاب). او شخص تیزهوش و دارای حافظه‌ای فوق‌العاده قوی است. در بیان مسائل مربوط به آن جمعیت صادقانه سخن می‌گوید. برابر اظهارات او، قاضی محمد جزو بنیان‌گذاران ژکاف نبوده است. تنها همکاری با جمعیت را قول و همکاری هم کرد. نام مستعار قاضی محمد در جمعیت "بینانی" بود. در جلسه ملاقات ملا قادر مدرسی و قاسم قادری بصورت کاملاً مخفیانه در منزل امام احمد الهی با قاضی محمد صحبت کردند و از او خواستند که وارد جمعیت شود. قاضی محمد اظهار داشت که حاضر است صمیمانه همکاری کند ولی آمادگی به قبول عضویت را ندارد. در حقیقت نه سوگند خورد، نه رسماً عضو شد. ولی طبق قولی که داده بود از هرگونه کمکی دریغ نداشت. قاضی محمد و عده‌ای از سران عشایر و شخصیت‌های کرد در سال ۱۳۲۰ دعوت شدند که به شوروی بروند. این مسافرت در معیت ژنرال سلیم آتاکشی اوف رهسپار بادکوبه شدند. هیئت مذکوره از پیشرفت‌های صنعتی و کشاورزی، فرهنگی و هنری دیدن کردند و با سران جمهوری آذربایجان شوروی در باره کردستان مذاکراتی بعمل آوردند. در این سفر

میرجعفر باقراف، رئیس جمهور آذربایجان شوروی خطاب به هیئت گفت: «ما شما را دوست داریم و برای ترقی و تعالی مردم کرد در تلاشیم و شما هر کاری داشته باشید به ما مراجعه کنید. بگوئید الآن چه تقاضائی از ما دارید؟»  
قاضی محمد در پاسخ چنین گفت:

«ما استقلال میخواهیم، و دولت شوروی باید وسیله ارتش سرخ استقلال ما را تضمین کند و اسلحه بماندهد...».

در این سفر اختلافاتی بعلت بافت هیئت که شامل روسای عشایر و افراد سیاسی بود بین نمایندگان کرد بروز کرد.

در سفر دوم که در خردادماه ۱۳۲۴ انجام گرفت قاضی محمد با هفت نفر دیگر همراه بود، برنامه طبق سفر اول انجام و میرجعفر باقراف در حالیکه با مشت به دسته صندلی خود میکوفت چنین گفت:

«... تا روزی که جمهوری سوسیالیستی شوروی هست، خودمختاری و آزادی مردم کرد برقرار است...».

قاضی محمد در پاسخ اظهار داشت:

«... خلق ستم دیده کرد هر دستی را که به مدد او دراز شود نه تنها میفشارد بلکه می بوسد...».

باقراف قول داد که:

۱ - اسلحه و مهمات و کمکهای جنسی به مهاباد ارسال شود.

۲ - قاضی محمد عده ای از جوانان کرد را جهت طی دوره نظامی به

آموزشگاه افسری بادکوبه بفرستد ( که بعداً "هشتاد نفر فرستاده شدند).

۳ - یکدستگاه ماشین چاپ جهت نشر کتب و روزنامه به مهاباد ارسال

گردد.



قاضی محمد تغییر داد. پس از این سفر نیروهای ارتش شوروی، شمال ایران و از جمله کردستان را تخلیه کردند. پس از ورود نیروهای اعزامی ارتش در دهم دیماه ۱۳۲۵ به مهاباد، و پس از جا افتادن ارتش در منطقه قاضی محمد و اطرافیانش دستگیر و پس از تشکیل دادگاه نظامی در دهم فروردینماه ۱۳۲۶ باتفاق برادرش صدر قاضی که وکیل مجلس شورای ملی بود، و هم چنین محمدحسین سیف قاضی وزیرجنگ کابینه جمهوری مهاباد بدار آویخته شدند. عمر علی یار نیز در یادداشت های خود که نسخه ای از آن در کتابخانه استانداری کردستان است شرح مفصلی راجع به نحوه ورود نیروهای ارتشی به مهاباد و دستگیری و بازداشت قاضی محمد و همکاران او و هم چنین سقوط جمهوری مهاباد نوشته است که مطالب آن تکراری و ضرورتی به درج آن نیست. فقط يك نکته جالب توجه را یادآور میشود: رفتن قاضی محمد را چنان تعبیر میکردند که قاضی گفته است: « اگر من بروم ملت کرد را تحت شکنجه و آزار قرار میدهند. بگذار من فدای ملت کرد بشوم». ولی این تعبیرات نمی توانست درست باشد، چرا که قاضی فریب قول پشتیبانی قوام السلطنه مبنی بر عدم ترك مهاباد را نیز خورده بود و فقط مسئله آزار و اذیت مردم کرد مطرح نبود. پس از صدور حکم اعدام مراتب به مقامات نظامی تهران گزارش شد، ولی دستوری مبنی بر اجرای حکم صادر نشد، زیرا در گوشه و کنار گفتگوهایی برای رعایت حال متهمان بگوش میرسید. تاخیر زیاد بمدت هشتاد روز جای خیلی امیدواریها بود که متاستفانه روزنه امیدی پیدا نشد و در شب دهم فروردینماه ۱۳۲۶ حکم بمورد اجرا گذاشته شد.

ویلیام انگلتون در کتاب جمهوری مهاباد می نویسد: «بعد از خروج

شوروی از کردستان از آندره گرومیکو که آن زمان نماینده دانشی شوروی در سازمان ملل متحد بود سنوال شد:



مهم اینکه جمهوری مهاباد برای تأمین امنیت که مورد نیاز عموم مردم مهاباد بوده تشکیل نگردید. ولی عملاً "یک جمهوری خودمختار منطقه ای، محدود به مهاباد و حومه و عشایر اطراف آن شد. مردم کردستان بهرعلی که مهمترین علت آن دخالت دولت شوروی در تأسیس آن بود از آن استقبال نکرد. مردم کردستان ایران شامل: نیمی از آذربایجان غربی، استان کردستان، استان کرمانشاه و استان ایلام میباشد که امروز هم بغیر از اعضاء حزبی یا هواداران آن قادر به تأنید و همکاری و هیاری با آن نیستند. این بآن معنا نیست که حاکمیت ملی، آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و رشد و ترقی برای همه مردم رنجدیده و ستم کشیده ایران بخصوص مردم کردستان نادیده گرفته شود. راه ایجاد امنیت و صلح و آرامش در سراسر ایرانزمین استقرار یک سیستم خودگردانی در تمام مناطقی که مردم آن در تشکیل موزائیک زیبای ایران و ساختار ملیت ایرانی شرکت داشته اند. در این سیستم بدون توجه به نوع رژیم، حاکمیت ملی شامل: زبان رسمی واحد، ارتش واحد برای دفاع از سرزمین ایران، وزارت خارجه واحد، برنامه ریزی و اقتصاد ملی که وسیله مسئولان در مرکز کشور اداره میشود، تصدتی قسمتی از حاکمیت ملی که مربوط به مناطق مختلف کشور است مانند: امور اجتماعی، اداری، انتظامی و اقتصاد محلی بعهده مردم هر منطقه خواهد بود. مگر معنا و مفهوم حاکمیت مردم و آزادی و عدالت اجتماعی غیر از این است؟ وقتی آزادی و دموکراسی را برای همه مردم ایرانزمین میخواهید چرا خودگردانی هم برای همه مردم و همه مناطق نمی خواهید؟ چه فرقی بین بلوچی و ترکمنی و آذربایجانی و خوزستانی و و با کردستانی وجود دارد؟ تنها فرقی که هست اینکه کردها مدت چهارصد و هفتاد و هشت سال است (از قرارداد چالدران ۱۵۱۴) برای همین خودگردانی بناچار به مبارزه مسلحانه، سیاسی و فرهنگی دست زده و

صدها هزار نفر از فرزندان رشید و بیگانه خود را بکشتن داده اند در حالیکه دیگر مردم ایرانزمین چشم با اجرای قانون اساسی ناظر به تشکیل انجمن های شهرستان و استان دوخته اند.

برای مردم این مملکت چه فرق کند  
کسی نجات دهد یا کسی که غرق کند

توضیح از نویسنده این کتاب

از جمله علت دیگری که «جمهوری مهاباد» تنها ماند و باصطلاح کسی بیاری او برنخواست و احدی بدادش نرسید، مقاومت پادگانهای نظامی شهرهای اطراف مهاباد مانند کَلته (بین سردشت و بانه)، بانه، سردشت و سَقَز است که با وجود فشار زیاد و حملات مکرر افراد مسلح عشایر و غیرعشایر مربوط به جمهوری مهاباد هیچگاه تسلیم نشدند و تا ورود نیروهای ارتشی به مهاباد از پادگانهای خود دفاع کردند. نجفقلی پسپان در کتاب «از مهاباد خونین تا کرانه های ارس» در این باره می نویسد: «... با بخاطر داشتن تسلیم پادگانهای آذربایجان و با بحرانی بودن وضع در این روزها که افراد متجاسر اغلب آبادیهای اطراف پادگانها را اشغال و خطوط ارتباطی را قطع کرده بودند، دستوری از ستاد ارتش به لشکر کردستان مخابره شد که پادگان های سردشت و کَلته مجتعا" به بانه عقب نشینی نمایند و تیپ بانه هم پس از تجتمع به طرف سَقَز حرکت کند و در آنجا متمرکز شود. این دستور که اجرای آن تخلیه قسمت مهمتی از خاک کردستان و تسلیم آن به دست متجاسرین متضمن بود، و بعلاوه با اجرای آن ممکن بود لطمه دیگری به حیثیت ارتش وارد شود به لشگر ۴ رسید و بدین سبب فرمانده لشگر با دادن گزارش های متعددی اجرای امر را تأکید نمود، منتها اجازه داد با هر مانور و حرکتی که لازم و ممکن باشد عقب نشینی و تجتمع این پادگان ها به



سَقَز تسهیل گردد. فرمانده تیپ بانه نیز عقب نشینی پادگانها را از کَلته و سردشت و بانه به اشاره و تذکار خطرات این عمل و عواقب بدی که ممکن بود دربر داشته باشد صلاح ندانست و ضمن اظهار نظر چند راه را به تهران پیشنهاد نمود و درخواست کمک کرد.

در جواب پیشنهادهای لشگر ۴، ستاد ارتش با متوجه ساختن تیپ باین موضوع که اعزام عناصری برای تقویت لشگر مقدور نیست و موردی هم ندارد، در انجام دستورهای صادره دانه به عقب نشینی پادگانها و تخلیه آنها تأکید و اصرار کرد. ولی در تاریخ ۲۱ اسفند ۲۱ طی تلگراف رمز دستوری به لشگر ۴ داده شد که مفاد آن بقرار زیر بود: " نظریات ستاد ارتش و وضعیت قبلا" اعلام گردید. لشگر هرطور صلاح میدانند عمل کند. منظور نهائی آنست که واحدها نابود نشوند".

با آنکه در تأکیدات قبلی ستاد ارتش راجع بانجام عمل تخلیه و عقب نشینی، لشگر ۴ دستوراتی برای آمادگی اجرای دستور ستاد ارتش صادر کرده بود معذالك بعامل زیادی بالاخره تخلیه و عقب نشینی پادگانهای سه گانه سردشت، کَلته و بانه انجام نشد.

در اینجا باید بافتخار شهامت و ازخودگذشتگی فرمانده لشگر کردستان و فرمانده و افسران و افراد تیپ بانه و پادگان های سردشت و کَلته این جمله درج گردد که: این رادمردان با علم باینکه ماندن آنها در این نقاط به قیمت جان ایشان و یا نیستی زن و فرزندان و هستی آنها تمام خواهد شد، معهدا با ازخودگذشتگی و شاه پرستی و میهن دوستی مُردن بافتخار و اسارت زن و فرزند را بر ننگ تسلیم شدن در مقابل مخالفین خود ترجیح دادند و مردانه آنقدر کوشیدند تا میهن عزیز را از این خطر عظیم نجات دادند، و به بهترین وجهی شرف و آبروی ملت و دولت و ارتش را حفظ نمودند.

این مردان غیور و ازجان گذشته در داخل سنگرها و برجهای خود شب و روز جز با صفیر گلوله و قیافه مهیب مرگ و کرسنکی و مشقت با چیز دیگری روبرو نبودند. واحدهای مزبور در این نقاط مرزی و دورافتاده کشور و با این وضع اسف بار مدت چندین ماه ایستادگی و مقاومت نمودند و همین روحیه قوی و مقاومت دلیرانه آنها و سایر همقطارانشان بود که بالاخره به مخالفین اجازه نداد نقشه های شوم و هولناک خود را عملی سازند.

مقاومت این افراد سلحشور و غیور مایه امید و روشنی بخش دل میهن پرستان گردید و نیروی همین مقاومت دلیرانه بود که دل پر از مهر افراد بیشماری از عشایر وطن خواه کردستان را در دست داشته و آنها را نیز وادار میکرد که وظائف ملی و میهن پرستانه خویش را انجام دهند، گرچه در خلال این اوضاع اتفاقات ناگواری رخ داد، و تلفات و ضایعاتی به واحدهای ارتش در این منطقه وارد گردید، ولی چون روح ازخودگذشتگی و فداکاری در سراسر واحدهای مأمور این جبهه موجود بود، تنزلزی در پیوستگی و مقاومت واحدها راه نیافت، و بالاخره نیروی کردستان موفق شد با کسب افتخارات بیشماری مأموریت و وظیفه سربازی و جانبازی خود را به نحو احسن اجرا کند و سرمشق جاودانی در تاریخ نظامی ایران برجای گذارد. نجفقلی پسیان در کتاب خود عملیات نظامی را از ابتدای تشکیل فرقه دموکرات و حکومت آذربایجان و تسلیم پادگانهای تبریز و غیره و هم چنین تشکیل جمهوری خودمختار مهاباد و اعزام نیروهای ارتش بمنظور نجات آذربایجان و مهاباد را بصورت مشروح و مفصل نگاشته که شکل و جنبه يك تاریخ نظامی دارد و به جنبه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی زمان توجه نشده است. بنابراین جز تلخیصی از وقایع نظامی در منطقه مهاباد که ذکر گردید بقیه موارد ضروری بنظر نیرسید و از آن چشم پوشی می کنیم.

سرهنگ دکتر پاشائی مقارن وقوع جریان آذربایجان و کردستان با درجه ستوان یکمی در بازرسی ناحیه ۱ مرکز به ریاست مرحوم سپهبد مرتضی خان یزدان پناه که دانی ایشان بوده مسئولیت آجودانی و امور محرمانه و رمز بازرسی ناحیه ۱ مرکز را بعهدہ داشته است. در مورد قاضی محمد در یادداشت های خود می نویسد:

" تا آنجا که بیاد میآورم در مذاکره و محاوره با افسران ستاد بازرسی ناحیه ۱ مرکز در باره تصمیمات متخذة ارتش یا بواقع تصمیم پادشاه نسبت به سران جمهوری مهاباد اینطور استنباط کردیم که با صدور فرمانی از طرف پادشاه در جلوگیری از اعدام بقیة افسران فراری به آذربایجان که در تبریز محاکمه و محکومیت حاصل کرده بودند، پیش بینی میکردیم که نباید شدت عملی در مهاباد نشان داده شود و هر دو منطقه را در حالت نارضایتی و ناراحتی گذاشت. بعد از اعدام نوزده نفر از افسران ایرانی جزو ارتش فرقه دموکرات آذربایجان پادشاه دستور داده بود که از اعدام بقیه خودداری شود. بنابراین پرواضح بود که نمی باید در منطقه کردستان ( مهاباد) چنین وضعی بوجود آید. قبل از انتشار خبر مبنی بر اعدام سه نفر از سران جمهوری مهاباد: قاضی محمد، صدر قاضی و محمد حسین سیف قاضی از رادیوی ایران، در ستاد باخبر شدیم که چنین تصمیمی اتخاذ و واقعه ناگواری رخ داده است. دو سه روزی گذشت تیمسار سپهبد یزدان پناه رئیس بازرسی ناحیه ۱ مرکز بمناسبتی بحضور پادشاه ایران رسیده بود. در موقع مراجعت بدفترش معمولاً یا ایشان مرا احضار میکرد و یا من بحضورش میرفتم. تیمسار را کمی مکدر و ناراحت دیدم. از ایشان سنوال کردم مگر اتفاق بدی افتاده یا اینکه پادشاه اظهار نارضایتی و نظیر اینها کرده اند؟ جواب داد: اعلیحضرت را خیلی ناراحت دیدم. بمن خطاب کرده و فرمودند: من قبلاً با

قوام صحبت کرده بودم که بعد از اینهمه مصیبت‌ها و ناراحتی‌هایی که خود ما و ارتش و دولت و مردم ایران مخصوصاً آذربایجانها در مدت یکسالی که بر آنها گذشته است نباید شدت عمل نشان داد، و دست مسئولان یا افراد را برای تقاص باز گذاشت. یک کشور اشغال شده وسیله خارجیها و سیاست تجاوزگرانه‌ای که از طرف شوروی در همه شئون مملکت اتخاذ شده بود، ما خود در تهران نمیدانستیم چه باید بکنیم تا چه رسد ب مردم بی سرپرست، بی راهنما و بدون هیچگونه برنامه و روش قابل اجرایی. بنابراین میتوان گفت که اکثر قریب باتفاق مردم آذربایجان و قسمت کوچکی از کردستان را نباید زیاد مقصر دانست. حال که اینهمه رنج و ناراحتی به آنها وارد شده، ما، دولت، ارتش و همه سازمانهای دولتی باید آنها را در آغوش خود بپذیریم و از آنها استمالت و بر دردهای آنها مرهمی بگذاریم. پس از آگاهی از تیرباران افسران فراری به ارتش فرقه دموکرات آذربایجان فوراً دستور توقف کشتن بقیه را دادیم که فکر می‌کنم تا موقع اطلاع ما نوزده نفر از پنجاه و شش نفر اعدام و مشغول اعدام بقیه بودند که متوقف شد.

در مورد مه‌آباد مذاکراتیکه با قوام کرده بودیم به رزم آرا دستور دادم که در نهایت آرامی و متانت نسبت به بازگشت ارتش و سایر سازمانهای دولتی در مه‌آباد اقدام و مخصوصاً به فرمانده ستون اعزامی سرتیپ همایونی هنگامیکه در تبریز او را پذیرفتیم این نکته را باو توجه دادیم. البته در موارد مختلف و تا موقع محاکمه سران جمهوری مه‌آباد همه چیز بخوبی برگذار گردید. رزم آرا از ما خواست که اگرچه برای تظاهر باشد حالا که مدت چند ماهی از مسئله آذربایجان گذشته بهتر است آنها را بازداشت و یک محاکمه ظاهری بشوند و بعد مورد الطاف ما قرار گیرند و به چند سالی زندان محکومیت حاصل کنند. نظرش را منطقی تشخیص دادیم و گفتیم که با قوام مذاکره کند و ترتیب

اینکار را بدهد. دو روز پیش در موقع گزارش کارهایشان به ما اظهار داشت که محاکمه و محکومیت و اجرای حکم در باره سه نفر از سران جمهوری مهاباد خاتمه پیدا کرد و در نیمه های شب از نظر رعایت همه گونه مسائل حفاظتی و جلوگیری از هرگونه پیش آمد ناهنجاری بموقع اجرا گذاشته است. با او با خشونت تمام علت اتخاذ چنین تصمیمی را بدون اطلاع ما سنوال کردیم. معاذیر مختلف باموارد و بی مورد زیادی آورد. از او سنوال کردیم که توام در جریان کار بوده یا نه، جواب داد فرمانده مستقیم ما هستیم و او وظیفه ای در گزارش وقایع باو ندارد. موگدا" دستور دادیم که احدی در سراسر منطقه کردنشین اعتم از ارتکاب به عملیاتی علیه کشور یا جرائم عمومی دیگر تا مدتی و بدون اطلاع ما مجازات نشود. اصولاً" ما قصد و نظری در تنبیه مسئولان جمهوری مهاباد بآن نحوی که رزم آرا عمل کرد نداشتیم. در مورد استمالت و دلجویی از بازماندگان آنها باید فکری کرد. این چه طرز خدمت است؟ من رضایتی از اینگونه اقدامات خودسرانه ندارم. کمالینکه در حین جنگ و زدوخورده ملامصطفی با نیروهای اعزامی به منطقه و کشتن و اسیرکردن چند نفر از افسران و درجه داران ما و نابودی يك گردان به فرماندهی سرگرد کلاشی، رزم آرا از ما تقاضا کرد که دستور آتش بس داده و ما اجازه بدهیم که ملا مصطفی برای مذاکره به تهران بیاید. با يك نفر که خود را تابع دولت دیگر و در ارتش مهاباد درجه ژنرالی قبول کرده و با تمام قوت و قدرتش با استفاده از اسلحه و مهمات ما و بیاری افسران ما بر علیه ما می جنگد چه مذاکراتی باید کرد جز جواب دندان شکن و هدایت نیروی اعزامی برای پاک کردن منطقه از لوٹ وجود او و همکاران او که بدون هیچگونه مجوزی به خاک ایران وارد و مدت یکسال با شوروی و حکومت قاضی محمد همکاری داشته است؟ کمالینکه بالاخره او را به تهران آورد و بعنوان مهمان در لشکر ۲ مرکز

از او پذیرائی کرد و با حيله و تزوير و چرب زبانی به منطقه برگشت و بیش از سابق بر علیه ارتش ما وارد عملیات شد. مضافاً اینکه عده قابل توجهی از کردهای مناطق خودی باین مناسبت از دولت و از ارتش رنجیدند و اثر نامطلوبی بجا گذاشت.

من از شنیدن حرفهای سپهبد مرتضی خان متعجب شدم و فکر کردم چگونه يك رئيس ستاد ارتش میتواند بدون اطلاع پادشاه ایران مبادرت به چنین اعمالی بکند. در همان حال از مغزم خطور کرد که این رئیس ستاد ارتش کسی جز «سپهبد رزم آرا» نمیتواند باشد.

چنین اعمالی بکند. در همان حال از مغزم خطور کرد که این رئیس ستاد ارتش کسی جز «سپهبد رزم آرا» نمیتواند باشد.

چنین اعمالی بکند. در همان حال از مغزم خطور کرد که این رئیس ستاد ارتش کسی جز «سپهبد رزم آرا» نمیتواند باشد.

چنین اعمالی بکند. در همان حال از مغزم خطور کرد که این رئیس ستاد ارتش کسی جز «سپهبد رزم آرا» نمیتواند باشد.

چنین اعمالی بکند. در همان حال از مغزم خطور کرد که این رئیس ستاد ارتش کسی جز «سپهبد رزم آرا» نمیتواند باشد.

چنین اعمالی بکند. در همان حال از مغزم خطور کرد که این رئیس ستاد ارتش کسی جز «سپهبد رزم آرا» نمیتواند باشد.

چنین اعمالی بکند. در همان حال از مغزم خطور کرد که این رئیس ستاد ارتش کسی جز «سپهبد رزم آرا» نمیتواند باشد.

چنین اعمالی بکند. در همان حال از مغزم خطور کرد که این رئیس ستاد



غیرترک را از سال ۱۹۰۹ آغاز کردند و از جمله فعالیت میهن پرستان کرد را قدغن کردند. چند ماه بعد عبدالسلام بارزانی قیام کرد. پس از چند بار زدوخورد و شکست و برتری بالاخره به ایران فرار کرد و در منطقه عشایر «شکاک» توسط شخصی به حيله دستگیر و تحویل مقامات عثمانی شد و در سال ۱۹۱۴ بدار آویخته شد. سپس در سال ۱۹۲۷ شیخ احمد بارزانی شروع به فعالیت کرد و بعزل مختلف از جمله بازآوردن شیخ احمد به مسیر اسلام از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۲ انگلیس ها به منطقه بارزان لشکرکشی کرده و روستاهای آن را شدیداً بمباران کردند. پس از تسلیم شیخ احمد و برادرانش ابتدا به ناصریه و سپس به سلیمانیه تبعید شدند. پس از شروع جنگ دوم و در سال ۱۹۴۰ «مجدداً» دست به نافرمانی و عصیان زده بعزلت عدم مقاومت و فشار شدید نیروهای عراقی با پشتیبانی نیروی هوایی انگلیس مقارن تشکیل حکومت خودمختار مهاباد بایران وارد و در مهاباد به نیروی حکومت جدیدالتاسیس خودمختار مهاباد پیوستند. ملا مصطفی بدرجه ژنرال و ملتبس به لباس شوروی و باصطلاح ابوابجمعی وزارت جنگ به تصدی ژنرال محمد حسین سیف قاضی وزیر جنگ شد. با هم به قسمتی از قصه سروان سابق ابوالحسن تفرشیان که بعد از بیست و پنج سال دوری از دخترش در سال ۱۲۵۰ او را در برلن شرقی ملاقات کرده است گوش فرا دهیم، قصه او که قسمتی از تاریخ معاصر میهن ما را آفریده در کتابی بنام «قیام افسران خراسان» چاپ و منتشر شده است. این ما و اینهم قصه او:

«در شهریور ۱۲۲۰، در بحبوحه جنگ جهانی دوم، افسر شدم، بلافاصله اسیر شوروی ها گردیدم، چند ماهی در زندان عشق آباد به سر بردم، در قیام افسران خراسان شرکت داشتم، افسر ارتش ملی آذربایجان بودم، در جنگهای بارزانی، ها علیه ارتش ایران شرکت کردم و بالاخره در فروردین ۱۲۲۶ اسیر شوروی ها گردیدم، چند ماهی در زندان عشق آباد به سر بردم، در قیام افسران خراسان شرکت داشتم، افسر ارتش ملی آذربایجان بودم، در جنگهای بارزانی، ها علیه ارتش ایران شرکت کردم و بالاخره در فروردین ۱۲۲۶



به عراق پناهنده شدم و در فروردین ۱۲۲۹ به ایران برگردانده شدم و از همان تاریخ در زندان مختلط حبس بودم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد به جزیره خارک تبعید شدم و بالاخره بعد از شانزده سال و چند ماه زندانی در فروردین ۱۳۴۲ از زندان آزاد شدم.

در این گفتار فقط رویدادها، دیدنی ها و شنیدنی های کانال باریکی را بازگو می کنم که خود از آن عبور کرده ام.

باز هم تاکید می کنم که من ماهی کوچکی بودم که از لابلای تخته سنگهای این کانال لغزیدم و با کمال حیرت زنده ماندم، بنابراین نمی توانستم احاطه کاملی به حوادث و رویدادهای تاریخی این زمان داشته باشم، بدون این که به آرشیوها، اسناد سیاسی و دیگر منابع این زمان مراجعه کنم فقط به یاری حافظه ام کوشیده ام آنچه را دیده و شنیده و یا مستقیماً شرکت داشته ام، برای دخترم بگویم. دخترم را بعد از بیست و پنج سال دوری، در سال ۱۳۵۰ در برلن شرقی ملاقات کردم.

امید است که این سرگذشت زوایای تاریک قسمتی از تاریخ میهنمان را روشن کند و کمکی باشد به آگاهی جوانانی که قهرمانانه تلاش می کنند آینده راستین کشورمان را بسازند" ( بغیر از شرکت او در جنگ بارزانی ها برعلیه ارتش ایران هنگام فروپاشی جمهوری خودمختار مهاباد، بقیه موارد ربط و ارتباطی بمسائل این کتاب ندارد. بنابراین با چشم پوشی از آنها به قصه شرکت تفرشیان در جنگ بارزانی ها برعلیه ارتش در اواخر سال ۱۳۲۵ توجه می کنیم).

"مرکز ایل بارزان در منتهالیه شمال شرقی عراق و در سرزمین کوهستانی صعب العبوری چسبیده به مرز ایران و ترکیه است .

بارزانی ها به علت اینکه در چنین منطقه صعب العبوری ساکنند و از مراکز شهری دور بوده اند مردمی جسما " سالم و قوی و اخلاقا"، هنوز دارای همان سنن و آداب پدرشاهی هستند و از هرگونه آلودگی شهری دور مانده اند.

تمدن و فساد اخلاقی شهری در میان آنها هنوز راه نیافته است. به نظر من آنها مسلمانانی معتقد، ولی نه خرافی هستند. رئیس ایل در عین حال پیشوای مذهبی آنها نیز هست و این مقام ارثی است.

بارزانی ها خیال می کنند موجودی روحانی به نام "شیخ بارزان" وجود داشته و دارد که همیشه حافظ و نگهبان ایل بوده و روسای فعلی ایل هم از اعقاب همان "شیخ بارزان" هستند.

اینها همیشه با حکومت‌های مختلفی که در منطقه نفوذ داشته اند جنگیده و با آنها روش آشتی ناپذیری داشته اند، زمانی با ترکها، زمانی با عرب ها و گاهی هم با ایرانی ها.

شیخ احمد بارزانی رهبر مذهبی و ملا مصطفی برادرش رهبر نظامی بارزانیها را بعهدہ داشتند.

"یادم هست موقعی که در مهاباد ما از نزد امیرحسین خان وزیر جنگ قاضی محمد خارج شدیم، ملا مصطفی را دیدم که مثل پیامبری در میان اتباعش ایستاده و بین آنها فشنگ تقسیم می کند و با آنها صحبت می کند و موقعی که مرا دید با علاقه به طرفم آمد، من او را از قبل می شناختم، بعد از این که تردید و دودلی و بلاتکلیفی ما را دید گفت: "من پیشه وری نیستم، پناهیان هم نیستم که در موقع صلح رئیس ستاد ارتش باشم و در موقع جنگ ناگهان سر از باکو دریاورم. من هستم و این تفنگم - تفنگش را حایل کرده بود. - تا این تفنگ در دست من است خود مالک خویشم. نوکر هیچ قدرت و

هیچ حکومتی نیستم نه انگلیس، نه امریکا و نه روس" (این یادداشت ها قبل از چرخش شاه در کنفرانس الجزیره تنظیم شده است. شاه در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۵۲ به الجزیره رفت و بعد از توافق ناگهانی با صدام حسین معاون رئیس جمهور عراق ملا مصطفی و یارانش را قربانی کرد. شورش ۱۹۷۵ - ۱۹۶۱ که منجر به توافق الجزیره شد در جای خود به تفصیل خواهد آمد. توضیح از نویسنده این کتاب).

بعدها که ما بیشتر با هم صحبت کردیم متوجه شدم که دید سیاسی اش هم تا حدودی روشن بود و باز او بود که با همان لحن کتابی اش می گفت: " این شرایط خاص جهانی است که روس ها به ما کمک می کنند. روس ها الآن به وجود ما در منطقه احتیاج دارند؛ بنابراین ما برای استقلال کردستان می توانیم از وجود این ها استفاده کنیم. من کمونیست نیستم، فنودال هم نیستم. من دموکرت هستم."

در نظر او دموکرات معنای خاصی داشت: یا امتش سر یک سفره می نشست، با همان ها غذا می خورد، با همان ها به جنگ می رفت و با همان ها در سنگر می خوابید. او روشی داشت که افراد بارزانی دوستش داشتند. کافی بود ملا سوار اسب شود، تا بلافاصله پانصد سوار مسلح بدون این که بدانند یا بپرسند به دنبالش راه بیفتند. وقتی یک دستور جنگی می داد مطمئن بود که آن دستور اجرا می شود. من خود شاهد بودم که مثلاً "بر کوهی می ایستاد و به نفرات دستور می داد: "پنج مرد برود سر آن شاخ، عمر تو یا پنج مرد برو سر این شاخ، موسی تو با چهار نفر برو سر اون شاخ..." این دستورها فوری اجرا می شود. او زمین را خیلی خوب می شناخت و خیلی خوب می توانست از عوارض آن بهره برداری کند و تصمیم بگیرد. خوب و عمیق هم همل می کرد. ما با اینکه ظاهراً متخصص و مرد تاکتیک و

درس خوانده بودیم پس از تحقیق و مطالعه نقشه زمین و مشورت، اگر خوب تصمیم می گرفتیم تازه مثل او تصمیم گرفته بودیم. همان طور که گفتم او زمین را خیلی خوب می شناخت، از عوارض زمین به خوبی می توانست استفاده کند، روحیه سپاهیان دشمن و روحیه خودی را هم خوب می شناخت. درست است که راز موفقیت های جنگی ملا مصطفی تا حدودی موهون شجاعت افراد ایل بود ولی قبل از شجاعت افراد بارزان این درایت شخص او بود که باعث موفقیتش می شد. میزان قدرت خود و مردانش را می دانست و جانی که می دانست زورش نمی رسد به راحتی عقب نشینی می کرد. هیچ کس نمی توانست بگوید او از روی ترس عقب نشینی کرده است. او به خوبی می توانست در موقع مناسب حمله ور و در موقع مناسب عقب نشینی کند.

در اواخر جنگ بین الملل دوم ( سال ۱۹۴۵ ) ایل بارزان با توجه به این که حکومت عراق هنوز کاملاً مستقر نشده به فکر افتاد به کمک سلاحی که در دست داشت کردستان را از عراق جدا کرده و حکومت مستقل کردستان را بوجود آورد.

مردم کردستان چه در شهر و چه در روستا، دلشان به عشق استقلال کرد می تپد، البته ممکن است استقلال از نظر آن ها مفهوم خاصی داشته باشد ولی عاشق آن هستند. روزی من از یکی از خانم های فهمیده آن ها پرسیدم منظور از آزادی و استقلال کردستان چیست. جواب داد: آزادی این است که من آزاد باشم گوسفندم را به هرکجا که میایم بچرانم، به هرقیمت که میایم بفروشم، شیر و روغن خود را به هرکس و هر قیمتی که بخواهم بدهم و حکومت مرکزی کاری به کار من نداشته باشد. طبیعی است که توده مردم مفهوم دیگری از معنی استقلال درک می کردند، به این ترتیب کلمه استقلال، بدون آن که مفهوم دقیقی از آن داشته باشند از همان بچگی در گوش کردها

زمرمه می شود و آرزویشان این است که روزی تفنگی به دست بیاورند و در راه استقلال بجنگند.

البته ملا مصطفی ( که بعدها به خلق کرد خیانت کرد) و شیخ احمد معینی استقلال را دقیق تر از این می دانستند، آن ها از تاریخ زندگی کرد و کردستان، مرزها و جمعیت آن در کشورها و شهرهای مختلف اطلاع داشتند. این زمان مصادف بود با موقعی که در ایران هم حکومت ملی آذربایجان و کردستان تشکیل شده بود.

ملا مصطفی می گفت: «فقط به کمک شوروی ها است که یک کردستان متحد و مستقل می تواند وجود داشته باشد، زیرا آن ها در تجزیه کردستان نفی ندارند، بلکه برعکس نفعشان ایجاب می کند که از کردهای ایران و عراق و ترکیه یک حکومت مستقل کرد به وجود بیاید.» او استدلال می کرد که هر قدر یک پارچه زمین از انگلیس و امریکا جدا کرد، آن ها ضعیف تر می شوند، او همه این کشورها را مستعمره انگلیس و امریکا می دانست. می گفت: در زمانی که در عراق برای ایجاد یک حکومت مستقل کرد مبارزه می کرده، می کوشیده تا با روس ها که در رضانیه بوده اند تماس بگیرد. تماس هم می گیرد. اما به قول ملا مصطفی روس ها مردمان «رذیلی» هستند - منظور او از کلمه رذیل، ذبل و باهوش بود - به سادگی نمی شود اعتماد این ها را جلب کرد. برای جلب اعتماد این ها باید خیلی کارها کرد که من نمی توانستم انجام بدهم. من نوکر یا جاسوس نیستم. من فقط نوکر ایل بارزان هستم، نوکر امت خودم هستم. معذالک او توانسته بود اعتماد شوروی ها را به خود جلب کند.

ایل بارزان در جنگ با کشور عراق شکست می خورد، زیرا در آن موقع قسمتی از ارتش انگلیس به کمک هواپیماهای هاریکن منطقه بارزان را به

آتش می کشند، مزارع را می سوزانند. در نتیجه آنها به ایران عقب می نشینند و به حکومت ملی کردستان پناهنده می شوند.

ملا مصطفی از قاضی محمد دلخوری داشت. می گفت می ترسد که من جای او را بگیرم، او برای تضعیف ما، ایل بارزان را به قسمت های بسیار کوچک تقسیم کرد و در سرتاسر کردستان. از کنار دریاچه رضائیه تا آن طرف میاندوآب، در شاهین دژ، اسکان داد و به طوری که در هر ده و روستا بیش از پنج شش خانواده نباشند. حتی شیخ احمد رئیس ایل را با ده بیست خانواده به دیزه "از دهات اطراف رضائیه" فرستاد. بالاخره شوروی ها به داد ما رسیدند و به توصیه آن ها بود که حکومت ملی آذربایجان ماهی شصت هزار تومان برای مخارج ایل بارزان می پرداخت. لباس و تجهیزات آن ها را نیز تامین می کرد.

در شهریور ماه ۱۳۲۵ روزی ملا مصطفی بارزانی که حالا ژنرال بارزانی شده بود به اتفاق ۶۰ نفر بارزانی به سرپازخانه ما در تبریز آمد. آن ها را آورده بود که آموزش توپخانه ببینند. جوان هائی هم که کوره سواری داشتند به دانشکده افسری و بچه ها را دبیرستان نظام تبریز فرستادند. فرمانده آن شصت نفر سرگرد نوری از افسران ارتش عراق بود. در این جا بود که با ملا مصطفی بارزانی آشنا شدم.

این ها بیش از سه ماه فرصت آموزش پیدا نکردند و جنگ بین ارتش ایران و فرقه دموکرات آذربایجان و کردستان شروع شد که ملا مصطفی مجدداً به تبریز آمد و نفراتش را به جبهه "سرا" نزدیک سقر برد.

شبی که ما به مهاباد رسیدیم ملا را دیدیم که به قول یکی از دوستانم مانند پیغمبری امتش را دور خود جمع کرده و بین آن ها فشنگ تقسیم می کرد. او به ما پیشنهاد کرد که به آن ها ملحق شویم. به ما اطمینان

می داد که در میان آن ها امنیت خواهیم داشت، ما هم موافقت کردیم و به همراه آن ها، شبانه به سمت نرده حرکت کردیم، ولی قبل از حرکت عده ای از سربازان را به همراه چند نفری از بارزانی ها مأمور بارگیری و حمل توپ ها کردیم که فردای آن روز در بین راه به ما پیوستند.

اشنویه هنوز منطقه امنی بود. بارزانی ها هم تصمیم داشتند به آنجا بروند. شیخ احمد قبالا به آنجا رفته بود. این شهرک در سه گوشه مرز ایران و عراق و ترکیه واقع است و ارتش ایران هنوز به آنجا نرسیده بود.

بارزانی ها در نظر داشتند پیش از ارتش خود را به آنجا رسانده و برای زمستان و سرما پناهگاهی بجویند.

ارتش در برابر بارزانی ها سیاست خاصی اعمال می کرد. ظاهراً غیر از این هم چاره ای نداشت. ارتش در آن شرایط به آسانی نمی توانست بارزانیها را سرکوب کند و در صورت برخورد با آنها تلفات زیادی می داد. بعلاوه در صورت موفقیت، چون بارزانی ها ایرانی نبودند، مجبور بود آنها را به عنوان پناهنده بپذیرد، اسکان بدهد و یا به عراق تحویل دهد که این خود مشکلاتی ایجاد می کرد. شاید هم يك راه این بود که همه را قتل عام کنند و یا همه را محاصره کرده و بزور از خاک ایران خارج کرده به سمت عراق برانند. ظاهراً ارتش در این موقع عاقلانه ترین راه را انتخاب کرد. ارتش تازه به آذربایجان آمده بود. هنوز گرفتاری های زیادی داشت. باید با بقایای فرقه دموکرات کردستان تصفیه حساب می کرد، مجبور بود ابتدا جبهه و پشت جبهه را صاف کند و بعد در باره بارزانیها تصمیم بگیرد.

همین کار را هم کردند، ارتش با بارزانی ها وارد مذاکره شد. ما تازه در نرده مرکز ایل قره پایاخ مستقر شده بودیم. نرده در سر راه مهاباد به اشنویه است. سرهنگ غقاری نماینده ارتش برای مذاکره با ملا مصطفی وارد

نقده شد و ملا را برای مذاکره به تهران دعوت کرد. ملا مصطفی پس از مشورت با شیخ احمد دعوت را پذیرفت و با دو سه نفر از افسران عراقی راهی تهران شد. او وقتی به مهاباد رسید ارتش آن جا را اشغال کرده بود و سرتیپ همایونی فرمانده ستون اعزامی به کردستان از ارتش رژه می گرفت. در این جا او در يك طرف و قاضی محمد در طرف دیگر سرتیپ همایونی رژه ارتش را تماشا کردند. خود ملا بعداً "جریان این رژه و مسافرتش را به تهران برایم تعریف کرد.

ملا مصطفی و همراهان او را با هواپیما به تهران بردند. او قریب بیست روز در آن جا با مقامات حکومت وقت ملاقات و مذاکره کرد. هدف دولت این بود که آن ها را با مسالمت خلع سلاح کند. در نقطه ای در ایران، گویا اطراف همدان، به عنوان پناهنده اسکان دهد، دولت ظاهرًا حاضر شده بود افرادی را که در عراق محکومیت سیاسی داشته به عنوان پناهنده سیاسی بپذیرد و زمین و سرمایه در اختیار بقیه ایل بگذارد که مشغول زراعت شوند.

ملا مصطفی اظهار عقیده می کرد که ما با دولت ایران جنگی نداریم، ما در اینجا خاکی نداریم که بخواهیم از آن دفاع کنیم، یا با کسی دشمنی نداریم که بخواهیم به رویش اسلحه بکشیم. این جا خاک ایران است و طبیعتاً ارتش ایران باید روزی بیاید و خاک خودش را بگیرد و ما را بیرون کند. ما هم نباید در این جا خود را اسیر زمینی کنیم که متعلق به ما نیست و تنها يك راه حل برای ما باقی است، اغتنام فرصت کنیم تا برف و سرما تمام شود، بعد زن و بچه ها و پیرمردها را به عراق برگردانیم و خودمان به شوروی پناهنده شویم تا در فرصت مناسب به عراق برگردیم و هدف هایمان را دنبال کنیم. او در عین حال می گفت شوروی هم جای ما نیست. او خود در مورد حکومت شوروی کلمه "ردیل" را به کار برد که از نظر او به معنای ذبل،



زیرک، منضبط و چیزهانی از این قبیل بود. می گفت در آن جا هر کس کار کند نان می خورد و برای يك عده شیخ که از قبل دیگران نان خورده اند، این کشور نمی تواند جای مناسبی باشد، ولی فعلاً تنها جای امنی هم که برای ما وجود دارد آن جا است و اگر خواسته باشیم که سلاحمان را حفظ کنیم و روزی به نفع حکومت مستقل کردستان به کار ببریم باید به آن جا برویم.

در بارهٔ سفرش به تهران ملا مصطفی برای ما تعریف می کرد که ما را به لشکر دو قصر بردند و در آنجا از ما پذیرائی کردند. در این مدت با قوام السلطنه و رزم آرا ملاقات کردم. رزم آرا آدم خیلی زیرکی است و قوام السلطنه آدمی خودخواه و جاه طلب است. «با شاه شما هم سخن گفتم»، او با لهجهٔ خاص خودش تعریف می کرد:

"روزی لگنی بر سرم نهادند، دستاری به گردنم بستند، پالتو هم از پیرایش برایم خریدند، ارتش پول داده بود برایم بخرند ولی آن سرهنگ غفاری نابکار می خواست پول را بالا بکشد و لباس کهنهٔ خودش را به من بپوشاند، برای من پالتو نو و کهنه فرقی نمی کرد اما خواستم به او بفهمانم که درست است ما کوهستانی هستیم ولی همه چیز را می فهمیم. به او گفتم: آقای سرهنگ، این تنگ است برای يك دولتی مثل ایران با این همه تاریخ، به تن مهمانش لباس کهنه بپوشاند. او بلافاصله مرا به مغازهٔ پیرایش برد و گفت: هرچه می خواهی بردار. همین پالتو را که الآن تنم هست از آنجا برداشتم. بعد مرا به قصر شاه بردند. در اتاق انتظار شاه همه با ایما و اشاره صحبت می کردند و مرتب می گفتند: «هیس، هیس» و در را به من نشان می دادند. گفتم بابا مگر شما زبان ندارید، چرا لال بازی درآورده اید و همه اش هیس، هیس می کنید، چرا اشاره می کنید، چه می خواهید بگوئید، خب بگوئید، باز

به من اشاره کردند، من می دانستم آنها چه می گویند، ولی نمی خواستند حرف بزنند. خب، بالاخره شاه هم انسان است. بعد در را باز کردند دیدم اعلیحضرت آن جا نشسته است، رقتم سلام کردم، به من جانی نشان داد. روی صندلی نشستم. به محض نشستن گفتم «اعلیحضرتا!

ز شیر شتر خوردن و سوسمار

عرب را به جانی رسیده است کار

که تاج کیانی کند آرزو

تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

اعلیحضرتا ما رعیت توایم. طاق کسری در بغداد است، ما هم رعیت

توایم. بیا و رعیت های خود را آزاد کن!»

ملا ادامه داد: «برای شاه شما دو ساعت سخن گفتم. او از من خیلی

خوشش آمد. بعد از دو ساعت خواستم برخیزم گفت بنشین. گفتم دیگر

برنی خیزم مگر دستور بدهی. باز هم برایش گفتم. او در باره اسکان ما در

منطقه ای از ایران سخن گفت. پاسخ دادم: ولله اعلیحضرت شما خیلی کریم و

بخشنده اید، من تمام پیشنهادات شما را قبول می کنم، اما باید شیخ احمد

تصمیم بگیرد. او رئیس ایل است.» در باره شما افسران هم گفت که شما را

پس بدهم، گفتم قربان، ما آن ها را نگرفته ایم که پس بدهیم، این ها شش تا

جوآنند ( از ده نفر ما شش نفر افسر رسمی ارتش ایران بودیم) مجموع سن

این ها به صد سال نمی رسد، به جای این شش تا جوان، من هیجده جوان به

شما می دهم. خانواده من و شیخ احمد و سایر برادرانم هیجده جوان داریم،

همه هم جوان های برومند، به جای این شش تا جوان، آن ها را به شما

می دهم. ولی شما راضی نباشید افتخاراتی را که تاکنون شیخ بارزان برای ما

باقی گذاشته است، ما قربانی کنیم و تف و لمن نسل بعدی بارزان را برای

خود بخیریم."

خلاصه در تهران به او پیشنهاد کرده بودند که در منطقه ای نزدیک همدان اسکان داده شوند. او هم موافقت کرده بود که در صورت رضایت شیخ احمد پس از شکستن سرمای هوا این نقل و انتقال شروع شود و قرار گذاشته بودند در عوض هر کامیون گندم چند خانواده از بارزانی ها پس از خلع سلاح به تدریج به محل جدید منتقل شوند.

برای توجیه این توافق می گفت: «اگر من این را قبول نمی کردم مرا

رها نمی کردند.»

ملا مصطفی را در تهران برای بازدید کارخانه های اسلحه سازی، فورخانه و سلطنت آباد، نیروی هوایی، دانشکده افسری برده بودند. خودش تعریف می کرد: «یک روز مرا بردند به دانشکده افسری، به رزم آرا گفتم: والله جنرال از این همه سلاح و این ارتش مقتدر، من که ترسیدم، اما باید ایل بارزان بترسد. آنها از این همه سلاح نمی ترسند آنها یک تفنگ دارند، یک لقمه نان و سر کوه ها زندگی می کنند.»

و اضافه کرد که: «او می خواست این همه سلاح را به رخ من بکشد و

من هم اینطور جوابش دادم.» در نیمه دوم دی بود که ملا از تهران برگشت.

رابطه ملا مصطفی با ما چند افسر خیلی حسنه بود، احساس می کرد

که ما حرفهای او را بهتر از دیگران می فهمیم. البته او خود را مطیع و فرمانبر شیخ احمد نشان می داد، اما ابانی هم نداشت که به ما بگوید شیخ احمد یک فنودال است و دلش می خواهد بر ایلش ریاست فنودالی و روحانی داشته باشد.

ریاست شیخ احمد و سایر شیوخ بارزان، ریاست یک فنودال خشن و

طماع نبود، ایل بارزان هم واقعا نسبت به شیخ احمد اعتقاد مذهبی داشت،

او را پیشوای روحانی، خلیفه و نماینده شیخ بارزان می دانست. شیخ بارزان در حقیقت سمبل اعتقادات مذهبی ایل بارزان بود.

ملا مصطفی می گفت: «شیخ احمد آرزو دارد هرچه زودتر به بارزان در عراق برگردد، آن جا روی کرسی اش بنشیند و چدب بتراشد ( این عادت شیخ احمد بود) اتباعش دور او را بگیرند و هی بگویند: «آزینی، آزینی» ( من غلامتم، من غلامتم) و او زندگی آرام، راحت و بدون دغدغه ای را بگذراند. ولی او نمی تواند درك كند که برگشت به بارزان مستلزم از دست دادن اسلحه است. ما هم اگر اسلحه مان را از دست بدهیم افراد ضعیف و بیچاره ای خواهیم بود که دیگران باید در باره ما تصمیم بگیرند، تکیه کلام ملا مصطفی همیشه این بود: «انسان تا وقتی اسلحه در دست دارد اختیارش دست خودش هست ولی همین که سلاحش را از دست داد دیگران برای او تصمیم می گیرند. آدم هم مجبور است به این تصمیم، هرقدر هم سخت باشد، گردن بگذارد. در ایل بارزان خیلی ها هستند که نمی خواهند اسلحه شان را از دست بدهند بخصوص که يك صدویست نفر از افراد ما در عراق محکومیت اعدام دارند. او شوروی را تنها جای امن برای خود می دانست که موقتاً به آن جا بروند و در فرصت مناسب برای امر حکومت کردستان به عراق برگردند.»

او می گفت: «من کمونیست نیستم، علاقه نی هم به کمونیسم ندارم، من دمکرات هستم و دلم میخواهد با اتم در صلح و صفا و مساوات زندگی کنم و بتوانم روزی پرچم کردستان را در نقطه ای از کردستان بلند کنم، حال این نقطه عراق، ایران یا ترکیه باشد فرقی نمی کند.»

توانم روزی پرچم کردستان را در نقطه ای از کردستان بلند کنم، حال این نقطه عراق، ایران یا ترکیه باشد فرقی نمی کند.»

توانم روزی پرچم کردستان را در نقطه ای از کردستان بلند کنم، حال این نقطه عراق، ایران یا ترکیه باشد فرقی نمی کند.»

او با این که از شیخ احمد این طور یاد می کرد، همان طور که قبلاً" گفتم کاملاً" مطیع و فرمانبر او بود، حتی به این کار تظاهر می نمود. خوب به خاطر دارم روزی ملا در محضر شیخ روی یک حصیر نشسته بود. شیخ سینه صاف کرد و خواست تف کند، ملا مصطفی فوراً سر آستینش را باز کرد و با احترام پیش برد؛ شیخ احمد هم اخلاط سینه اش را در آن تف کرد. اما به هر حال این احترام و اعتقاد مانع از آن نبود که حرف ها و نظریاتش را هم در مورد شیخ احمد به ما نگوید.

قبلاً" گفتم که نیمه دوم دی ماه بود که ملا از تهران برگشت. تا یک ماه پس از بازگشت او، روابط ایل بارزان و دولت ایران خوب بود. حتی یک بار هم ارتش برای آنها یک کامیون گندم فرستاد، ولی ملا مصطفی به بهانه سردی هوا و مذاکره با شیوخ بارزان، از تحویل اسلحه و چند خانواده برای انتقال به همدان خودداری کرد. پس از یک ماه بود که ارتش به تدریج از تسلیم بارزانی ها ناامید شد و به استقرار و آرایش قوا در اطراف منطقه بارزانی ها پرداخت و آماده حمله به بارزانی ها می شد، بارزانی ها هم خود را جمع و جور کرده و آماده مقابله می شدند. بارزانی ها هم در این موقع در نقده، اشنویه، دشت ویل و مرگور مستقر شده بودند. قبل از این که به شرح آمادگی دو طرف و آغاز نبرد بپردازیم در مورد سرگذشت خودمان و این که اکنون در چه وضعی بودیم می پردازم.

من و رئیس دانا پس از برخورد با بارزانی ها در مهاباد و تصمیم به همراهی با آن ها، عده ای سرباز و افراد بارزانی را مأمور حمل توپ ها کردیم و خود به سمت نقده حرکت کردیم.

شش افسر دیگر که گردانشان در بوکان ذوب شده بود، پس از رسیدن به مهاباد و تماس با قاضی محمد به سمت رضائیه حرکت می کنند. به

این امید که از آن طریق به سمت شوروی بروند، ولی در نزدیکی رضایه اطلاع می‌یابند که رضایه در اشغال مخالفین فرقه است، لذا از بین راه مراجعت کرده و به نقده می‌روند. ساعت ۸ شب به نقده می‌رسند و در قهوه‌خانه‌ای اطراق می‌کنند. در این موقع قوای بارزانی هم به نقده رسیده بود و از طرف شیخ محمد صدیق (یکی از برادران شیخ احمد) حکومت نظامی اعلام می‌شود، جارچی در شهرک نقده راه می‌افتد و فریاد می‌زند: «حکم حکم شیخ محمد صدیق بارزانی است. عبور و مرور از ۹ شب قذغن است». دوستان ما پس از خوردن غذا از روی بی‌تجربگی و اطمینان بی‌مورد در همان قهوه‌خانه دسته‌جمعی به خواب می‌روند، غافل از این که آن موقع در نقده حاکمیت دوگانه بارزانی - قره‌پایاخ مستقر بود.

قره‌پایاخ ایل ترک‌زبانی است که مانند جزیره‌ای در منطقه کردستان، بین مهاباد و رضایه، اسکان داده شده است. این منطقه به نام سولدوز معروف است که مرکز آن نقده است، در آن موقع رئیس ایل شخصی به نام قلی‌خان برجالو بود که از طرف فرقه‌ی دموکرات آذربایجان درجه‌ی سرهنگی داشت و همین اواخر در رأس هزار سوار قره‌پایاخ برای جنگ با حکومت مرکزی آماده شده بود، که ورق برمی‌گردد. قلی‌خان هم بلافاصله جبهه‌ی عوض می‌کند، پرچم ایران را در نقده به اهتزاز در می‌آورد و اداره‌ی امور منطقه سولدوز را به دست می‌گیرد، به نام قوام‌السلطنه خودش فرماندار می‌شود و بخشداری برای نقده تعیین می‌کند، همان سواران، که هنوز مدال بیست و یک آذر فرقه بر سینه‌شان آویزان بوده مأمور انتظامات می‌شوند و به دستگیری و سرکوب‌کنسانی مشغول می‌شوند که هنوز به فرقه وفادار مانده‌اند.

در همین احوال می‌شنوند که شش افسر فرقه‌ای در قهوه‌خانه‌ای خوابیده‌اند. در این روزها افسران، برای این موجودات فرصت طلب که



سربازان به تدریج صبرشان به آخر می رسید. هدفی در مقابل  
نداشتند. سربازان، در حقیقت احساس می کردند که دارند به خاطر...

سربازان به تدریج صبرشان به آخر می رسید. هدفی در مقابل  
نداشتند. سربازان، در حقیقت احساس می کردند که دارند به خاطر...

سربازان به تدریج صبرشان به آخر می رسید. هدفی در مقابل  
نداشتند. سربازان، در حقیقت احساس می کردند که دارند به خاطر...

سربازان به تدریج صبرشان به آخر می رسید. هدفی در مقابل  
نداشتند. سربازان، در حقیقت احساس می کردند که دارند به خاطر...

سربازان به تدریج صبرشان به آخر می رسید. هدفی در مقابل  
نداشتند. سربازان، در حقیقت احساس می کردند که دارند به خاطر...

سربازان به تدریج صبرشان به آخر می رسید. هدفی در مقابل  
نداشتند. سربازان، در حقیقت احساس می کردند که دارند به خاطر...

سربازان به تدریج صبرشان به آخر می رسید. هدفی در مقابل  
نداشتند. سربازان، در حقیقت احساس می کردند که دارند به خاطر...

سربازان به تدریج صبرشان به آخر می رسید. هدفی در مقابل  
نداشتند. سربازان، در حقیقت احساس می کردند که دارند به خاطر...

سربازان به تدریج صبرشان به آخر می رسید. هدفی در مقابل  
نداشتند. سربازان، در حقیقت احساس می کردند که دارند به خاطر...

سربازان به تدریج صبرشان به آخر می رسید. هدفی در مقابل  
نداشتند. سربازان، در حقیقت احساس می کردند که دارند به خاطر...



که با يك قلمتراش ظریف یکی یکی این چوب ها را آنقدر بتراشد تا تمام شود. این کار برای او يك سرگرمی بود ولی برای اتباعش يك حکمت. آنها معتقد بودند در همین مواقع به او الهام می شود که چه تصمیمی باید به صلاح ایل بگیرد.

شیخ احمد مرد خوبی بود ولی عامی. فهم سیاسی هم نداشت. تنها آرزویش این بود که ایلش را به سلامت به بارزان برگرداند. در قسمت اعظم حرفهایش آرزوی برگشت به بارزان، یاد انگوره‌های بارزان، عدس و زراعت بارزان و بخصوص آتشیانی که در زمستان روشن می کردند موج می زد. آتشیانی زمستانی بارزان برای آنها همیشه خاطره انگیز بود. موقعیکه آتش بزرگی روشن می کردند می گفتند: "آه، مثل آتشیانی بارزان".

شخص دیگری که می تواند سرگذشتش جالب باشد جوانی بود بنام سعید. این جوان از کردهای عراق بود و هر پانزده روز یکبار به اشنویه می آمد. او در حقیقت رابط حزب رزگاری ( رستگاری) عراق با ایل بارزان بود. ملا مصطفی رهبر افتخاری این حزب بود. روزنامه رزگاری هم به زبان کردی، مخفی، چاپ و منتشر می شد. این روزنامه هفتگی بود. سعید هر وقت به اشنویه می آمد نسخه هائی از این دو روزنامه را با خود می آورد.

سعید جوان شجاعی بود، هر پانزده روز یکبار سروکله اش پیدا می شد. ما می دانستیم چه وقت می آید، معمولاً " ساعت چهار یا پنج بعد از ظهر پیدایش می شد. یکی از مشغولیات ما تماشای آمدن او از میان انبوه برف ارتفاعات پشت اشنویه بود، نزدیکی های غروب يك سیاهی می دیدیم، که در ژرفای سفید برف میلوید، تك و تنها و پیاده، در برف و سرما فقط با يك چوب دستی این راه را می آمد. او می آمد و جیبهایش پر از روزنامه، دستورالعمل و پیغام برای ملا مصطفی بود که از او جواب و نظر می گرفت.

معمولا" پولی هم برای ایل بارزان می آورد. بعد از انجام کارهایش شب پیش ما می خوابید و فردای آن روز، از همان راهی که آمده بود می رفت و در میان برفها گم می شد.

در تمام مدتی که ما در کردستان بودیم، سعید اغلب همراه ما بود. بخصوص بعد از آنکه بین ارتش ایران و بارزانی ها چنگ درگرفت بطور دائم در میان ایل ماند، تا مرز عراق همراه ما بود و در مرز به دنبال مأموریتی که ملا به او داد به عراق رفت. آنجا دستگیر شد و به زندان افتاد.

تجربه و تماس ما با کردها این تصور را برای ما پیش آورد که روشنفکران در میان کردهای عراقی زیاده‌تر و معتقدترند. در آنموقع حزبی مترقی داشتند که سازمانی اصولی داشت، سازمانشان بر مبنای ایل و عشیره نبود. ولی حکومت ملی کردستان ایران در حقیقت يك عده روسای ایل که به حکومت آزاد کردستان علاقه داشتند دورقازی محمد جمع شده بودند و در حقیقت يك حزب اصولی مترقی که دارای سازمانی اصولی باشد بصورت خیلی کوچکی وجود داشت. قدرت اساسی حکومت کردستان از ایل ها: هرکی، مامش، منگور، و مانند اینها منشا می گرفت و قاضی محمد بیشتر يك پیشوای روحانی منسوب می شد که مورد احترام همگان بود.

من خود قاضی محمد را از نزدیک ندیده بودم، ولی محمد حسین خان را دیدم که يك فنودال بود. او خویش قاضی محمد وزیر جنگ او بود. خود قاضی محمد با رفقای ما صحبت کرده بود و در ضمن حرف هایش به آنها گفته بود: "پیشه وری به من تلفون زد و گفت من رفتم تو هم فوراً" حرکت کن ولی من نمی توانم مثل پیشه وری ملتم را رها کنم و برای حفظ جان خودم اتمم را به امان خدا بگذارم. من اگر پایم را از مهاباد بیرون بگذارم ملتم به جان هم می افتد، من برای حفظ این امت مجبورم در مهاباد بمانم تا ارتش

بیاید و نظم جدید را برقرار کند. من همین جا می مانم، اگر چه اعدام شوم". قاضی محمد در استقرار ارتش کمک کرد، حتی به پیشواز سرتیپ همایونی فرمانده ستون اعزامی رفت تا بدین وسیله جلو کشتار را بگیرد. ارتش هم هدفش این بود که با کمک قاضی محمد مستقر شود و بعد دست او را از قدرت کوتاه کند. حتی ارتش پس از ورود به مهاباد قاضی محمد را از کار برکنار نکرد. او همچنان پیشوا مانده بود و در مقر فرماندهی خود مهاباد را اداره می کرد. منتها پس از استقرار ارتش بود که او، محمد حسین سیف قاضی و صدر قاضی را دستگیر و ناجوانمردانه اعدام کردند. روانشان شادباد...

بهر حال بعد از بازگشت ملا مصطفی از تهران، طبق توافقی که شده بود، بارزانی ها نرده را تخلیه کردند و در محال اشنویه، دشت وپل و مرگور مستقر شدند.

بعد از دستگیری قاضی محمد. سرهنگ غفاری، در یکی از آمدوشدهایش به اشنویه، با ما هم صحبت کرد او به ما توضیح داد که اعدام قاضی محمد و خویشانش آخرین اعدامها خواهد بود. بهتر است از این موقعیت استفاده کرده ما هم خود را تسلیم کنیم و از این بلا تکلیفی نجات یابیم. ما برای تسلیم خود تضمین کافی خواستیم، مثلا "ما را رسماً عفو نموده و در رادیو تهران اعلام نمایند.

این گفتگو در حضور ملا مصطفی صورت گرفت. سرهنگ غفاری در جواب ما گفت: «خب، دیگر بقیه اش با آقای ملا مصطفی است که در تهران قول داده شما را تسلیم کنند». ملا مصطفی از این حرف بشدت برآشفته و اعتراض کنان گفت: «چرا دروغ می گویند؟ من به شاه شما گفتم به جای این

شش جوان هجده جوان از پسران خود را می دهیم. این نتگ است برای ایل بارزان که شش جوان را بگیرد و به شما تسلیم کند».

برای تسلیم ما از طریق سرهنگ بیگلری - همان فرمانده قوایی که بنا بود علیه بارزانی ها وارد جنگ بشود - اقدام شد. من سرهنگ بیگلری را از قبل می شناختم. او زمانی فرمانده لشکر ۸ خراسان بود. مرا هم بخوبی می شناخت. او از همین آشنائی می خواست استفاده کند. آن موقع يك خط تلفنی صحرانی بین نقده و اشنویه موجود بود. این خط در اختیار شیخ سلیمان برادرزاده شیخ احمد بود. شیخ سلیمان در حقیقت وزیر خارجه شیخ احمد به حساب می آمد. فارسی خوب حرف می زد و مرد زیرکی بود. روزی مرا خواست که سرهنگ بیگلری می خواهد با تو صحبت کند. در مذاکرات تلفنی سرهنگ بیگلری، بعد از یادآوری آشنائی قدیمی خواست که تسلیم شویم. به ما وعده آزادی می داد و اطمینان می داد که به ما کمک کند، شرف خود را گرو انجام این وعده ها می گذاشت. در ضمن تهدید کرد که اگر از فرصت استفاده نکنیم دیگر دیر خواهد شد ولی من به این عنوان که وعده های شخصی او نمی تواند تضمینی برای جان ما باشد از قبول خواهش های مکررش عذر خواستم و فقط گفتم: «ما از جان خود دفاع می کنیم و دو عراده توپ در اختیار داریم، اطمینان داشته باشید که انگشتانم روی ماشه نخواهد لرزید» این زمان ۲۱ اسفند ۱۲۲۵ و فقط سه روز به هجوم همه جانبه ارتش مانده بود».

**تفصیل جریان جنگ بین بارزانی ها و ارتش ایران در جلد بعد**

**خواهد آمد.**



## فهرست منتجی از مآخذی که در نوشتن مطالب این کتاب از آنها استفاده شده است

- ۱ - تاریخ کرد و کردستان "تاریخ مردوخ" تألیف شیخ محمد مردوخ ملقب به "آیت اله" - تهران
- ۲ - شرفنامه: امیر شرف الدین بدلیسی (ترجمه کردی وسیله عبدالرحمن هه ژارا) چاپ تهران
- ۳ - "تاریخ کرد و کردستان" فخرالکتاب سنندجی - تهران
- ۴ - چهار مقاله دکتر حشمت اله طیبی در مقدمه تاریخ کرد و کردستان "فخرالکتاب"
- ۵ - یادداشت های سرهنگ مجتبی پاشانی
- ۶ - حرکت تاریخی کرد به خراسان (دو جلد) تألیف حکیم اله توحیدی (اوغازی)
- ۷ - مجله آزادی ارکان حزب دموکراتیک مردم ایران. شماره های مختلف، چاپ پاریس
- ۸ - تاریخ مشاهیر کرد - بابا مردوخ روحانی (شیوا)، دو جلد - تهران
- ۹ - مرگ بود بازگشت هم بود - نجفقلی پسپان، دو جلد، چاپ ارتش
- ۱۰ - تاریخ ایوبیان - ترجمه پرویز اتابکی، دو جلد، چاپ تهران
- ۱۱ - مجله ایران شناسی به مسئولیت دکتر جلال متینی چاپ آمریکا، شماره های مختلف
- ۱۲ - ما و بیگانگان - دکتر نصرت اله جهانشاه لوی افشار، دو جلد
- ۱۳ - قیام افسران خراسان - سروان سابق تفرشیان - تهران
- ۱۴ - تاریخچه جنبش های ملی کرد - سعید بدل، چاپ پاریس
- ۱۵ - مجله کوردستان، ارکان حزب دموکرات کردستان ایران، چاپ پاریس، شماره های مختلف
- ۱۶ - هفته نامه کیهان چاپ لندن - شماره های مختلف
- ۱۷ - مجله ره آورد، دکتر حسن شهباز، چاپ آمریکا
- ۱۸ - هفته نامه نیمروز، چاپ لندن
- ۱۹ - ماهنامه روزگار نو، اسمعیل پوروالی، چاپ پاریس
- ۲۰ - هفته نامه ایران تایمز، چاپ واشنگتن D.C.
- ۲۱ - دیوان پروین اعتصامی، چاپ دوم، تهران

- ۲۲ - جنگ خلیج فارس و آینده خاور میانه، محمود طلوعی
- ۲۳ - مجله مهرگان، مجله ماهیانه فرهنگی، سیاسی جامعه معلمین، چاپ آمریکا
- ۲۴ - مقدمه ای بر شناخت: ایل ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، ایرج افشار، دو جلد
- ۲۵ - عقاب گمازان - شرحی درزندگی محمدلطفعلی ملایری «کریم خان زند»، تهران
- ۲۶ - کیهان هراتی، چاپ تهران
- ۲۷ - کرد و پیوستگی آن، استاد رشید یاسمی، تهران
- ۲۸ - یادگار عمر، پروفسور حریری (تالیف دکتر برومند)
- ۲۹ - مقالات مکرری، استاد دکتر محمد مکرری
- ۳۰ - یادداشت های دکتر ابراهیم احمد ( دبیر کل سابق پارت دموکرات کردستان عراق)
- ۳۱ - زندگی سیاسی قوام السلطنه، نگارش جعفر مهدوی نیا
- ۳۲ - قاضی محمد ( کردستان در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ ) نگارش رضا جلانی پور
- ۳۳ - مقاله نوروز، دکتر حسن نظری
- ۳۴ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - خاطرات ارتشید سابق حسین فردوست، تالیف موسسه مطالعات و پژوهش های جمهوری اسلامی - تهران
- ۳۵ - امروز کردها ( جنبش های ملی و احزاب سیاسی ) کریستین مور، ۱۹۸۴، چاپ پاریس
- ۳۶ - کردها و کردستان - ژرار شالیباند، با همکاری دکتر عبدالرحمن قاسلو - کندال نزان - مصطفی نازدار - آ. روزولت جونیر - دکتر عصمت شریف وانلی - ۱۹۸۱، چاپ پاریس
- ۳۷ - زندگانی من - عبدالحسین مسعود انصاری ( جلد دوم ) - تهران
- ۳۸ - بازیگران عصر طلانی - ابراهیم خواجه نوری - تهران
- ۳۹ - ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم - دکتر ایرذوقی - تهران
- ۴۰ - از مهاباد خونین تا کرانه های ارس - نجفعلی پسیان - تهران
- ۴۱ - گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی - سازمان چاپ و انتشارات سهیل - پاریس
- ۴۲ - یادداشت ها و خاطرات مهندس فریدون آذر نور
- ۴۳ - مجله دنیا ( شماره ۱۰ ) ارگان کمیته مرکزی حزب توده ایران، چاپ سوئد
- ۴۴ - در آخرین روزهای رضاشاه - ریچارد ا. استوارت. ترجمه کاوه بیات، تهران
- ۴۵ - جنگ ایران و عراق، بهروز صوراسرافیل، چاپ لندن

- ۴۶ - تحلیلی از جنگ ایران و عراق نوشته سرتیپ اسد بهبودی، لندن
- ۴۷ - اسناد و دیدگاه ها، حزب توده ایران از آغاز تا انقلاب ۱۳۵۷، تهران
- ۴۸ - غانله چهاردهم اسفند ۱۳۸۹ - ظهور و سقوط ضدانقلاب، ناشر دادگستری جمهوری اسلامی ایران
- ۴۹ - مجله آغازی نو یکی از ارگانهای مجاهدین خلق، پاریس
- ۵۰ - یادداشت ها و خاطرات نگارنده این کتاب
- ۵۱ - نگاهی به تاریخ جهان، نهرو، رهبر بزرگ و فقید هند، تهران
- ۵۲ - امپراتوری آمریکا، کلود ژولین، روزنامه نگار سرشناس فرانسوی، سردبیر لوموند دیپلماتیک، پاریس
- ۵۳ - بولتن ارتباطات و اطلاعات "انستیتیوی کرد پاریس" شماره مخصوص ژوئیه - اوت ۱۹۸۲
- ۵۴ - مجله آزادی، شماره ۱، سال ۱۳۵۸، مدیر پیمان آذر، چاپ تهران
- ۵۵ - نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، درد و جلد، مهدی خانباتهرانی، چاپ آلمان
- ۵۶ - جزوه پیام رادیونی دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران، چاپ پاریس



کتاب منتشره وسیله نگارنده این کتاب

- ۱ - اسرار بستن پیمان ۱۹۷۵ الجزیره  
«از يك پرونده بکلی سَرى ساواک»
- ۲ - اسرار قتل سپهبد تیمور بختيار  
۲ - ارتشبد حسين فردوست  
«خدمت يا خیانت»
- ۴ - شیرزنی از ایرانزمین
- ۵ - کُرد دوغ ندیده
- ۶ - شهر فرشتگان
- ۷ - کُردها و کردستان  
در چهار جلد  
با استفاده از هفتاد منبع و ماخذ معتبر

کتاب در شرف انتشار

ساواک

«خدمت يا خیانت»

کتاب در دست تهیه

- ۱ - شهریار بی تاج و تخت
  - ۲ - رنگین کمان
- «گروهها و گروهکهای بعد از انقلاب ایران»



هر که بر لوح جهان نقشی نیفزاید ز خویش  
بی گمان چون نقشِ پا محو است در موج فنا  
نقشِ هستی ساز باید ، نقش بر جا ماندنی  
تا چو جانِ خود ، جهان هم جاودان دارد ترا

« فریدون مشیری »

... عامل بسیار بزرگ و مهمی که نه تنها در آزادی سیاسی داخلی  
موثر بود، بلکه در آزادی سیاست خارجی و بقای استقلال ایران  
تأثیرها داشت، و آن عامل بزرگ، انقلاب، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی  
در روسیه بود که ...

« از متن کتاب »